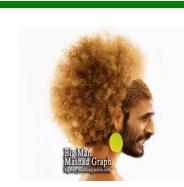


نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388@yahoo.de
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰



وزیر امور خارجه آلمان
احمدی نژاد ننگ
کشور خود است
صفحه: ۶

چهارشنبه اول مهر: مقابل سازمان ملل در نیویورک زنگ اول مهر را سبزکنیم

بلندگو را خاموش کن ، صدای ما را گوش کن

زمان و مکان
تظاهرات در
شهرهای مختلف
جهان



دعوت برای شرکت در
تجمع اعتراض آمیز
نیویورک

۱۱	تحلیل هفته سردبیر
۱۲	خاک بر سر این مجلس جمشید اسدی
۱۴	راهبرد و تاکتیک مناسب برای جنبش سبز - تقی رحمانی
۱۵	جنبش سبز ایران ماتدانا زندیان
۱۶	راه سبز و ضرورت همراهی ملی علیه استبداد دینی - جمشید طاهری پور
۱۸	جنبش سبز و آینده جمهوری اسلامی دکتر کاظم علمداری
۲۴	تفاوت امروز و دیروز علیرضا قرباغی
۲۶	قدسیاتی برای سیاست مرتضی کاظمیان
۲۷	صحبت حکام ظلمت شب بیداست... علیرضا نوری زاده

زنگ اول مهر را سبز کنیم

ایران سبز شد

جنبش سبز در حال
ژرف شدن است

صفحه: ۶-۲

نه غزه نه لبنان ، جانم فدای ایران مرجع واقعی: منتظری، صانعی

ما اهل کوفه نیستیم ، پول بگیریم بایستیم
کروبی بت شکن بت بزرگ رو بشکن.
دولت کودتا ، استعفا استعفا ، یا حسین ، میر حسین
آن خس و خاشاک تویی ، دشمن این خاک تویی
ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ما،
تجاوز، شکنجه دیگر اثر ندارد،
رای ما گم شده، ایران فلسطین شده
منتظری زنده باد ، صانعی پاینده باد
نوپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد
زندانی سیاسی آزاد باید گردد
دیکتاتور حیا کن سلطنت رو رها کن
دروغگو، دروغگو، ۶۳ درصدت کو؟؟؟

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی: شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

آخرین کاریکاتورهای
رئیس دولت کودتا

صفحه: ۷

هنر سبز

چند سروده از:
ناصر اطمینان، سیمین
بهبهانی، حمید حمیدی، محمود
معتقدی

صفحات: ۲۶-۲۷

راههای سبز

حمله چماقداران پسر
شریعتمداری
به خاتمی

صفحه: ۴



راههای سبز

این کمپین از هموطنان مقیم خارج از کشور دعوت می کند تا در مراسم اعتراضی یک روزه در 26 سپتامبر 2009 (4 مهر 1388) در شهر نیویورک حضور یابند و ضمن گفت و شنود، جنایات علیه بشریت در ایران را به آگاهی جهانیان برسانند.

زمان: شنبه 26 سپتامبر 2009 - ساعت 9:00 - 16:00

Time: Saturday, September 26th 2009, 9:00am - 4 pm

- یرواند آبراهامیان. 2- داریوش آشوری. 3- آینده آزاد. 4- مستوره احمدزاده. 5- فرامرز اصلانی. 6- تورج اتابکی. 7- تقی اسدی. 8- هومن افشار. 9- علی افشاری. 10- رضا افشاری. 11- فریبا امینی. 12- محمد ارسلی. 13- محمد اقتداری. 14- رویا ایرانی. 15- حسین باستانی. 16- محمد برقی. 17- مهرزاد بروجردی. 18- علی بنوعزیزی. 19- رضا برهنی. 20- سهراب بهداد. 21- رضا بورقانی فراهانی. 22- آصف بیات. 23- شهرنوش پارسی پور. 24- باقر پرهام. 25- رامین جهانگللو. 26- مهدی جامی. 27- میهن جزئی. 28- رمضان حاجی مشهدی. 29- هوشنگ حسن یاری. 30- علی اصغر حاج سید جواد. 31- مهدی خانباباتهرا. 32- بهروز خلیق. 33- کامران دادخواه. 34- حمید دباشی. 35- شیرین دخت دقیقیان. 36- سوسن دیهم. 37- مصطفی رخ صفت. 38- مهران راد. 39- حسن زرهی. 40- آرش سبحانی. 41- ابراهیم سلطانی. 42- فرج سرکوهی. 43- بیژن شاه مرادی. 44- مسعود شب افروز. 45- کریم شامبیاتی. 46- معصومه شفیعی. 47- شهلا صالح پور. 48- احمد صدری. 49- محمود صدری. 50- فرهاد صوفی. 51- حسین ضیایی. 52- مسیح علی نژاد. 53- رضا فانی یزدی. 54- مهدی فتاپور. 55- نهضت فرودی. 56- منصور فرهنگ. 57- علی فردوسی. 87- رعنا فرحان. 59- هادی قائمی. 60- فیروز قریشی. 61- علی اکبر قنبری. 62- عبدی کلانتری. 63- احمد کریمی حکاک. 64- حسین کمالی. 65- نیک آهنگ کوثر. 66- منصور کوشان. 67- کیان کاتوزیان. 68- علی کشتگر. 69- ناصر کاخساز. 70- بهزاد کریمی. 71- کاظم کردوانی. 72- اکبر گنجی. 73- مسعود مافان. 74- مجید محمدی. 75- علی اکبر مهدی. 76- روزه میرابراهیمی. 77- امید معماریان. 78- مجتبی مهدوی. 79- والنتاین مقدم. 80- حسن مکاری. 81- شیرین نشاط. 82- محمد رضا نیکفر. 83- ابراهیم نبوی. 84- مهدی نوربخش. 85- شاهین نجفی. 86- نیکزاد نجومی. 87- فرهاد نعمانی. 88- حسن نایب هاشم. 89- فرزین وحدت. 90- سهیلا وحدتی. 91- نادر هاشمی. 92- عطا هودشتیان. 93- عبدالحسین هراتی. 94- محسن یلفانی. 95- بهزاد یغماییان.

اول مهر - ۲۳ سپتامبر : نیویورک مقابل سازمان ملل

نه به رئیس دولت کودتا



محمود احمدی نژاد در ۲۳ سپتامبر به نیویورک خواهد رفت تا به عنوان رئیس جمهور ایران سخنرانی کند. در حالی که مردم او را انتخاب نکرده اند و او این عنوان را با زور و سرکوب بدست آورده است. مردم شهرها و کشورهای مختلف جهان در مقابل دفتر سازمان ملل در نیویورک جمع خواهند شد تا یک صدا فریاد بزنند که احمدی نژاد رئیس جمهور ما ایرانیان نیست. ما نیز به همراه شما، به آنجا خواهیم رفت تا دست در دست هم، فریاد مردم ایران را به گوش جهانیان برسانیم.

www.voices4iran.org

زنگ اول مهر را سبز کنیم

سیماک آقا زینعلی

روز اول مهر را با لباس سبز به مدرسه برویم. با کتاب سبز، قلم سبز، زنگ تفریح سبز. و معلم و شاگردان سبز و مدیران و ناظران سبز. راهپیمایی های آرام مردمی، جنبش دانشجویی و دیگر اشکال اعتراضات از نظر فراگیر ی، قابل مقایسه با جنبش دانش آموزی نیستند. به باور من دیر نخواهد بود که روزهایی با نشاط تر از این، و سرشار از امید را در پیش داشته باشیم چرا که بزودی شاهد تاثیر قطعی و تمام کننده جنبشی خواهیم بود که کودکان سبز پوش ایران بدون هیچ خشونت و با کمترین هزینه، می توانند کاری ترین ضربه را بر پیکر استبداد دینی و کودتاگران وارد نمایند. نقش والدین سبز پوش در این موج وسیع که در راه است، چیز تدارکات است. اطلاع رسانی، سازماندهی و هماهنگی از جمله وظایفی هستند که دانش آموزان دبیرستانی، راهنمایی و حتی دانش آموزان دوره ابتدایی، خود بهتر از والدین قادر به انجام آن هستند و با توجه به شرایط موجود ابتکارات و تاکتیک های لازم را اتخاذ خواهند کرد.

چه خوب است روز اول مهر که دانش آموزان راهی مدرسه میشوند پوشش آنها و وسایلی که به همراه دارند، به نوعی سبز باشد: ۱- گروهی تنها به یک نماد سبز اکتفا میکنند. ۲- گروه دیگری به دو و حد اکثر چهار پنج نماد سبز برآزنده میشوند. ۳- گروهی هم هستند که می توان سبزهای بی باک نامشان گذاشت که سر تا پا سبز خواهند پوشید.

با شروع سال تحصیلی خواهیم دید که تعداد دانش آموزانی که نمادهای سبز دارند، چقدر است و آمار واقعی سبز اندیشان چیست. سبز اندیشانی که آنقدر سبز و بیشمار شده اند که دیگر هیچ کور دلی نمی تواند سبزی آنها و وجودشان را انکار کند. آری، دانش آموزان سراسر ایران برای نشان دادن عظمت جنبش سبز، صدها ابزار ساده بکار خواهند گرفت که اگر چه سیمای جمهوری اسلامی ناچار است فیلم آنها را سیاه سفید نشان دهد (همانطور که در مورد استادبوم های ورزشی مجبور شده اند) اما صدها هزار دوربین در سراسر ایران، فیلم و عکس های این نمایش با شکوه بیکارچگی و همبستگی مردم ایران از کوچک تا بزرگ و از پیر تا جوان را ضبط خواهند کرد تا میلیونها چشم در جای جای کره زمین شاهد اراده بازگشت ناپذیر ما ایرانیان باشند.

اگر تا دیروز می توانستند به کسانی که حتی یک دستبند باریک سبز به دستشان دارند معترض شوند، فردا با میلیونها دانش آموز چه خواهند کرد؟ دانش آموزانی که چه بسا تا همین چند ماه پیش رنگهای دیگر را بیشتر می پسندیدند و ترجیح میدادند از رنگهای متنوع و مختلفی استفاده کنند اما اکنون آگاهانه رنگ سبز را به نشانه حضور سبزشان بر میگزینند. لباس سبز، کیف، کفش، کلاه، شال، دستکش، جوراب، لوازم التحریر، و ..

مهر ماه امسال سراسر میهن را یکپارچه سبز کنیم تا اندیشه مهربان سبز اندیشان بر دل سیاه تاریک اندیشان اثر گذار شود.

دعوت چهره های سیاسی برای

شرکت در تجمع اعتراض آمیز نیویورک

سرکوب های مداوم زمامداران جمهوری اسلامی، چنان آشکار شده است که حتی علی خامنه ای- متهم اصلی این پرونده - نیز به اعمال شکنجه و جنایت در حمله به کوی دانشگاه و بازداشتگاه کهریزک اعتراف کرده است. نیروهای نظامی و شبه نظامی رژیم مردم را به خاک و خون کشیدند، اما به جای محاکمه ی جنایت کاران، فرزندان دلیر ایران زمین را بازداشت کرده و در سلول های انفرادی شکنجه و مورد تجاوز قرار دادند. اگر فقط به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد بنگریم، باز هم با "جنایت جمهوری اسلامی علیه بشریت" مواجه خواهیم بود. تمامی رهبران جنبش سبز، خواهان محاکمه ی جنایت کاران شده اند. این درخواست آن چنان فراگیر شده است که حتی برنامه ریز و سازمان دهنده ی اصلی جنایت علیه بشریت نیز در سخنان علنی و عده داده است که قاطعانه با آنان برخورد شود. اما به گمان ما امید بستن به بیدادگاه های رژیم برای اجرای عدالت، آرزویی متحقق ناشدنی است. به همین دلیل کمپین مبارزه با "جنایت علیه بشریت" در جمهوری اسلامی با امضای هزاران ایرانی در سراسر جهان سامان یافته است تا به سهم خود در دادخواهی شهداء، زندانیان، شکنجه و سرکوب شدگان جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران سهیم باشد.

یک روز به یادماندنی دیگر در تاریخ ثبت شد حضور سبز مردم در روز قدس



گروه داخلی- راهپیمایی روز جهانی قدس دیروز در سراسر ایران برگزار شد. در این مراسم که از ساعت 10 صبح به صورت رسمی آغاز شد طیف‌های سیاسی، اقشار اجتماعی و مسئولان مختلف نظام حضور یافتند. به گزارش خبرنگاران حیات نو با وجود حضور گسترده نیروهای لباس شخصی در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران و زد و خورد‌های پراکنده‌ای که میان آنها و تعدادی از راهپیمایی کنندگان به وقوع پیوست، صدها هزار تن از حامیان موسوی با در دست داشتن عکس‌هایی از میر حسین و نمادهای سبز ضمن حمایت از ملت مظلوم فلسطین و آزادی قدس شریف مخالفت خود را با عملکرد دولت محمود احمدی‌نژاد اعلام کردند. معترضان که مراسم دیروز را فرصتی مهم برای حضور در سطح شهر و اعلام اعتراض خود می‌دانستند به دلیل ممانعت نیروهای لباس شخصی و ماموران انتظامی امکان نزدیک شدن به دانشگاه تهران را نیافتند و عمدتاً در خیابان‌های کارگر شمالی (امیرآباد)، آزادی، بلوار کشاورز، میدان ولیعصر (عج)، کریمخان زند، میدان هفت‌تیر، خیابان ولیعصر (عج) به راهپیمایی و سر دادن شعار پرداختند. در همین حال شاهدان عینی از زد و خورد‌های پراکنده و دستگیری برخی معترضان توسط نیروهای لباس شخصی و ماموران انتظامی خبر می‌دهند. از شلیک گاز اشک‌آور در برخی خیابان‌ها نیز خبرهایی رسیده است. در راهپیمایی دیروز میر حسین موسوی، مهدی کروبی، سید محمد خاتمی و برخی دیگر از چهره‌های سرشناس اصلاح‌طلب از یکسو و مسئولان رسمی عالی‌رتبه از جمله هاشمی رفسنجانی با حضور در بین مردم این روز را گرمی داشتند.

به گزارش خبرنگار حیات نو با حضور خاتمی، موسوی و کروبی در بین مردم تعدادی از نیروهای لباس شخصی تلاش کردند با سردادن شعارهایی به مخالفت با آنها بپردازند که با حضور مردم و حامیان آنها در اطراف ایشان این تلاش به نتیجه نرسید. این تلاش‌ها در حالی صورت می‌گرفت که پلیس نیز در محل حضور داشت. خبرهای رسیده از شهرهای بوشهر، رشت، تبریز، اصفهان، شیراز، اهواز، مشهد و برخی دیگر از شهرها حاکی است که صدها هزار تن از معترضان به نحوه برگزاری انتخابات 22 خرداد در کنار سایر اقشار جامعه خواستار احقاق حقوق خود و حمایت از موسوی و کروبی شدند. خبرهای رسیده از شهر قم نیز حاکی از آن است که شعارهایی در حمایت از برخی مراجع منتقد دولت سر داده شده است.

همه جای ایران سبز شد

گزارش‌هایی که تا لحظه تنظیم خبر به تدریج از شهرهای مختلف می‌رسید، حاکی است که در اغلب شهرها مردم با سر دادن شعارهایی در حمایت از جنبش سبز در راهپیمایی شرکت کرده‌اند.

مردم اصفهان پس از حمله ماموران به راهپیمایی سبزه‌ها در دروازه دولت به سر دادن شعارهایی در حمایت از موسوی و کروبی پرداختند و با آنها درگیر شدند. در مشهد یگان‌های ضد شورش خیابان‌های منتهی به حرم را در محاصره گرفتند.

ایران سبز شد

بوشهر، رشت، تبریز، اصفهان، شیراز، اهواز، مشهد

جمعه ایران سبز شد. مردم باشعار " نه غزه نه لبنان ، جانم فدای ایران " به خیابانها آمدند.

گزارش‌ها از شهرهای مختلف حاکی است که در اغلب شهرها مردم با سر دادن شعارهایی در حمایت از جنبش سبز در راهپیمایی شرکت کردند.

مردم اصفهان با شعار نه غزه، نه لبنان، جان فدای ایران راهپیمایی خود را در خیابان‌های مختلف اصفهان آغاز کردند. اما پس از حمله ماموران به راهپیمایی سبزه‌ها در دروازه دولت مردم به سر دادن شعار «مرگ بر دیکتاتور» پرداختند. بیش از هزار تن از دانشجویان نیز قصد داشتند از کوی دانشگاه صنعتی اصفهان به راهپیمایی بپردازند از سوی یگان‌های ویژه محاصره شدند. ماموران در حالی که دانشجویان به سردادن شعارهایی در حمایت از موسوی و کروبی پرداختند با آن‌ها درگیر شدند.

در مشهد یگان‌های ضد شورش خیابان‌های منتهی به حرم را در محاصره گرفته و شمار قابل توجهی از ماموران مسلح بر پشت بام‌های ساختمان‌ها مستقرند. میدان 15 خرداد به طرف حرم شاهد بیشترین حضور مردمی بود که حاضر نیستند جوابی به شعارهای پخش شده از بلندگوهای رسمی بدهند. ماموران همچنین به شدت مردم را که نمادهای سبز در حرکتند مورد اهانت قرار می‌دهند و اغلب آن‌ها را بازداشت می‌کنند.

در رشت جمعیت بسیار زیادی از مردم با شعارهای «یا حسین میر حسین»، «نه غزه، نه لبنان، جان فدای ایران» و مرگ بر روسیه در حال راهپیمایی هستند در برخی مناطق مورد هجوم ماموران قرار گرفتند. از جمله در چهار راه میکائیل رشت شبه نظامیان لباس شخصی به درگیری با مردم پرداخته و به جمعیت که به حمایت از موسوی شعار می‌دادند حمله برده و دستکم 5 نفر را بازداشت کردن و تعدادی از مردم از جمله یک زن را با ضرب و شتم به شدت مجروح کردند.

هزاران تن از مردم شیراز صبح جمعه 27 شهریور در حمایت از جنبش سبز راهپیمایی خود را از فلکه نمازی آغاز کرده و به طرف میدان امام حسین حرکت کردند. شبه نظامیان در این مسیر با شناسایی برخی از مردم به ویژه کسانی که شعارهایی در حمایت از موسوی، کروبی و جنبش سبز و اعتراض به خشونت حکومتی سر میدادند، به این افراد هجوم می‌برند.

شبه نظامیان لباس شخصی سپس با استفاده از موتورسیکلت مردم بازداشت شده را از جمعیت دور می‌کردند اما مردم در بسیاری از موارد مانع از بازداشت‌ها شده و افراد بازداشت شده را از چنگ شبه نظامیان آزاد می‌کردند. شعارهای مردم در راهپیمایی سبز امروز «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» و «مرگ بر دیکتاتور» بود.

از تبریز نیز گزارش می‌رسد که مردم سبز این شهر با تجمع در میدان آبرسان به سوی میدان ساعت به حرکت در آمدند اما شبه نظامیان و یگان‌های ویژه به همراه گروهی از لباس شخصی‌ها در چهار راه منصور به مردم حمله کرده و آنها مورد ضرب و شتم قرار دادند.

صدای تیر و شلیک گاز اشک‌آور چهار راه منصور را به منطقه‌ای پر از دود و گاز اشک‌آور تبدیل کرد. تعدادی از مردم در این شهر بازداشت شدند.

گزارش‌ها حاکی از آن است در شهرهای بوشهر، کرمان، اهواز، یزد و سایر شهرها به ویژه شهرهای بزرگ کشور حضور جنبش سبز بر خوردهایی از سوی ماموران را به دنبال داشته و نیروهای حکومتی ضمن ضرب و شتم مردم شماری از فعالان جنبش سبز از سوی شبه نظامیان وابسته به بسیج، سپاه و نیروی انتظامی بازداشت شدند.

خبرگزاری رویترز به نقل از شاهدان عینی گزارش داد که نیروهای انتظامی، بیش از ده تن از هواداران میر حسین موسوی را در راهپیمایی روز قدس در تهران بازداشت کرده‌اند. این خبرگزاری همچنین از درگیری‌هایی میان هواداران جنبش سبز و نیروهای انتظامی گزارش داده است.

مردم حامی جنبش سبز در پاسخ به بلندگوها که شعار «مرگ بر اسرائیل و مرگ بر آمریکا» سر می‌دادند، یکصد شعار «مرگ بر روسیه» سر داده‌اند. مهدی کروبی هم در این راهپیمایی شرکت داشت و مردم برای جلوگیری از هر تعرضی به او، حلقه‌ای به دور او زده‌اند. کروبی از میدان هفت تیر به سوی دانشگاه تهران حرکت کرد.

سبزه‌ها در مقابل سر در دانشگاه تهران احمدی نژاد را استقبال کرده با شعار: دروغگو، دروغگو، ۶۲ درصد کو؟ جمعیت فریاد می‌زنند: منتظری زنده باد، صناعی پاینده باد. تجاوز، شکنجه دیگر اثر ندارد. همه مسیر حرکت مردم از میدا تا مقصد به هزاران بلندگو مزین گردید، بصورتیکه در بالای هر درخت و تیر چراغ برق بلندگویی نصب شده بود. صدای مردم بر صدای بلندگوها غلبه پیدا کرده و بلندگوها شعار خود را می‌دهند، مردم شعار دیگر. هم اکنون در میدان ولیعصر عده‌ای بسیجی به مردم حمله ور شدند که با شدت از سوی مردم سرکوب شد. از شیراز خبر می‌رسد ده‌ها هزار تظاهر کننده سبز پوش فریاد می‌زنند نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران. همچنین شعارهایی در حمایت از آیت الله دستغیب و علیه دولت کودتا می‌دهند.

گفت و گو باناصر کاخساز:

جنبش سبز در حال ژرف شدن است

بیانیه میرحسین موسوی درباره‌ی «راه سبز امید» با اقبال و توجه فراوان جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور مواجه شد. هدف این بیانیه به گفته‌ی موسوی، تقویت شبکه اجتماعی خودجوش و توانمندی است که در میان بخش وسیعی از مردم شکل گرفته و نسبت به پایمال شدن حقوق خود معترض است.

ناصر کاخساز، پژوهشگر ایرانی ساکن آلمان، در گفت‌وگو با دوپچه وله می‌گوید، جنبش سبز با سرعت باور نکردنی در حال ژرف شدن است. به نظر وی آنچه در این دو سه ماه پیش آمده، از یک پیروزی سطحی و سریع بهتر بود.

دوپچه وله: آقای کاخساز، نخست می‌خواستیم ارزیابی عمومی شما را از بیانیه‌ی آقای موسوی درباره «راه سبز امید» بدانیم. نقاط قوت و ضعف بیانیه به نظر شما چه‌ها هستند؟

ناصر کاخساز: ابتدا باید بگویم جنبش در دوسه ماه گذشته با سرعت باور نکردنی در حال ژرف شدن است. در برابر زود رنجی برخی از هموطنان مایوس شده از یک پیروزی سریع، ناچارم بگویم، آنچه پیش آمد از یک پیروزی سطحی و سریع بهتر بود. بدون حد معینی از تعمیق و جدا شدن سیم و زر جنبش از هم و تفکیک بار و عیار آن، جنبش به سر منزل مقصود نمی‌رسد. امید من به آینده‌ی جنبش اکنون نسبت به ماه‌های پیش به مراتب بیشتر است. در این مدت جنبش خردمندانه‌تر شده است و بنیادهای ذهنی و مادی برای وفاق ملی در حال شکل‌گیری و محکم شدن‌اند. تا همین چند هفته پیش هنوز برخی می‌کوشیدند ولی فقیه را از زیر ضرب خارج کنند. چارچوب قانون اساسی را چارچوبی خدشه ناپذیر و نهادهایی مانند ولایت و شورای نگهبان را دست نخورده و غیر قابل انتقاد بقبولانند، مبادا به هدف‌های مرحله‌ای آسیب وارد شود. توان و ظرفیت دموکراتیک جامعه‌ی ایرانی با ژرف شدن جنبش در کوچه و خیابان‌های ایران، پیشرفت افتخار آمیزی از خود نشان داد. اکنون می‌توان، بدون آسیب زدن به هدف‌های مرحله‌ای جنبش، از شکست حاکمیت دینی به روشنی سخن گفت. این امر تا چند هفته‌ی پیش تابو بود. این تحول به معنای آماده شدن شرایط برای وفاق ملی است. وفاق ملی مضمون اخلاقی دارد. نمی‌توان ولایت فقیه را که مغایر اخلاق و ارزش‌های ملی و انسانی است، دست نخورده باقی گذاشت و شور ملی هم بوجود آورد. هدف‌های مرحله‌ای از هدف‌های فوق مرحله‌ای نیرو می‌گیرند تا این مضمون اخلاقی را بوجود بیاورند.

در دوسه ماه گذشته جنبش لحظه به لحظه نظام دینی را به گوشه‌ی رینگ نزدیک‌تر کرده و زیر باران ضربه‌های افشاگرانه‌ی خویش به بیچارگی و زبونی کشانده است و آن را وادار کرده است که با گام‌های شتابزده و جنون آسا به سوی نیستی حرکت کند. شناخت این وضعیت است که باید به ما امید بدهد.

خاتمی، کروبی، موسوی در میان مردم

حمله چماقداران پسر شریعتمداری به محمدخاتمی



سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری پیشین ایران، در راهپیمایی روز قدس، در حالی که در مسیر خیابان حجاب به سوی میدان فلسطین در حرکت بود، مورد حمله چماقداران تحت رهبری ابوالفضل شریعتمداری، فرزند حسین شریعتمداری، قرار گرفت.

پورش به خاتمی که باچاقو و با هدف مجروح کردن او انجام شد، در مطبوعات عرب زبان منطقه انعکاس گسترده‌ای داشت. در حمله چماقداران، عامه‌ی خاتمی به زمین افتاده، ولی جمعیت انبوه مردم در برابر گروهک تندرو ایستاده و جواب تعرض آن‌ها را داده است. پس از این حمله، خاتمی ناچار شده راهپیمایی روز قدس را ترک کند.





راههای سبز

باید وعده‌های داده شده در بیانیه به جامه عمل در آید.

دوپچه وله: تردیدی که در مورد هدف‌گذاری‌های بیانیه «راه سبز امید» وجود دارد، تاکید مدام آقای موسوی به قانون اساسی است. اما می‌دانیم که بسیاری از مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد حقوق ملت «مشروط» هستند، مشروط به اینکه مثلاً مغایر شرع و مبانی اسلام یا مخل امنیت نباشند و تفسیر این «مغایر و مخل نبودن» هم بر عهده شورای نگهبان، یعنی حاکمیت است. با این تناقض چگونه می‌توان کنار آمد؟

کاخساز: تناقض‌هایی که گفتید برآستی وجود دارند. اگر بر آن‌ها تاکید چندانی نمی‌شود، بخاطر حساس بودن شرایط سیاسی است. البته درست تر، انتقاد صمیمانه و با درک منطق ارتباط میان هدف‌های مرحله‌ای و فوق مرحله‌ای است. یعنی بجای سکوت در برابر تناقض‌ها باید آن‌ها را به شکل و شیوه درست و بدون افراط و تفریط بیان کرد. یعنی شیوهی انتقاد مهمتر از خود انتقاد است. از سونی هنگام مبارزه برای حداقل‌ها، به پیش کشیدن حداکثرها موجب اختلال می‌شود و از سوی دیگر ما با پدیده‌هایی روبرویم که با تمدن بشری ناسازگار است و نمی‌توانیم در موردشان سکوت کنیم. سکوت در برابر این پدیده‌ها روحیه و اخلاق مبارزه را از آن می‌گیرد.

پس راه درست، طرح درست مسائل است. ما باید به یک متدلوژی انتقادی دست یابیم تا بتوانیم ترکیب شیمیایی حمایت و انتقاد را بکار بندیم. مشکل اصلی ما در برخورد با این تناقض‌ها که گفتید، سستی فرهنگ انتقادی است. خوشبختانه رشد جنبش، در حال توان بخشیدن به این فرهنگ است.

دوپچه وله: در روزهای پرحادثه‌ی اعتراض‌های پس از انتخابات، برخی از نخبگان سیاسی از ضرورت ایجاد «رهبری سیاسی واحد» برای جنبش اعتراضی سخن گفتند. به نظر می‌رسد این نیاز همچنان وجود دارد و باید پاسخ داده شود. آیا منشور «راه سبز امید» آقای موسوی با این مختصات که در بیانیه آمده به این «ضرورت» پاسخ می‌دهد؟

کاخساز: برخی از جنبه‌های دموکراتیک در بیانیه‌های آقای موسوی هنوز در مرحله‌ی حرف و تئوری است. گرچه این البته از ارزش آن‌ها نمی‌کاهد. در آینده ممکن است که همین رهبری راه سبز امید بتواند به نیازهای جنبش همچنان پاسخ دهد، ولی این مسئله مربوط به آینده است. در آینده ممکن است تفاوت بین راه سبز امید و جنبش سبز آشکارتر به شود. گرچه ایده‌ال این است که تفاوت این دو مفهوم از بین برود. به بیان دیگر مسئله‌ی رهبری جنبش در آینده امری نیست که از پیش بتوان آن را تعیین کرد. اما در شرایط موجود، شورائی مشابه «شورای نجات ملی» می‌تواند رهبری جنبش را بعهده بگیرد، که باید از شخصیت‌های مستقل داخل و خارج تشکیل شود. حسن چنین شورائی این است که برای مقابله با پی‌آمدهای ناشی از بازداشت دسته جمعی رهبری، از انعطاف گسترده‌ای برخوردار خواهد بود.

در کنار جنبش سبز، باید در اندیشه‌ی یک سازمانده‌ی سوسیال-دموکراتیک برای پشتیبانی جنبش سبز بود. یعنی ما به سازمانده‌ی موج سبز آزادی در کنار دو سازمانده‌ی دیگر: ملی و سوسیال - دموکراتیک نیازمندیم تا بتوانیم دست آوردهای جنبش را پاس بداریم.

دوپچه وله: موسوی «راه» را نشانه‌ی ادامه و دوام جنبش، «سبز» را اسلامیت آن و «امید» را برآمده از هویت ایرانی «راه سبز امید» توصیف کرده. خود شما نیز از تاکید بر هویت «ایرانی-اسلامی» استقبال کرده و آن را «واقع‌بینانه» یافته‌اید؟ چرا ایرانی نه بلکه ایرانی - اسلامی؟

کاخساز: هاله‌ی اسلامی دادن به رنگ سبز جنبش، چشم‌انداز «سبز» را تنگ و محدود خواهد کرد. فرا دینی کردن «سبز» راه بهتری است.

اما اسلام، دین اکثریت مردم ایران است. همچنان که مسیحیت، دین اکثریت مردم - برای نمونه- کشورهای اروپائی است. با اولویت بخشیدن به «ایران» از ترکیب پادشاه مشکلی بوجود نخواهد آمد.

مقایسه‌ی بیانیه‌ی شماره ۱۱ آقای موسوی با بیانیه‌های پیشین ایشان، بازتاب ژرف شدن جنبش است. در بیانیه‌ی یاد شده حتی به راه‌هایی برای تغییر قانون اساسی اشاره شده است، و پذیرش شمائی از پلورالیسم به چشم می‌خورد. این دو محور اساسی در بیانیه، در کنار طرح حقوق ملیت‌ها، نشان می‌دهد که دایره‌ی درونی «تفاهم دینی» به گستره‌ی بیرونی «تفاهم ارتباطی» قدم می‌گذارد. در کنار این نقطه قوت‌ها، بیانیه همچنان در یک فضای مذهبی حرکت می‌کند. و در کنار تاکید بر هویت ملی بر هویت دینی به نحوی تاکید می‌شود که تقدم و تاخر این دو گهر از یکدیگر، گاه مغشوش می‌شود؛ حال آن که آنچه زیر نام هویت ایرانی-اسلامی پیش‌تر (در بیانیه‌ی قبلی) آمده بود، اولویت گهر ایرانی را با روشنی بیشتری نشان می‌داد. باید توجه داشت که شماری از چهره‌های مشخص اصلاح طلبان مذهبی ظرفیت دموکراتیک خود را گسترش داده‌اند و نشان داده‌اند همراه با ژرف شدن جنبش، استعداد آموختن پدیده‌های نو و جدید را دارند اما هیچ تحولی یکسره صورت نخواهد گرفت.

دوپچه وله: هدف‌هایی که بیانیه برای جنبش سبز مشخص می‌کند، آیا می‌تواند همه ظرفیت‌های موجود سیاسی جامعه ایران را بطور موثر بسیج و فعال کند؟

کاخساز: بدیهی است بیانیه به همه‌ی ظرفیت‌های موجود سیاسی پاسخ نمی‌گوید. اما این واقعیت، حمایت مرا از آن نفی نمی‌کند. یکی از دست‌آوردهای جنبش در این مدت کوتاه، رشد فرهنگ انتقادی بوده است. تا همین چند ماه پیش ما یا طرفداران اصلاح‌طلبان را داشتیم و یا مخالفان آنان را. این دوگرایش در برابر هم، پایه‌های وفاق ملی را سست می‌کردند. اما جنبش مردمی ما در این مدت اندک فرهنگی انتقادی را رشد داده است. اکنون به آسودگی می‌توان حمایت و انتقاد را در هم آمیخت و از آن‌ها ترکیبی شیمیایی ساخت. با تکیه به این فرهنگ انتقادی است که من به جنبش سبز مردمی امیدوارم.

برای پاسخ دادن به همه‌ی ظرفیت‌های موجود، پیش از هر چیز باید در برابر فرهنگ خشونت‌ی که در سی سال گذشته در جامعه‌ی ما حاکم بود، با گسترش مهربانی میان مردم، ایستاد. برای گسترش پیام‌های مهربانانه در جامعه، اگر داشتن یک گاندی دشوار است، می‌توان به شکل گیری شخصیت‌هایی چون پاندیت نهرو چشم امید داشت. تنها با پیام‌های مهربانانه می‌توان به شکاف و نفرت پایان داد. هنگامی می‌توان به همه‌ی ظرفیت‌های موجود سیاسی پاسخ گفت که حرمت به دین جزئی از حرمت به جامعه‌ی انسانی باشد و نه عکس آن. بدون آگاهی از هرمنوتیک غربی (از رنسانس به بعد)، نمی‌توان درکی امروزی از «متون مقدس» داشت. برای درک درست و امروزی از «متون مقدس» باید به جهانی که علوم انسانی در آن پرورش یافته‌اند نگاهی باز داشت. آیت‌الله خمینی نمی‌توانست درکی درست و امروزی از «متون مقدس» پیدا کند و مهربانی را از آن استنتاج کند. چرا که نگاهی باز به جهان مدرن نداشت. گسترش مهربانی و تفاهم در جامعه به زبانی مدرن و باز (که مفاهیم را از مطلوبیت می‌اندازد و آن‌ها را نسبی می‌کند) نیاز دارد. کاربرد زبان بسته‌ی دوران پیش از مشروطیت برای بیان خشونت، زمختی و بی‌ظرافتی، مناسب‌تر است.

دوپچه وله: این پرسش به شکل دیگری نیز مطرح است: هدف‌هایی که آقای موسوی برای «راه سبز امید» برشمرده، می‌تواند رضایت و در نتیجه پشتیبانی همه، یا دست‌کم بخش بزرگی از طیف بسیار متنوع ناراضیان و مخالفان در داخل و خارج را جلب کند؟

کاخساز: انتظارات و توقع‌های برخی از نیروها بیش از ظرفیت این بیانیه است و این بیانیه در حال حاضر نمی‌تواند به همه آن‌ها پاسخ دهد. این بیانیه یک حلقه‌ی میانی است بین بیانیه‌هایی که تاکنون داده شده و پس از این خواهد آمد. یعنی مضمون این بیانیه هنوز به پایان نرسیده است و در آینده باید در انتظار تحول‌های بیشتری بود. ولی از این بیانیه باید پشتیبانی کرد چرا که نشانه‌هایی مانند اشاره به پلورالیسم، نگرش متحول به قانون اساسی و توجه به هویت ملی در این بیانیه هست که با عملی شدن آن‌ها، یعنی خارج شدن آن از محدوده‌ی حرف، پشتیبانی بسیاری از نیروها را جلب خواهد کرد.

سخن، مقوله‌ای در برابر مقوله‌ی عمل نیست؛ بلکه آستانه و مقدمه‌ی عمل است. بیانیه هنوز در آستانه‌ی عمل ایستاده است. هنوز باید به ماده تبدیل شود. اگر پلورالیسم و اولویت دادن به ایران پیگیرانه در عمل تعقیب شود، اعتماد و پشتیبانی بسیاری را جلب خواهد کرد. در جریان تبدیل حرف به عمل است که بر بسیاری از تردیدها چیره خواهد شد. و این به میزان زیادی تابع تعمیم جنبش نیز هست. ایرانی‌ها عاطفه‌ی ملی نیرومندی دارند، اگر اولویت ایرانیت را بر اسلامیت ببینند و اکنش مساعد نشان می‌دهند. یعنی برای زودن تردید مخالفان

چاپ تمبر سبز در هلند

در هلند تمبر سبز که روی آن نوشته شده است: رای من کجاست چاپ شد و در اختیار مردم قرار گرفت



زمان و مکان تظاهرات در شهرهای مختلف جهان

فراخوان شرکت در تظاهرات و راهپیمایی های اعتراضی ایرانیان در سراسر جهان به حضور احمدی نژاد در سازمان ملل متحد در تاریخ بیست و سوم سپتامبر دوهزارونه

آلمان- کلن

ساعت 16 تجمع در محل رودلف پلاتز و ساعت 17 شروع راهپیمایی

آلمان - هامبورگ

ساعت 18:30 در مقابل رادهاوس تجمع و ساعت 19:00 با فانوس زنجیر روشنایی را به سمت آستر

آلمان - مونیخ

ساعت 19 شروع راهپیمایی و سپس اجرای مراسم سخنرانی و بر افروختن شمع به یاد جانباختگان
مراسم در ساعت 21:30 پایان می یابد

انگلیس - لندن

ساعت 6 تا 9 بعد از ظهر
همزمان با دیگر شهرها در سراسر جهان
مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران

اتریش-وین

شروع برنامه: ساعت 17
مکان:
Westbahnhof-Mariahilferstraße
جمعیت دفاع از حقوق مردم ایران در اتریش



وزیر امور خارجه آلمان احمدی نژاد ننگ کشور خود است

سخنان احمدی نژاد در روز قدس واکنش شدید کشورهای غربی را در پی داشت. رئیس جمهور ایران در حالی دست به انکار مجدد هولوکاست زد که هزاران نفر از مردم معترض به نتایج انتخابات در تهران و دیگر شهرها، علیه وی شعار می دادند.

فرانک والتر اشتاین مایر، وزیر امور خارجه آلمان، به خاطر سخنان یهودی ستیزانه و انکار دوباره هولوکاست، به شدت از محمود احمدی نژاد انتقاد کرد. در این حمله کم سابقه، وزیر امور خارجه آلمان در روز جمعه 18 سپتامبر در برلین گفت: احمدی نژاد «با بیان مهملات و اراجیف غیر قابل تحمل ننگ کشور خود است.»

اشتاین مایر در اعتراض به سخنان احمدی نژاد افزود: «این یهودی ستیزی آشکار، باید از سوی ما بطور مشترک محکوم شود. در آینده نیز ما در مقابل یهودی ستیزی دست به مقابله خواهیم زد.»

واکنش شدید کشورهای غربی به انکار مجدد هولوکاست

دولت آمریکا نیز سخنان احمدی نژاد را محکوم کرد. احمدی نژاد برای چندمین بار متوالی کشتار میلیون ها یهودی در خلال جنگ جهانی دوم را افسانه و غیر واقعی خواند. رابرت گیبز، سخنگوی کاخ سفید، گفت: «رئیس جمهور ایران با سخنان خود هر چه بیشتر کشورش را در جهان به انزوا می کشاند.» دیوید میلیبند، وزیر امور خارجه بریتانیا، نیز «انکار مجدد هولوکاست از سوی احمدی نژاد را انزجار آور» دانست. به گفته میلیبند سخنان احمدی نژاد نشانگر بی اطلاعی وی است و شایسته رئیس جمهور ایران نیست. وزیر امور خارجه بریتانیا همچنین از جامعه بین المللی خواست، که در مقابل این تحقیر و توهین ها ایستادگی کند.

به گفته کارشناسان سیاسی، احمدی نژاد با این سخنان زمینه بسیار نامطلوبی را برای حضور خود در سازمان ملل متحد در هفته آینده فراهم کرده است. پیش از این نیز سخنان یهودی ستیزانه احمدی نژاد و انکار هولوکاست از سوی وی موجی از اعتراضات را در کشورهای جهان برانگیخته بود.

کمپین مبارزه با جنایت علیه بشریت برگزار می کند

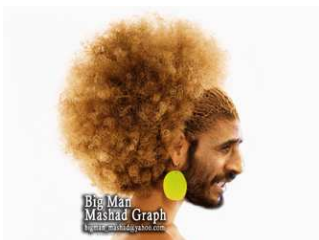
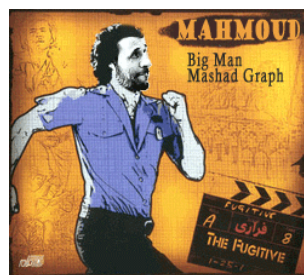
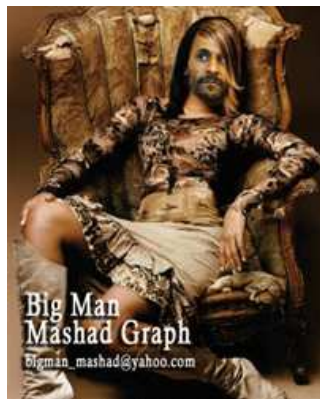
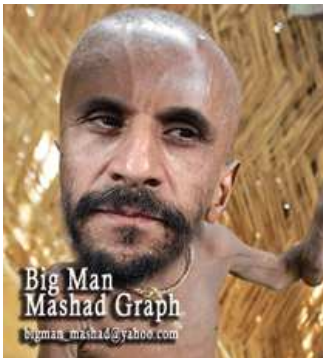
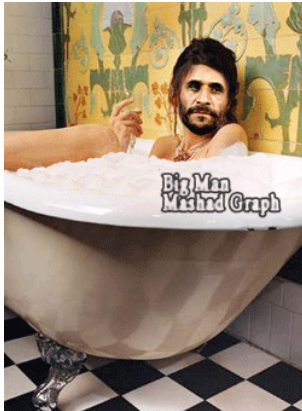
دعوت به شرکت در تجمع اعتراض به جنایت، شکنجه، تجاوز، اعتراف گیری سرکوب های مداوم زمامداران جمهوری اسلامی، چنان آشکار شده است که حتی علی خامنه ای- متهم اصلی این پرونده - نیز به اعمال شکنجه و جنایت در حمله به کوی دانشگاه و بازداشتگاه کهریزک اعتراف کرده است. نیروهای نظامی و شبه نظامی رژیم مردم را به خاک و خون کشیدند، اما به جای محاکمه ی جنایت کاران، فرزندان دلیر ایران زمین را بازداشت کرده و در سلول های انفرادی شکنجه و مورد تجاوز قرار دادند. اگر فقط به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد بنگریم، باز هم با "جنایت جمهوری اسلامی علیه بشریت" مواجه خواهیم بود. تمامی رهبران جنبش سبز، خواهان محاکمه ی جنایت کاران شده اند. این درخواست آن چنان فراگیر شده است که حتی برنامه ریز و سازمان دهنده ی اصلی جنایت علیه بشریت نیز در سخنان علنی وعده داده است که قاطعانه با آنان برخورد شود. اما به گمان ما امید بستن به بیدادگاه های رژیم برای اجرای عدالت، آرزویی متحقق ناشدنی است. به همین دلیل کمپین مبارزه با "جنایت علیه بشریت" در جمهوری اسلامی با امضای هزاران ایرانی در سراسر جهان سامان یافته است تا به سهم خود در دادخواهی شهداء، زندانیان، شکنجه و سرکوب شدگان جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران سهیم باشد. این کمپین از هموطنان مقیم خارج از کشور دعوت می کند تا در مراسم اعتراضی یک روزه در 26 سپتامبر 2009 (4 مهر 1388) در شهر نیویورک حضور یابند و ضمن گفت و شنود، جنایات علیه بشریت در ایران را به آگاهی جهانیان برسانند.

زمان: شنبه 26 سپتامبر 2009 - ساعت 9-16

Time: Saturday, September 26th 2009, 9:00am - 4 pm.
Place: South Hall Riverside Church (490 Riverside Drive, New York, N.Y. 10027)



آخرین کاریکاتورهای رئیس دولت کودتا



دولت مدرن باید جواب بدهد این درآمد دولت نهم که ۳۵ درصد کل درآمد ۳۰ سال اخیر است به کجا رفته است؟ در دولت مدرن نمی توان صاحب مدرک دکترای قلابی دیگری را که پرونده فساد مالی دارد ، معاون اول رئیس جمهوری کرد.

در حکومت مدرن قوه قضائیه مستقل است. رئیس قوه قضائیه نه بازوی مسلح دولت که مدافع مردم است. و نمی تواند مانند صادق لاریجانی که دارد در نقش

لاجوردی و مرتضوی ظاهر می شود ، مردم را تهدید کند و به مخالفان دولت و معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری هشدار بدهد که دستگاه قضایی با آنها برخورد خواهد کرد.

در دولت کودتائی- طالبانی، برادر صادق مردم را تهدید می کندو علی برادرش به شیخ دلیر مهدی کروی پیام رهبر را می رساند که سکوت کند. پاسخ شیخ ، تاریخی است. او در برابر ظلم تکلیف دارد که بایستد.

علی لاریجانی دست خالی می رود. لابد اگر " مشد قاسم" سر راه بود ، زیر لبی می گفت: " ای انگلیسی های بی ناموس". اما مشد قاسم که لیست هنرمندان ممنوع تصویر را در جیب گذاشته، دارد به پرسش مجید مجیدی از " مولا علی" زمانه گوش می دهد:

- چرا به چنین روزی افتادیم؟ هم اکنون بر ما چه می گذرد... چه شد دورانی که پر از شور و شغف بود. دورانی که کسی زور نمی زد صف اول باشد ، نامش در تیتراژ اول باشد ، همه تلاش می کردند مخفیانه کار بکنند، کسی نبیند که چه کسی کفش شان را واکس می زند ، مردمی که نداشته شان را تقسیم میکردند... برآستی چه شد آن روزها ... آن روزهای زیبایی که اسم شان را بگذاریم رویاهای سرزمین من ، سرزمین ایران... انگار جنگ واقعی که پر از کینه است الان دارد اتفاق می افتد ... کسی آن موقع به کسی تهمت نمیزد ، همدیگر را متهم نمی کرد. حال چرا اینجوری است ... "

مجیدی ناگهان بغض می کند و با صدایی اشک آلود خطاب به "آقا" می گوید : "آقا ما دللتنگ ایم . آقا من حال خوب نیستم .. کجا داریم میرویم ... چرا به چنین روزی افتادیم ... چکار می کنیم ..؟"

مشد قاسم بیرون می دود. زار می زند مش قاسم. حکومت مدرن " آقا" ندارد که بالا بنشیند و حکم صادر کند و در جواب مجیدی بگوید:

-شمانازک دلید...

و لابد بعد هم دور اسمش خط قرمز بکشد.

آقا در دولت مدرن مردم هستند. یکی را رئیس جمهوری می کنند دست بالا هشت سال. تمام. مدام هم مراقبش هستند. پوستش را می کنند خراب و پاره.

حکومت طالبانی آقادر که نماینده خداست. مملکت را به باد می دهد. مثلا همین روزها معلوم می شود که روسیه در دریا ی خزر برای ایران حقوقی قائل نیست. بیخود که در کوتاه مشارکت نکردند. تا اینجا صاحب ثروت سیاه بزرگترین

دریاچه جهان شده اند از ماهی وخواویار.

این حکومت از حضور گسترده مردم در روز قنص وحشت دارد. می خواهد همان افراد بسیج شده به خیابان ها بیایند. مثل طوطی شعارهای ایران بر باد ده وزیر شعار را تکرار کنند. بعد آنها را ملت ایران جابزد و زمینه را نطور که نشریه معتبر فاینشال تایمز در این هفته می نویسد برای " گفت وگویی پنهان با غرب" باز کند.

غرب که آمریکایش رک و راست می گوید آماده مذاکره آشکار است و اول بر سر پرونده اتمی. و رئیس جمهور فرانسه اش گزارش سازمان اطلاعاتی کشورش رافاش می کند: ایران پروژه ساخت بمب اتمی را پیش می برد.

این هفته به روز قدس می رسد. روز تقابل دو دیدگاه: نو با کهنه. منافع ایران با غارتگرانش. صف بندی کسانی که زیر نام مذهب ایران را غارت می کنند ، می کشند ، شکنجه می دهند ، تجاوز می کنند و امپراتوری دروغ را بنا نهادند. و میلیونها ایرانی که جانشان را فدای ایران می کنند.

عبای " آقایان " که سی سال همه تلاش خود را کردند تا ایران را از یادها ببرند ، بقول کروی لای

د رسانده است. وملت بار دیگر متولد شده است. سبز پوشیده و فقط در طول سه ماه بر جهان سایه افکنده است. نگاه کنید هنرمندان ایرانی را. زنان سبز پوش

سینما را که جشنواره های بزرگ جهان رافتح کرده اند. این صدای سپیده فارسی، شبم طلوعی، شیرین نشاط ، شهرنوش پارسی پور است. این صدای سبز ایران است . این صدای جوانان ایران است:

نه غزه نه لبنان ، جانم فدای ایران



تحلیل هفته

جانم فدای ایران

سردبیر

آخرین جمعه شهریور 1388 ، اولین جمعه در " جمهوری اسلامی" است که نه " مردم" دست چین نظام، بلکه ایرانیان به خیابان ها می آیند و بجای شعارهای ضدملی ستاد کودتاجیان ، فریاد سر می دهند:

نه غزه نه لبنان ، جانم فدای ایران

در این شعار مضمونی تاریخی نهفته است. ملتی که میر حسین موسوی گفت دوباره متولدشده است، خواست های ملی ومدنی دارد. همه چیز این جهان را تابع منافع ملی ایران می داند.

حکومتی که اکنون به گفته آیت اله العظمی منتظری دیگر " ولایت نظامی است ،نه ولایت فقیه " سی سال و بیشتر کوشید ملیت را خوار بدارد ، ایران را ذیل اسلام تعریف کند. کودتا چپانی که به گفته شیخ دلیر مهدی کروی سپاهیان را بر "حسابت، سیاست، طبابت و فضاوت" مسلط کرده اند و اعما لشمان "

نه تنها مایه ننگ جمهوری اسلامی شده بلکه مایه ننگ ایران شده است " بر همین مسیر می روند. نقشه دارند تا " مولا علی" را که لقب جدید سید علی حسینی خامنه باشد بر خلافت استوار کنند و مفهوم ملت را که در انقلاب مشروطیت متولد شد، رابه امت مبدل سازند.

همه حوادث سه ماه اخیر نشان می دهد سخت گمراهند. نه تاریخ می دانند و نه از زندگی درس گرفته اند. اینان که آیت اله خمینی گفت حتی لیاقت اداره یک نانوائی را هم ندارند ، شعار اداره جهان سر داده اند.

و این جهان، عصری مدرن است که در ترکیب دولت - ملت تعریف می شود. در جهان مدرن

" دولت- ملت" واحدی یک پارچه است. در ایران دولت و ملت دو پاره اند در دو سوی سنگر. دولت با اندیشه شیعی - طالبانی می خواهد ثروت و قدرت در

چنگش باشد ، بی پرسشگر ، بدون منتقد. سرمایه مردمان گرسنه را در کشور های دیگر صرف کند و رئیس دولت کودتا هر وقت بخواهد دست به جیب ارث پدر مسگرش ببرد و یک قلم چهار صد میلیون دلار به هوگو جاوز فریبکار بدهد که لباس سرخ می پوشد و به زیارت امام رضا می رود. خدای را که مارکس در قبر می لرزد از این سکه قلب که به نام او می زنند.

دولت مدرن زیر نگاه مراقب مردم و مطبوعات است. این گزارش روزنامه سرمایه را بخوانید: " بررسی درآمد حاصل از فروش نفت خام نشان می دهد متوسط درآمد سالانه دوره دولت احمدی نژاد ۵/۲ برابر متوسط درآمد سالانه

دوره خاتمی، ۲/۴ برابر دوره هاشمی، ۸/۴ برابر دوره موسوی و پنج برابر دوره ۹ ساله پهلوی بوده است. متوسط درآمد حاصل از فروش نفت خام ایران در چهار سال گذشته ۴۴/۶۴ میلیارد دلار بوده که این رقم در دوره هشت ساله

اصلاحات ۷۱/۲۵ میلیارد دلار، در دوره هشت ساله سازندگی ۴۴/۱۵ میلیارد دلار، در دوره بعد از انقلاب سال ۵۷ و هشت سال نخست وزیری موسوی ۲۷/۱۳ میلیارد دلار و در ۹ سال پایانی حکومت محمدرضا پهلوی ۷۶/۱۲

میلیارد دلار بوده است. پس از وقایع سال ۵۷ و تصمیم دولت موقت برای کاهش تولید نفت خام، تولید نفت با بیش از ۵۰ درصد کاهش به ۳/۲ میلیون بشکه در روز رسید. با کاهش تولید نفت خام درآمد حاصل از صادرات نفت نیز کاهش پیدا

کرد. پس از کاهش تولید نفت خام در سال های اول انقلاب، سطح تولید هیچ گاه به شش میلیون بشکه در روز نرسید و به آن دوران بازنگشت ولی با افزایش

بهای نفت خام درآمد حاصل از صادرات نفت افزایش پیدا کرد. درآمد حاصل از صادرات نفت خام بعد از انقلاب ۵۷ و تا پایان دوره نخست وزیری میرحسین

موسوی ۱۴۶ میلیارد دلار بوده است. در هشت سال ریاست جمهوری هاشمی و دوران سازندگی درآمد حاصل از فروش نفت خام کشور به ۵/۱۲۳ میلیارد دلار

رسید. با افزایش نسبی تولید نفت و بهای آن درآمد حاصل از صادرات نفت در دوره اصلاحات و ریاست جمهوری خاتمی رشد قابل توجهی داشت و در هشت سال ۸۴- ۷۷ بالغ بر ۷/۲۰۵ میلیارد دلار شد."



بی کفایت داد و کشور را به باد فنا سپرد. به گفته همان مهندس نایب رئیس مجلس فقدان تخصص، عدم تجربه و ناتوانایی کاری برخی از نامزد های پیشنهادی احمدی نژاد مورد انتقاد شدید نمایندگان بود، حالا چطور شد وقتی رهبر از ایشان خواست "که در بررسی صلاحیت وزیران پیشنهادی، صرفاً جنبه های خاصی را مورد توجه قرار دهند"، یعنی شرط تسلیم به کودتاگران را مهم تر از تخصص و تعهد خدمت به مردم بدانند، نمایندگان "باوجدان" و "صدیق" هم پذیرفتند که سرنوشت ۷۰ میلیون شهروند کشور پنج هزار ساله را به دست کسانی سپردند که حتی به گفته خودشان بدون تخصص و تجربه و توان لازم برای کار بودند. نگاهی به جدول زیر نشان می دهد که به جز شمار اندکی، همچون مهندس رضا تقی پور که با سابقه تحقیقی و تجربی به جا به وزارت فناوری اطلاعات و ارتباطات برگزیده شد، بسیاری بی ربط و ارتباط، بر این یا آن وزارت خانه تحمیل شدند. مثلاً وزارت خانه کلیدی نفت با ۱۴۷ رأی مثبت به مسعود میرکامپی سپرده شد که هیچ تجربه ای در این کار ندارد و تنها بدین دلیل انتخاب شده که تسلیم محض احمدی نژاد است و بدین ترتیب به گمان قوی باز هم احمدی نژاد از درآمدهای نفتی و حساب دخیره ارزی برداشت های بی رویه و پنهانی خواهد کرد، بدون آن که حتی به خود مجلس کوچک ترین گزارشی دهد.

خاک بر سر این مجلس که از یک سو کمیته حقیقت یاب و کمیته ویژه رسیدگی به وضعیت بازداشت شدگان در زندان های اوین و کهریزک و شاپور و پاسارگاد و دیگر تشکیل می دهد و از سوی دیگر بدون آن که منتظر گزارش این کمیته ها باشد اعتبار نامه های محمد نجار، حجت الاسلام حیدر مصلحی، احمد وحیدی و کامران دانشجو به عنوان وزرای کشور، اطلاعات، دفاع و علوم را تصویب می کند و عملاً شرایط سرکوب شهروندان را فراهم می کند. تازه گویا گذشته از این کمیته ها، کمیته فراوقه ای هم با حضور چند نماینده مجلس در دبیرخانه شورای امنیت تشکیل شده است. نمایندگانی که به وزرای احمدی نژاد رأی موافق دادند منتظر گزارش این کمیته آخری هم نشدند. این همه کمیته تشکیل دادند که چه؟

خاک بر سر این مجلس که با ۲۲۷ رأی موافق از کل ۲۹۰ نفر نماینده اعتبارنامه احمد وحیدی را برای وزارت دفاع تصویب کرد و حالا با وزیرری که به اتهام انفجار ساختمان آمیا در بوئنوس آیرس آرژانتین به سال ۱۳۷۳ تحت تعقیب پلیس بین المللی است، باز هم ایران در صحنه بین المللی تنها تر خواهد شد.

خاک بر سر این مجلس که بدین راحتی خیانت در امانت می کند و وظیفه نظارتی مجلس بر کارکرد دولت و قوه اجرایی را که حتی در قانون اساسی خودشان هم آمده، نادیده می گیرد و دستور سید علی خامنه ای را برای نجات دولت بحران زده، متقلب و نامردمی احمدی نژاد می پذیرد.

همه عیب مجلس هشتم را بگفتیم، این را نیز بگویم که همه نمایندگان در برابر یورش ولایت و دولت کودتا و اندادند. همچون نمایندگانی که در مجلس ششم در برابر حکم حکومتی خامنه ای برای بستن فله ای روزنامه ها مقاومت کردند. تاریخ سیاسی معاصر ایران، به ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ شاهد آن است که انتخابات بسیاری از مجالس با تقلب و دستبرد همراه بوده و اما با وجود این در بسیاری موارد اقلیتی خوش درخشید و "ماه مجلس" شد. همچون دکتر محمد مصدق و یارانش در مجلس چهاردهم و شانزدهم.

حالا به آخر کار دوره هشتم نیروی قانون گذاری جمهوری اسلامی، دو سالی مانده و در این مدت نمایندگان سرنوشت تاریخی خود را رقم خواهند زد: "خاک بر سر!" یا "ماه مجلس".



خاک بر سر این مجلس!

خاک بر سر این مجلس!

جمشید اسدی

"خاک بر سر این مجلس!"، "خاک بر سر این مجلس!". این از آخرین کلماتی بود که دکتر محمد مصدق مجلس چهاردهم (۱۳۲۴-۱۳۲۲) به زبان آورد. دو سال پیش از آن، وی به عنوان نماینده نخست پایتخت به صحنه سیاسی کشور باز می گشت - پس از پانزده سال دوری از سیاست و کار دیوانی به علت حکومت خودکامه پهلوی اول. اما حالا که باز می گشت باز همچون گذشته برای آزادی و استقلال رهنمود می داد و بر فضای سیاسی کشور تاثیر فراوان می گذاشت. پایش که به مجلس رسید در مورد تصویب اعتبارنامه سید ضیای طباطبایی که به روشنی پشتیبان سیاست های انگلستان در ایران بود به نمایندگان هشدار داد و در پی آن و در همان فرصت دو ساله نمایندگی مردم کارهای بزرگ دیگر کرد: مخالفت با دادن امتیاز نفت در شمال و جنوب، ارایه سیاست ماندنی "موازنه منفی"، تصویب طرح سلب اختیار از دولت برای مذاکره و اعطای امتیاز نفت به بیگانگان، افزایش وام های فرمایشی از سوی بانک های ملی و سپه به اشخاص صاحب نفوذ، تشکیل گروه اقلیت مجلس برای مخالفت با نخست وزیری صدرالاشراف که پیرو رضا شاه در دوران استبدادبود، هشدار به نمایندگان و بلکه به ملت در مورد بحران حکومت پیشه وری در آذربایجان و خطر جدایی و اعتراض شدید به عدم خروج شوروی از کشور، در حالی که بر اساس پیمان سه جانبه آمریکا و انگلیس کشور را ترک کرده بودند.

در کنار این ها همه، دکتر مصدق کار بزرگ دیگری نیز کرد که همان الهام بخش عنوان این مقاله و مابقی این نوشته است. ماجرا از این قرار بود که مجلس چهاردهم در آخرین روزهای حیات خود قانونی تصویب کرده بود برای به تاخیر انداختن انتخابات مجلس پانزدهم تا خروج نیروهای خارجی از کشور. این بدان معنی بود که برای مدتی کشور از مجلس محروم و قوه مجریه در اداره کشور یکه تاز می شد. صد البته که مصدق آزادی خواه این را بر نمی توانست تافت و از همین رو دو هفته پیش از پایان مجلس چهاردهم به نمایندگان گفت: بنده از فترت خیلی می ترسم. از فترت چیزهای بدی دیده ام. هر خطری متوجه این مملکت شده است از فترت شده. اگر قرارداد بسته شده در موقع فترت بسته شده، اگر کودتا شده در فترت شده ... نکنید این کارها را آقا! شما سیزده روز بیشتر این جا نیستید ... بیاید درب این مجلس را نبندید. مجلس را باز بگذارید. او در شانزده اسفند ۱۳۲۴، چهار روز پیش از پایان مجلس، بار دیگر از نمایندگان خواست که قانون تعطیل انتخابات مجلس پانزدهم را فسخ کنند و قوه مجریه را در اداره مملکت به حال خود نگذارند و نظارت و مقاومت مجلس را از سر راهش برندارند. وقتی نمایندگان هشدار مصدق را نادیده گرفتند و به جای پاسداشت حقوق ملت، راه سازش را برگزیدند، وی نیز بر سرشان فریاد کشید که "خاک بر سر این مجلس!"، "خاک بر سر این مجلس!".

حالا، به همان روشنی فریاد مصدق، می توان و بلکه می باید بر سر و داداده های مجلس شورای اسلامی هشتم فریاد کشید که: خاک بر سر این مجلس که نمایندگی از حقوق ملت را به توپ و تشری و وعده و وعیدی فروخت. مجلسی که پس از پنج روز مذاکره در مورد صلاحیت وزیران پیشنهادی، به هجده تن از بیست و یک فرد پیشنهاد شده از سوی محمود احمدی نژاد رأی اعتماد داد و نشان داد که بیشتر از آن که دل در گرو نمایندگی مردم داشته باشد، سرسپرده یا دست کم وحشت زده از کودتاجان پاسدار و بیت رهبری است.

بقیه این نوشته شرح این نکته است که چرا خاک بر سر این مجلس. فریادی نه از سر بی ادبی، بلکه بر اساس کنایه ای به فرومایگی (فرهنگ دکتر محمد معین): خاک بر سر این مجلس که حتی شهادت دفاع از نظرات خویش را نیز نداشت. به گفته نایب رئیس این مجلس، به نظر می رسد دست کم هشت تا نه نفر از افراد مورد نظر محمود احمدی نژاد برای وزرات رای نیاوردند. مثل وزرات نفت، صنایع، بازرگانی، تعاون، راه و ترابری و حتی وزارت خارجه. بیشتر از آن احمد توکلی، از نمایندگان محافظه کار همین مجلس گفته بود یک سوم کابینه معرفی شده رأی اعتماد نخواهند آورد. اما بعد که رهبر، سیدعلی خامنه ای به نمایندگان توصیه کرد به نامزدها رأی دهند، ایشان بی اراده و بی اختیار پذیرفتند. بی پروا از قراری که با مردم برای نمایندگی از حقوق ایشان دارند. وادان این "نمایندگان" ملت را مقایسه کنید با مردمی که برای دفاع از رأی خویش کشته دادند و به زندان افتادند.

خاک بر سر این مجلس که بی هیچ پروایی سرنوشت مردم را به دست افراد

وزیران دولت دهم احمدی نژاد

نام و نام خانوادگی	نامزد وزارت	سوابق
حیدر مصباحی حجت الاسلام	اطلاعات	<ul style="list-style-type: none"> نماینده ولی فقیه در سازمان حج و اوقاف: از سال ۱۳۸۵ تاکنون نماینده ولی فقیه در نیروی زمینی سپاه تهران، در نیروی هوایی سپاه تهران و بسیج پلیس: از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵ مسئول خردی - سیاسی کمیته انقلاب اسلامی تهران، "مسئول سیاسی نمایندگی آیت الله خمینی در فرانکفورت و فرانکفورت ختم سپاه پاسداران: از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۵
احمد وحیدی سردار سرنویس پاسدار	دفاع	<ul style="list-style-type: none"> قلم مقام وزیر دفاع در دولت نهم نماینده نیروهای مسلح در تدوین برنامه پنجم در دولت نهم رئیس کمیسیون سیاسی، دفاعی و امنیتی مجمع تشخیص مصلحت نظام حکم حبس بین المللی از سوی پلیس بین الملل ایتریب در نوامبر سال ۲۰۰۷ در ارتباط با پرونده انفجار مرکز یهودیان در یونیس آیرس پلیس آرانژانتین به عنوان فرمانده وقت نیروی فوس و به اتهام دخالت در این بمبگذاری در کتل علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت، محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران فرمانده نیروی فوس شاخه بیرون مرزی سپاه پاسداران فرمانده اطلاعات سپاه مشارتک در تأسیس وزارت اطلاعات عضویت در سپاه در سال ۱۳۵۷
مصطفی محمد نجار سردار سرنویس پاسدار	کشور	<ul style="list-style-type: none"> وزیر دفاع در دولت نهم محمود احمدی نژاد: از سال ۱۳۸۶ تاکنون قلم مقامی گروه جنگ افزار وزارت سپاه، ریاست گروه صنایع تسلیحاتی و مهمات سازی مصلح: از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۶ مسئول ارزیابی اسلحه سیمتان و بلوجستان در ستاد فرماندهی گل و ستاد مرکزی سپاه پاسداران ریاست تعاون گل سپاه: سال ۱۳۶۱ عضویت در سپاه: سال ۱۳۵۷
مسعود میرکاظمی	تخت	<ul style="list-style-type: none"> وزیر بازرگانی در دولت نهم محمود احمدی نژاد رئیس مرکز مطالعات بیندلی و رئیس مرکز مطالعات لجستیکی سپاه پاسداران مشاور وزیر دفاع در دوره وزارت علی شمخانی مدیر عامل سازمان اتکا وزارت دفاع قلم مقام ریاست دانشکده فنی دانشگاه امام حسین: ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۶ معاونت پژوهش دانشکده فنی و مهندسی دانشگاه امام حسین وابسته به سپاه: ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ ریاست برنامه ریزی پشتیبانی فنی جنگ: ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ نماینده در مجلس شورای اسلامی هشتم مسئول بسیج دانشجویی خواران اسلحه تهران مسئول بسیج دانشجویی دانشکده آزاد کرج برسئول به سپاه پاسداران
علی اکبر محرابیان	صنایع و معدن	<ul style="list-style-type: none"> وزیر ب صنایع و معدن در دولت نهم محمود احمدی نژاد عضو شورای فرماندهی بسیج دانشجویی دانشگاه علم و صنعت ایران رزمده در جنگ ایران و عراق
سید محمد حسینی	فرهنگ و ارشاد اسلامی	<ul style="list-style-type: none"> عضویت در جهاد سازندگی عضویت در سپاه پاسداران رزمده در جنگ ایران و عراق
کامران دانشجو دکتر	وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری	<ul style="list-style-type: none"> جانشینی وزیر کشور در دولت نهم رئیس ستاد انتخابات ریاست جمهوری وزارت کشور انتصاب به استانداری تهران در دولت نهم رئیس مرکز تحقیقات فناوری های نوین وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح یکی از ۸ دانشجوی ایرانی اخراجی از انگلیس در جریان ماجرای سلمان رشیدی: ۱۹۸۹
مرتضی بختیاری	دانشگری	<ul style="list-style-type: none"> استادان اسفهان مدیرکل دانشگری در استان های خراسان و فارس ریاست سازمان زنان ها و اقدامات نامیهی مدیر عامل صنایع مخبرات ایران قلم مقام مدیر عامل صنایع الکترونیک ایران مدیر عامل صنایع الکترونیک شیراز
رضا تقی پور مهندس	فناوری اطلاعات و ارتباطات	<ul style="list-style-type: none"> دبیرگانی معاون مسکن و
محمد علی علی ابدی	شهرسازی	<ul style="list-style-type: none"> وزیر تعاون در دولت نهم محمود احمدی نژاد استادار در دولت نهم
محمد علی ابدی	نبرو	<ul style="list-style-type: none"> معاون عمرانی احمدی نژاد به عنوان شهردار: ۱۳۸۴-۱۳۸۲ رئیس سازمان تربیت بدنی در دولت نهم وزیر اقتصاد در دولت نهم محمود احمدی نژاد دبیر کل گروه تحولات اقتصادی در دولت نهم محمود احمدی نژاد وزیر خارجه در دولت نهم محمود احمدی نژاد نماینده دوره اول و هفتم مجلس سفير ایران در ترکیه و ژاپن
شمس الدین حسینی سید	اقتصاد و دارایی	<ul style="list-style-type: none"> معاون وزیر جهاد کشاورزی وزیر راه و ترابری در دولت نهم محمود احمدی نژاد
منوچهر متکی	امور خارجه	
صادق خلیلیان	جهاد کشاورزی	
حمید بهبهانی	راه و ترابری	

1.

اوایل همین سال میلادی بود که اسرائیل به غزه حمله کرد. یعنی بهتر بگویم، دوباره حمله کرد. چون اسرائیل پیوسته در حال تهاجم به ماهیت مردم فلسطین و غزه بوده است. اسرائیلی ها «همه» کاری کردند. دقیقاً «همه» کاری کردند. حتی کارهایی که اگر بشنویید یا بخوانید «باور» نخواهید کرد.

ارتش منظم و مدرن اسرائیل به صفوف نامنظم خانه های مردم بی دفاع حمله کرد. هواپیماهای بلندپرواز و چابک اش موشک ها و بمب ها بر سر مردم ریختند.

سربازها وارد شهر شدند و همان طور که مردم به خانه هایشان پناه بردند با تانک ها وارد خانه ها شدند. بعد آدم کشتند. زن کشتند، بچه کشتند، غیر نظامی

کشتند چرا که دیگر فرقی بین نظامی و غیر نظامی نبود. همه باید تنبیه می شدند. مدرسه های سازمان ملل پر از پناهجویان بی دفاع بمباران شد، مرکز پلیس بمباران

شد، نیر و گاه تعطیل شد، اداره ها بمباران شدند، خانه ها به صورت فله ای تخریب شد و آدمها فوج فوج سلاخی شدند یا با بمب های فسفرین سوزانده شدند.

حضور خبرنگاران ممنوع شد، دستگاه پروپاگاندا صهیونیست محلی و جهانی خودش را مظلوم نشان داد. و بعد...

لحظه ای رسید که دیگر چیزی برای خراب کردن و حریمی برای شکستن و جرمی برای مرتکب شدن باقی نماند. و جنایتکار در اوج قدرت، خلع سلاح شد

چرا که دیگر بیش از آن جنایتی نمی توانست انجام دهد. او به نقطه ی ماکسیمم تابع جنایت رسیده بود و از آن پس به جبر ریاضی و ادار به سقوط بود. وقتی

چیزی برای نابود کردن باقی نمانده باشد، وقتی جنایتی برای انجام دادن باقی نمانده باشد، وقتی قانونی برای شکستن باقی نمانده باشد، نابودگر از نابودگری

دست برمی دارد، جنایت کار دست از کشتار می شوی و قانون شکن تسلیم قانون می شود.

برخی از تحلیل گران نوشتند، اسرائیل در هر جنگ سیستماتیک و منظمی پیروز می شود، اما مشکل اسرائیل این است که دیگر چیزی برای فتح کردن باقی نمانده

است. مگر این که همه ی مردم غزه را بکشد. مردم غزه از نظر علم نظامی شکست خوردند، اما چون هنوز زنده هستند پیروز شده اند. اسرائیل وحشیانه

ساختمان ها و خانه ها را ویران کرد و آدمها را کشت، اما نتوانست «زندگی» را بکشد.

این گونه است که در یک جنگ فرسایشی و نامنظم هیچ ارتش منظمی پیروز و کارآمد نیست. ارتش های بزرگ به صورت منظم حمله می کنند و به راحتی

ویران می کنند اما بعد که همه ی هدف های کلاسیک ویران شد در می مانند. آن ها از سر ناچاری دست به دامن جنایت و خشونت می شوند و به سرعت قله های

قساوت و آدم کشی را هم فتح می کنند تا جایی که دیگر نه هدفی برای ویران کردن باقی می ماند و نه جنایتی برای مرتکب شدن. آن گاه مثل لاشه های سنگین و متعفن

روی وزن خود سقوط می کنند و با صدایی گوش خراش فرو می پاشند. آلمان در اروپا، آمریکا در ویتنام، شوروی در افغانستان، اسرائیل بارها و بارها در لبنان

و فلسطین و ... یادتان نرود.

2.

شبهه همین اتفاق می تواند در هر کشور دیگری رخ دهد. شاید همین امروز در ایران ما هم در حال رخ دادن باشد. دستگاهی عظیم (دست کم بخش قابل دیدن و قابل توجهی از آن) به کمک لشگری از مردان و زنان اقتدارگرایش، مجهز به

پول، رسانه، قوای چندگانه و تشکیلات عظیم در سایه دستگاه های کفکایی امنیتی و فوق امنیتی و نظامی و شبه نظامی و کنترلی و اطلاعاتی و «فداییان

چماق و پول» به جان مردم افتادند. آن ها شبکه های مخابراتی و رسانه ای را به سود خود محدود کردند، به صورت کور و پراکنده حرکت های اعتراضی مردم

را سرکوب کردند، با استفاده از انواع حیل های روانشناسی جمعی (و فردی) ترس و وحشت عمومی را در جامعه تزریق کردند، رهبران جنبش های

غیر همسو را دستگیر کردند، بایکوت خبری و اطلاعاتی درست کردند، خون خون سرخ و گرم جوان های بی گناه را روی سنگ فرش خیابان های شهر درست

مقابل خانه هایشان ریختند، چشم های وحشت زده ی مردم را با انواع گازهای شیمیایی سوزانیدند، به فرزندان شان در زندان ها تجاوز کردند، شهروندان بی دفاع

را شکنجه کردند و جوان های مردم را مقابل خانه هایشان دستگیر کردند تا حتی جسدهای سوخته شان را هم تحویل ندهند. آن ها خانواده های سوگوار قربانیان را به

سرنوشتی شوم تهدید کردند تا در حالی که خون می گریند لبخند های رضایت بزنند.

رسانه های انحصاری شرایط را وارونه نشان دادند. متجاوزان، قربانی معرفی شدند. جای مردم و آشوب گران عوض شد. جسدهای سوخته ی فرزندان مردم

انکار شد و چشم های تاول زده از داغ فرزندان و گازهای کورکننده، سرشار از اشک شوق و رضایت اعلام شد. با وقاحت هر چه تمام تر، سرخوردگی و وحشت



و یاس و نفرت داغدیدگان سیامپوش، شور انقلابی چماق‌داران زنده‌خوار توصیف شد.

اما تا کجا تا چند می‌توان جنایت کرد و همین‌طور پله‌های ترقی جنایت‌کاری را طی کرد؟ جایی می‌رسد که دیگر جنایتی برای انجام دادن وجود ندارد. بالاتر از کشتار مستقیم مردم در خیابان‌ها، دستگیری بی‌گناهان، تجاوز به بی‌دفاعان، دروغ‌گویی در رسانه‌های انحصاری و خیانت تاریخی به مردم چه جرم و چه جنایتی می‌تواند کرد؟ آیا تابع وقاحت، خیانت و جنایت نقطه‌ی ماکسیمم ندارد؟ در نقطه‌ی ماکسیمم، متجاوزان در حالی که تا دندان مسلح هستند خلع سلاح می‌شوند. مثل گردن‌کلفتی که داخل اتاقی شروع به لگدپراکنی کند و همهی اشیاء داخل خانه را بشکند. لحظه‌ای خواهد رسید که دیگر چیزی برای شکستن وجود ندارد و آن‌گاه او که جز مشت زدن هنری بلد نیست مجبور خواهد شد به دیوارها مشت و لگد بکوبد. اما زورش به دیوار نمی‌رسد. زورش به زمین نمی‌رسد. زورش به سقف نمی‌رسد. او در این چهاردیواری زندگی می‌کند و محبوس شده است. او به غیر از این چهاردیواری که حریفش را شکسته است و به آن بی‌احترامی کرده است، جایی برای گریختن ندارد. و حال که همه چیز را شکسته جز مشت بر دیوار کوفتن تدبیری به ذهنش نمی‌رسد. اهل خانه اما صبورند، خیلی صبورند. به لات مشت‌زن اجازه می‌دهند چند کاسه و بشقاب و آب‌زور را بشکنند و بعد آن‌قدر در حصار ایمن خانه‌شان تقلا کند تا قوایش تحلیل رود و به پست‌ترین شکل ممکن جان دهد.

جنایت‌کار از داخل، بر دیوارهای خانه‌ی ما مشت خواهد کوبید و این‌قدر این‌کار را ادامه خواهد داد تا خسته شود. خانه اما همین‌جاست؛ جایی نمی‌رود. مردم ایران هزاران سال است این‌جا زندگی می‌کنند و احتمالاً تا هزاران سال دیگر هم همین‌جا زندگی خواهند کرد. این خانه محکم‌تر از آن است که با مشت‌های جاهلان لات خراب شود.

نقطه‌ی ماکسیمم نزدیک است.

راهبرد و تاکتیک مناسب برای جنبش سبز تقی رحمانی



در عرصه تئوری و اکادمیک تبیین و تحلیل مهم است و ارائه نگاه بالا تر و منسجم تر در قلمرو باورها و آرمانها مهم و با ارزش هستند، اما در عرصه عمل و اقدام راهبرد ها و تاکتیک ها اولویت دارند. البته کسانی هستند که این سه را به خوبی تلفیق می کنند، اما این کسان فراوان نیستند.

مرسوم است که عرصه تئوری را اکادمیسین ها خوب می دانند. ایشان روش تحلیل و تدوین را بهتر می دانند.

متداول است که روشن فکران در قلمرو باورها آرمانها را خوب بیان می کنند. می گویند تجربه دیده توانایی ارائه راهبرد و تاکتیک مناسب را برای رسیدن به هدف بهتر توضیح می دهد و لاف‌ و وقتی از امری پرهیز می دهد انجام ندادن آنها به صلاح است و بهتر است که آن را انجام ندهیم.

اما اگر ماجرا قدری عمیق شود باید پایه تجربه را با عنصر روزمره امیخت تا تاکتیک ها صحیح باشد که برخی از اندیشمندان صحنه اصلی کشمکش ها را حتی راهبرد نمی دانند بلکه مقابله تاکتیک ها می دانند. در این مورد بازی های پیش رفته فوئبال قابل توجه و یادگیری است.

در مصافه‌های مهم که جریان‌ات از امکانات گوناگون برخوردارند، تاکتیک‌ها بسیار مهم است و حتی اجرای آن از راهبرد جلو می زند، حتی قضاوت بر روی امکان توانایی بر سر پیروزی بر محور تاکتیک‌ها جلوه گر می شود.

تجربه انقلاب ایران زمانی مهم شد که تاکتیک‌ها توانست حتی آرمانهای زیباتر را تحت شعاع قرار دهد. تاکتیک در صورت راهبرد درست می تواند به دلیل رسیدن به دستاورد مخاطبان را راضی و دیگران را جذب و جلب کند. و موفقیت به همراه آورد.

باز معمول است آنان که دستی در عمل و اجرا ندارند مدام خواسته های خود را فریاد می کنند، اما ابزار چگونگی اجرای آن را نمی جویند.

با این وصف این افراد دو دسته هستند. کسانی که میزان توانایی و ناتوانایی خود را باور دارند، در نتیجه برای حرکت به کار بلد ها اعتماد می کنند و عده ای نیز چنین نیستند بلکه فقط خواسته های خود را منهای شرایط و موقعیت اعلام می کنند و تقاضای آن را دارند.

سرزمین ما از این نیروها و افراد و جریانها کم ندارد که در عمل رفتار روشنفکری معطوف به امید دارند در حالیکه حزب و سازمان روشنفکری امری نادر است. اما در سرزمین ما فراوان هستند.

این مختصر را اوردم تا نشان دهم که بایستی در عرصه عمل و رفتار در تلفیق

هدف و ارمان و روش صحیح به عملی کردن آن اندیشید. چرا که جامعه به اکادمیسین، روشنفکر، استراتژیست و تاکتیکسین احتیاج دارد.

حوادث پس از انقلاب نشان داد که به کار گرفتن مناسب روش، طرح هدف و رفتار عملی چقدر مهم است. بخصوص در سرزمینی که حاکمان و قدرتمندان سر به مهر نیستند و نسبتی میان جرم و مجازات قائل نیستند.

در همین رابطه است که نیروهای کنش گر و تجربه دار تلاش می کنند که از ارمان های بلند سپهر و جهت بسازند، یعنی ازادی و عدالت دارای پایه عمیق تر شود، اما همه آنها یک شبه بدست نمی آید. پس باید آن ارمان را مرحله به مرحله خواست؛ اما بدون ارمان شور انگیز حرکت مهمی خلق نمی شود.

همچنین باید توجه داشت روش و تحلیل درست نیازمند ابزار مناسب است که محصول کار اکادمیسین هاست. باید آنها را اموخت و به کار بست. اما در تلفیق ارمان و روش مناسب، راهبرد نقش تعیین کننده دارد.

راهبرد باید در توان مجموعه فعالان و هم کشش زمانه باشد در غیر این صورت به مشکل بر خواهد خورد.

راهبرد تقویت جامعه مدنی یک انتخاب است. الزامات این راهبرد ارمان را مرحله ای و روش ها را به شکل خاص در خود می گیرد، چرا که ارمان به جای راهبرد و روش تحلیل به جای راهبرد نمی نشیند.

در اتخاذ راهبرد عنصر شناخت و تجربه است که روش تحلیلی را غنی می کند و بر ارمان جلوه مر حله ای را باعث می شود.

اما در راهبرد تقویت جامعه مدنی و طرح خواسته های فصل سوم قانون اساسی چه تاکتیک هایی باید محقق شود.

هزار نکته باریک تر از مو اینجاست.

توافق بر تقویت جامعه مدنی هدف گزار می درست کار است. این روش غیر خشونت امیز نگاه حذف به هیچ نیرو و جریان اعم از راست و چپ را ندارد.

دولت قانون مند می خواهد یعنی معیار ایندولوژیک ندارد اما مطلق و ابدی نیست؛ در حال حاضر چگونه می توان به این هدف گذاری رسید. طرح کلیات نظری لازم است، اما کافی نیست. حتی اعلام راهبرد نیز کفایت نمی کند. در

نتیجه تاکتیک رسیدن به اهداف مهم است.

بر خلاف راهبرد، تاکتیک در میدان عمل به اقتضای شرایط و با توجه به امکانات و شرایط اتخاذ می شود و نمی تواند قالبی از پیش تعیین شده باشد اما در

چهار چوب هایی معنی دار می گردد و نمی توان از هر تاکتیکی سود برد. به عنوان نمونه نمی توان به خشونت دست زد. ، اما از رفتار مسالمت امیز دم زد.

جریان قدرتمند حاکمیت قابل به خشونت ورزی است، تا رفتار مدنی مردم را دچار اختلال کند. جمعی را رادیکال و اکثریتی را منفعل کند. واقعه کهریزک،

انفرادی طولانی، مسئله تجاوز و غیره از این قبیل رفتار ها ست. همچنین در برخورد و ضرب شتم شدید مردم در خیابان و داشتن وسایل غیر متعارف

سرکوب مانند قمه، زنجیر، پنجه بوکس و... در دست لباس شخصی ها که در کنار ماموران با مردم برخورد می کنند به بدترین شکل از وسایل مزبور استفاده می کنند. یابه کار بردن باتوم در متفرق کردن مردم که آن را به جای تهدید و در

نهایت بر پای افراد زند، به صورت و کمر آنها فرو می آورند.

این رفتارها تحریک کننده است تا افرادی به عکس العمل وادار شوند ودر نتیجه قدرتمندان مجوز برخورد شدید را پیدا کنند.

تاکتیک ها را باید در راستای راهبرد و اهداف به کار برد و مرعوب یا مغلوب جریان رقیب یا مقابل قرار نداد.

در همین راستاست که که برخی افراد و نیروها با اتخاذ تاکتیک های افراطی غیر واقعی از منظر فردی یا گروهی وارد جنبش یا حرکت سبز مردم می شوند.

اتخاذ تاکتیک ها در عین ازادی عمل نیاز به رشد و حرکت واقعی باحرکت جامعه رادارد. ارائه راه حل های غیر عملی یا ذهنی و یا طرح روش هایی و

تاکتیک هایی که با حرکت فعلی مردم هم خوانی ندارد، کاری پسندیده نیست، اگر چه ازادی عمل و اختیار هر فرد و نیرو با خود او می باشد. احدی نمی تواند مانع از ازادی دیگری شود. اما این نوع رعایت کردن یک ظرافت راهبردی است و

توصیه برای رسیدن به کمپایی می شود.

چرا که ظرافت راهبردی موجب به نتیجه رسیدن و دستاورد داشتن می شود و در عمل می تواند به سوی موفقیت راه برد.

به اختصار می توان گفت که جنبش سبز و حرکت مردم:

1- در سپهر ملی حقوق ملی که تلاش می کند مستقل بماند اما با جهان سر تعامل بر اساس حق و حقوق ملی خود دارد، همبستگی و همراهی دیگران را می پذیرد، اما دخالت آنان را نه. همبستگی دیگران در راستای بنی ادم اعضای یکدیگرند را باور دارد.



جنبش سبز هیچ کس را غیر خودی نمی‌بیند، ما ایرانی هستیم، بیشمار انسان ایرانی با باورها و نظام‌های ارزشی متفاوت. مخالفین ما نه دشمنان ما، که چالشگران ما هستند. ما می‌کشیم و می‌توانیم با وفاداری به ارزش‌های فکری‌مان، بی‌تعصب با مخالفین خود حرف بزنیم.

جنبش سبز درگیر ایدئولوژی نیست، و نشان داده است که راه رسیدن به هر هدفی به اندازه‌ی دستیابی به آن هدف مهم و باارزش است. انسان در مسیر رسیدن است که رشد می‌کند و پخته‌می‌شود، اثرمی‌پذیرد و اثرمی‌گذارد. تا آنجا که گاه دستاوردهای راه، برجسته‌تر از هدف اولیه می‌شوند.

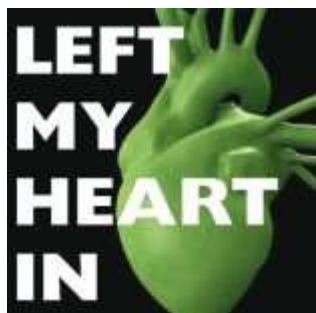
جنبش سبز می‌داند که جمهوری اسلامی به سادگی ایران را همراه با فرو ریختن خود فرو خواهد گذاشت، این است که از برخی خواست‌ها در این بازه‌ی زمانی می‌گذرد و برخی امتیازها را در همین بازه واگذار می‌کند: هدف ساختن ایران است نه در هم ریختن نظامی که خود در هم خواهد ریخت. نظامی که در کمتر از سه ماه، فریاد الله و اکبر، فاتحه‌خوانی بر مزار مردگان، نماز جمعه، شب قدر، رنگ سبز و روز قدس را که تا همین چندی پیش ستون‌های خود می‌شمرد - دست‌کم بدانسان که بودند - زیر سوال برده و در مواردی نفی کرده‌است، و این همه به همت ارتباط انسانی آگاه و هشیار اعضای جنبش سبز رخ داده است.

جنبش سبز با منشور جهانی حقوق بشر آشناست، و بافتاری دارد که اجزایش بدون توجه به عقاید، باورها، گرایش‌های سیاسی و نظام ارزشی متفاوتی که می‌توانند داشته باشند، کنار هم می‌ایستند و در مسیر هدفی مشترک، که به دست آوردن حقوق مدنی‌شان به عنوان شهروندان جامعه‌ی جهانی است، آگاهانه گام برمی‌دارند، چرا که دریافته‌اند دموکراسی چندصدایی است و پیوند آزادی فردی و حق مردم بر حاکمیت ناگسستگی. گفتمان جنبش سبز گفتمان دموکراسی لیبرال است.

آیا جریان‌های مخالف نظام کنونی ایران در خارج از کشور - که بیشتر نسل نخست مهاجر پس از انقلاب اسلامی را دربرمی‌گیرند و برخی از آنها از مخالفان و مبارزان با نظام پیشین نیز بوده‌اند و همان زمان هم دشمنی با نظام را برتر از دوستی با ایران می‌دانستند - حاضرند به قیمت ویرانی ایران و بدبختی ما ایرانیان به آرزوی سی ساله‌ی خود - فرو ریختن نظام جمهوری اسلامی - دست یابند؟ آیا کسی هست که بر ویرانه‌های سرزمینمان قدم بزند و از این که در دوران زندگی‌اش شاهد پایان نظام فاشیست جمهوری اسلامی بود، نظامی که زندگانی‌اش را از او ربوده است احساس آرامش کند؟

شاید ما همسفران تبعیدی نیز بتوانیم از چند قدم دورتر به نظاره‌ی آرمان‌های خود بنشینیم، خود را بنویسیم، بسراییم و تصویر کنیم و دریابیم چگونه است که در داخل کشورمان دو بانوی ایرانی - یکی با چادر سیاه و دیگری با ظاهری آراسته و امروزی - می‌توانند کنار هم با سوت گاز اشک‌آور به سوی آزادی بدون، حال آن که برخی - از جمله برخی طرفداران جنبش سبز ایران - در این سو حتی از ایستادن کنار پرچم کشورمان سرباز می‌زنند چرا که سال‌هاست این پرچم را در ذهنشان به یک تشکل سیاسی ویژه واگذار کرده‌اند که خود هیچ ادعایی بر مالکیت آن ندارد.

حفظ ارتباط ما در این خیزش مهم و حیاتی است و اساسا همه‌ی این حرکت است. خواندن و نوشتن یا آفریدن در هر شکلی، درباره‌ی زوایای مختلف جنبش سبز، تبادل دانش و تجربه و نگاه‌ها و بحث‌ها و گفت و گوهای ساکنان داخل و خارج کشور، که بیش از هر زمان دارد روی می‌دهد، فرصتی است یگانه که خوب است قدرش را بدانیم و در سایه‌اش خود را و آرمان‌ها و تلاش‌هایمان را و گفتمان مسلط جامعه‌مان را نقد کنیم.



2- این جنبش بستر مدنی دارد. اگر به خیابان آمده، اما خیابان آمدن به معنی شورش نیست. بلکه خواسته حقوقی دارد. می‌خواهد با احقاق حق خود رفتار مدنی را به عمل پارلمانی پیوند زد. منتها بعد از اصلاح یا تفسیر دموکراتیک قوانین.

3- این جنبش که رنگ سبز نماد آن است و این رنگ بوی ایرانی است و ریشه ایرانی آن را آئین مهر، دین زرتشت و اسلامی فرا می‌رود، در چهار چوب روش احیای فصل سوم قانون اساسی و حقوق مردم فعال است. به نحوی که قانون طوری تفسیر یا اصلاح شوند تا حق حاکمیت مردم، حق تجمع، تظاهرات و آزادی بیان و عقیده و... تضمین شود. تا حاکمیت مردم در عمل تبلور یابد. راز رنگ سبز ایرانی در شرایط حاضر این چنین است، مستقل است، مدنی است، در چهار حقوقی و قانونی خود را تعریف می‌کند.

به عبارتی هدف یا آرمانی مرحله‌ای بر اساس تقویت جامعه مدنی و دولت پاسخگوست که به تقویت دولت قانونمند منجر شود.

بستر مدنی و چهار چوب حقوقی هر نوع شعار و تاکتیک باید بتواند در چنین چهار چوبی حرکت کند تا نتیجه بخش‌تر باشد

والا سقف ارمانها تا ثریا می‌رود، اما تحقق آن از ارمانهای ذهنی و راهبردی اراده گریزناک و تاکتیک‌های تفرقه انگیز تلخ است. باید به کامیابی اندیشید، هر چند خواسته‌ها چندان بزرگ نباشند، اما اگر دقیق باشند، در مرحله‌ای می‌توان تا بلندتر هم رفت.



جنبش سبز ایران ماتدانا زندیان

سه ماه از خیزش سبز ایران می‌گذرد. سه ماهی که سایه‌اش خیلی زود و خیلی وسیع بر هنر، سیاست و فرهنگ ما ایرانیان گسترده شد. بسیار گسترده‌تر از سایه‌ی هر نهال سه ماهه.

نیچه می‌گوید: «هنر ناشی از عدم تحمل هنرمند نسبت به وضعیت موجود است.» این وضعیت موجود می‌تواند هستی باشد، یا جامعه یا زندگی خصوصی هنرمند. در تاریخ هنر جهان و در تاریخ هنر ایران نیز، اعتراض همیشه در جای جای هنر وجود داشته؛ بعد از طرح مسئله‌ی تجدد در جنبش مشروطه‌ی ایران که حقوق مدنی معنادار می‌شود، و انسان این حق را می‌شناسد و یاد می‌گیرد، می‌گوید من حق دارم پس می‌توانم معترض باشم؛ هنر و سیاست و فرهنگ ایران نو می‌شود و در پی آن جریان‌های هنری معترض سازمان‌یافته‌تری شکل می‌گیرد. خیزش سبز ایران برگردان یک اعتراض مدرن است، یک اعتراض مدنی، بدان معنا که در ایران بعد از مشروطیت متولد شد و رشد کرد و به خلق هنر مدرن انجامید. این است که این حرکت نوگرا چنین معنادار در فرهنگ و هنر امروز ما وارد شده است، و هنر قرار نیست راه حل ارائه دهد. قرار است تصویر کند، اندیشه بیافریند و به طرح پرسش بینجامد؛ تا همگان ببینند و تلاش‌کنند تا چاره‌ای بجویند. چنان که اشعار، نوشته‌ها، نقاشی‌ها و ترانه‌های آفریده شده در این سه ماه رفتار کرده‌اند.

آگاهی‌گرفتن و آگاهی‌دادن، در هر شکلی، نوعی نافرمانی مدنی از سیستمی است که اساسش ارتجاع، زور، خشونت، ناآگاهی و تعصب است. آموختن و رشدکردن، مبارزهای مسالمت‌آمیز است چنان که جنبش سبز در ذات خود؛ و اینجاست که نفدها و نوشته‌ها و مصاحبه‌های تحلیلی‌گران - به ویژه در خارج از کشور که امکان نگرینستن به حرکت با زاویه‌ای فراختر بیشتر است و فضای بحث بازتر و گونه‌گون‌تر - دست جنبش و هنر را توأم می‌گیرد و مسیر این مبارزه را حفظ می‌کند. یکی از این نگاه‌ها را می‌توان به تفاوت آرمان‌های بیشتر جریان‌های مخالف یا مبارز در خارج از ایران، و پیش‌برندگان جنبش در داخل ایران سیرد. تفاوتی بنیادی که می‌تواند در یک جمله چنین خلاصه‌کرد: جنبش سبز ایران در اندیشه‌ی ساختن ایرانی آزاد و شایسته‌ی جهان امروز است؛ اپوزیسیون خارج از کشور در پی فروکشاندن جمهوری اسلامی.

این دو آرمان شاید تابش‌های مختلفی از یک آرمان یگانه باشند ولی تابش‌های مختلف هر رنگ معانی ویژه‌ای را در جایگاه خاص خود بر هر پرده باز می‌نمایند.

در ایران نسل جوان و همفکرانش در هر نسلی که هستند، حرکتی را آغاز کرده است برای آزادی؛ حرکتی آگاه، متمدن و واقع بین چنان که اگر بخشی از بازتاب آن را تنها در شعرهای آفریده شده در این سه ماه بخوانیم از بسامد بالای واژه‌های سکوت، سبز، انسان، عشق و آزادی در آنها شگفت‌زده می‌شویم. (در مقایسه با اشعار و نوشته‌های دوران انقلاب اسلامی که بیماران خون و خاکستری و کشتن و فریاد و مرگ، سیاه و سرخشان کرده‌است.) نوشته‌های همفکران



راه سبز ... و ضرورت هم‌رأی ملی علیه استبداد دینی

جمشید طاهری پور



کوشش من در این گفتار گشودن باب گفتگو است و سعی من بر ساختن پلی است میان ایرانیان دگراندیش، بمنظور نزدیک کردن دو طرف و بستر سازی برای تشکیل همبستگی میهنی علیه استبداد دینی و هم‌رأی ملی در دفاع از حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت ایران. امیدوارم این کوشش با پژواک بایسته آزادیخواهان ایران همراهی شود

۱: نماز دوم کودتا

بگیر و ببند های اخیر؛ از جمله بازداشت علیرضا بهشتی و مرتضی الویری و همزمان با آن، پلمب دفتر مهدی کروبی، چه بسا زمینه سازی برای بازداشت موسوی و کروبی از کار درآید. خامنه‌ای در دومین نماز کودتا - جمعه ۲۰ شهریور - بدون آن که از کسی نام ببرد، روشن‌گری در باره فجایع پس از کودتای انتخاباتی را "نماز عه با مبانی نظام اسلامی" خواند و تأکید کرد؛ "نظام مجبور است در برابر آنان بایستد". هر چند به طور قطع و یقین نمی توان گفت اما بازداشت کروبی و موسوی اکنون یک خطر واقعی است و اگر ایستادگی حق طلبانه -شان، توأم با روشن‌گری ها علیه آمران و عاملان فجایع اخیر ادامه پیدا کند، چه بسا طرح بازداشت آنان به اجرا در آید. گزارش هیأت سه نفره قضایی، مدارک کروبی را کاملاً جعلی و با انگیزه سیاسی خوانده و "برخورد عادلانه و قاطع" با کروبی و موسوی را تقاضا کرده است.

سیر منفی رویداد ها، تأنید می کند که؛ اولویت پیکار امروز سد کردن اراده سرکوب است. از سوی دیگر همه نشانه ها حاکی از آن است که توازن قوای سیاسی و اجتماعی در کشور هنوز به تریبی نیست که در راستای پاسخ گفتن به حقوق اساسی مردم، ماشین سرکوب حکومت را متوقف کند. خامنه‌ای در نماز دوم کودتا، این واقعیت ها را بازتاب داده و از خلال آن کوشیده است با عبور از قانون اساسی بر تابوت "جمهوریت نظام" میخ آخر را بکوبد. به نظر می رسد دومین نماز کودتا، برای جنبش حقوق مدنی و دموکراسی خواهی ملت ایران که اکنون با نماد "سبز" شناخته می آید، امواج سهمگین تازه‌ای همراه خواهد داشت! در موقعیت کنونی تلاش حکومت ولایتی- نظامی طرد و بی اعتبار کردن موسوی و کروبی با هدف گسستن رشته های پیوند آنان با مردم است. وقتی خامنه‌ای تا آنجا پیش تاخته که برای معرفی کروبی و موسوی بعنوان "دشمن نظام"، خطابه می بافت، می توان دید که فروپسند همه منافذ قانون اساسی به روی "راه سبز امید"، هدفی است که کودتا گران در برابر خود قرار داده -اند.

روشن‌گری در این باره دارای اهمیت است زیرا نشان می دهد این خود خامنه‌ای است که قانون اساسی را ملعبه قدرت طلبی خود قرار داده، خود را بر فراز آن نشانده و به قلع و قمع دولتمردان اصلاح طلب و شخصیت هائی دست یازیده است که در پابندی آنان به قانون اساسی و "مبانی نظام" کوچک ترین تردیدی روا نیست!

نیروی اقناعی گفتمان دموکراسی، در قدرت منطقی و اخلاقی آنست که از حقوق شهروندی و بشری همه شهروندان کشور دفاع می کند و راه دشوار دستیابی ایران به دموکراسی و حقوق بشر را با گام های واقع‌بینانه و عقلانی می پوید. متأسفانه در شرایطی که بیش از گذشته لازم است تا در دفاع از پیکار و خواست ملت ایران، بر دامنه همبستگی و همگرایی خود بیفزائیم، نشانه ها در برون مرز حاکی از دلسردی و واگرایی است. بگمان من علت اساسی، ناتوانی در فهم متقابل است. ما از فهم یکدیگر عاجز هستیم؛ به این معنی که نمی توانیم هسته حقیقت را در سخن غیر خود فهم کنیم و از آن پلی برای درک متقابل ساخته، به همگرایی و هم‌رأی ملی برسیم.

در شرایط امروز ایران، "راه سبز امید"، بستری برای شکل بخشیدن به همگرایی ایرانیان و تشکیل هم‌رأی ملی، در پیکار علیه استبداد دینی و رسیدن به آزادی است. این راه؛ دشوار و دراز است و گام گذاشتن و پیشروی در آن تنها با "گفتگو" میسر است. گفتگو؛ بحث طلبگی نیست که هر طرف بکوشد برای ابطال طرف دیگر حجت تراشی کند! بلکه توانائی فهم حقیقت در سخن هم‌آورد و دگراندیش است. برسمیت شناختن تفاوت و بر این بنیاد، دست یافتن به اتفاق نظر و عمل روی "نکات مشترک" است.

دو هفته از انتشار بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی می گذرد. این بیانیه بر بکرشته مبانی استوار است که شرح آن در متن بیانیه آمده و در پایان آن، یک طرح ۹ ماده‌ای پیشنهاد شده که "حداقل نکات مشترک" در این مرحله از پیکار را شامل است. یعنی مبانی برای گفتگو جهت تشکیل هم‌رأی ملی دموکراسی خواهان کشور فراهم آورده است. من به بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی به چشم یک سند تاریخی نگاه می کنم و آنرا از دست‌آورد های ارجمند جنبش مدنی و خیزش ملیونی نافرمانی مدنی ملت ایران به شمار می آورم. کوشش من در این گفتار گشودن باب گفتگو است و سعی من بر ساختن پلی است میان ایرانیان دگراندیش، بمنظور نزدیک کردن دو طرف و بستر سازی برای تشکیل همبستگی میهنی علیه استبداد دینی و هم‌رأی ملی در دفاع از حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت ایران. امیدوارم این کوشش با پژواک بایسته آزادیخواهان ایران همراهی شود.

۲: طرح ۹ ماده‌ای در بیانیه شماره ۱۱ موسوی

بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی را می توان مانیفست او علیه استبداد دینی تفسیر کرد. طرح برنامه ۹ ماده‌ای که در پایان این بیانیه پیشنهاد شده، به تعبیر خود آقای موسوی؛ "حداقل نکات مشترک" است اما فکر می کنم می توان آن را ایستادگی در برابر کودتا علیه آرای اکثریت مردم و یک رویکرد مدافعه جویانه از کف مطالبات مردم ارزیابی کرد. طرح برنامه‌ی ۹ ماده‌ای او که واقع‌بینانه و به درستی از استقبال و حمایت انتقادی بخش بزرگ دموکراسی خواهان کشور برخوردار شده است، در ماده نهم، خواهان " منع مداخله نظامیان در امور سیاسی و جلوگیری از دخالت نیروهای مسلح در فعالیت‌های اقتصادی" است. به این ترتیب موسوی در نشانه گیری نیروی سیاسی - اجتماعی سرکوب، احزاب پادگانگی- امنیتی و پشتیبانی ولایت مطلقه فقیه از دولت کودتا را آماج پیکار "راه سبز امید" قرار داده و سمت اصلی کار خود را متوجه سرکوبگری های حکومت ولایتی- نظامی و فاجعه آفرینی های فرماندهان سپاه و بسیج کرده است. مواد یک، سه و چهار در طرح برنامه او؛ دایر بر "تشکیل گروه حقیقت یاب و حکمیت"، "شناسائی و مجازات عاملان و آمران فجایع... حوادث پس از انتخابات"، " رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث پس از انتخابات و ... آزادی همه دستگیر شده ها... و اعاده حیثیت از آنان... و پیگیری حقوق-شان" پیکار شده مطالبات حقوقی - سیاسی مترتب بر همین سنجگری است.

تا آنجا که به طرح برنامه ۹ ماده‌ای آقای موسوی مربوط می شود، او همه‌ی اهتمام خود را، متوجه عمل به قانون اساسی، بازگرداندن آرامش قانونی به جامعه، امنیت مناسبات حقوقی- سیاسی در کشور و در یک کلام حفظ جمهوری اسلامی کرده است. آقای موسوی در ماده دوم؛ خواهان "اصلاح قانون انتخابات" است. حرکت بسوی آزادی انتخابات در ایران مستلزم الغای نظارت استصوابی شورای نگهبان است اما موسوی تأکید کرده مطالبه-اش " اصلاح قانون انتخابات به صورتی - است - که شرایط برای برگزاری عادلانه و منصفانه انتخابات و اطمینان مردم از این امر فراهم شود." در ماده پنجم؛ مطالبه موسوی " اعمال اصل ۱۶۸ قانون اساسی در خصوص تعریف جرم سیاسی و رسیدگی به جرایم سیاسی با حضور هیئت منصفه" است. در ماده ششم خواست موسوی "تضمین آزادی مطبوعات، رفع محدودیتهای اعمال شده ... در رسانه ها، بویژه صدا و سیما..." است. در ماده هفتم؛ " به فعلیت درآمدن ظرفیت های ایجاد شده در قالب تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی برای ایجاد رسانه های شنیداری و دیداری خصوصی" و بالاخره در ماده هشتم، موسوی خواستار؛ " تضمین حق اساسی مردم در تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها با اعمال اصل ۲۷ قانون اساسی" است. هیچیک از خواست های موسوی که همه‌ی اصلاح طلبان در درون کشور آن را خواست های خود اعلام داشته- اند، ساختارشکن نبوده و بیرون از قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار ندارد بویژه آن که همه تأکید او بر اینست که: "ما امر غیرمتعارف و نابهنگامی نمی خواهیم. آنچه ما می‌خواهیم استیفای حقوق از دست رفته ملت است. استیفای کدام حقوق؟ در درجه نخست حقوقی که قانون اساسی برای مردم در نظر گرفته است و مطالبه برای اجرای بی‌کم و کاست و بدون تنازل آن". شاید بتوان رویکرد موسوی را برداشت حقوقی و نه فقهی از قانون اساسی ارزیابی کرد. او در بیانیه خود تصریح کرده است؛ "در ميثاق ملی ما مشروعیت همه ارکان حکومت متکی به رأی و اعتماد مردم است". اتفاقاً بر

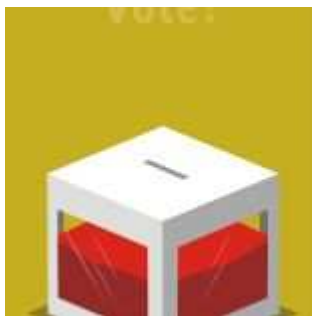
این زمینه بسیار هوشمندانه و کارساز است. او به درستی بر اهمیت حفظ استقلال جامعه در برابر حکومت، پذیرش تنوع گرایش ها و نیروهای اجتماعی در عین همبستگی و همگرایی میان آنان تأکید کرده و در بیان نقش تعیین کننده-ایکه یک جامعه مدنی نیرومند برای دستیابی به حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت ایفا می کند، نوشته است:

" واقعیت موجود در کشور ما نسبت به آنچه که در گذشته بود تغییرات شگرفی کرده است. آنچه اینک در جامعه ما نقش آفرینی می کند شبکه اجتماعی خودجوش و توانمندی است که در میان بخش وسیعی از مردم شکل گرفته و نسبت به پامال شدن حقوق خود معترض است. این شبکه دارای ویژگی های منحصر به فردی است که به هنگام تصمیم گیری در مورد راحل ها و اقدامات آتی، باید به آنها توجه کرد. آنچه اینجانب در پاسخ به سوال چه باید کرد پیشنهاد می کنم تقویت و تحکیم این شبکه اجتماعی است

تجربه چندین دهه از تاریخ ایران که ما از نزدیک شاهد آن بوده ایم نشان می دهد حرکات جمعی مردم ما تنها در دوران باروری، حیات و سرزندگی این هسته ها به نتیجه می رسند. آن چیزی که از آن به عنوان جامعه های زنده و فعال نام می بریم، جامعه های که به صورت موثر، آگاهانه و خلاق نسبت به حوادث و اکتش نشان می دهد و امکان استبداد و تخطی ساختارهای قدرت از خواست خود را از میان می برد ترکیبی تشکیل یافته از چنین شبکه قدرتمندی است.

وظیفه های که امروز بر عهده همه ما قرار دارد و به صورتی فطری از جمع های کوچک و بزرگ و حتی احزاب و تشکل های سیاسی ما سر می زند آن است که به صورت هسته های معین برای چنین شبکه های عمل کنیم."

موسوی با روشنرانی تمام به این حقیقت راه برده که می باید "راه سبز امید" را بر شبکه های اجتماعی مردمی که به پامال شدن حقوق خود معترض است، بنیاد نهد. اما به این علت که "توده مردم" را در آرمانخواهی خود که آشکارا گذشته نگر است، باز دیده و باز می تابد، قادر نیست، آینده-ی جنبش اجتماعی عظیم مردم را نمایندگی کرده و راهبر آن به "شهروند آزاد" در دموکراسی و حقوق بشر باشد. این در حقیقت تجلی تضادی است که میان موسوی و کسر بزرگی از پشتیبانان او فاصله می اندازد. در حالیکه خاستگاه ایدئولوژیک-سیاسی موسوی از او آرمانخواهی ساخته که بدنبال بازگشت به "اسلام ناب محمدی" و "میراث امام در انقلاب" است، اکثریت مردمی که از "راه سبز امید" پشتیبانی می کنند، شهروندان خواهان دستیابی به دولت دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر هستند. برخورد سنجیده و درست با این تضاد از اهمیت قاطع برخوردار است و من در مقاله دوم از همین گفتار به آن خواهم پرداخت. اما بعنوان گشایش مدخلی برای این بحث، خوب است توجه بدهم که در سرتاسر بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی هیچ نشان و اثری از واژگان شهروندی، دموکراسی، حقوق شهروندی و حقوق بشر نیست! غایب بودن این واژگان در بیانیه موسوی و برنامه ۹ ماده-ای او، بیانگر ماهیت اصلاح طلبی اصول گرایانه-ی اوست و برداشت من این است که محتوای "حقوق اساسی مردم" و "حق حاکمیت ملت"، در نگاه و نظر موسوی؛ تنها متوجه "اکثریت" است و نه همه-ی شهروندان کشور! او از "حاکمیت اکثریت" و "حقوق اکثریت مردم" دفاع می کند، موسوی در موضع دفاع از "رای اکثریت" قرار دارد و آزادیخواهی او محدود به اصول قانون اساسی نظام اسلامی، یعنی بیرون از مبانی و صورتبندی حقوقی است که اعلامیه جهانی حقوق بشر و بیانیه حقوق شهروندی از آزادی بدست داده است. آیا باید گفت مشکل نادیده گرفتن حقوق "اقلیت" در نگاه و نظر موسوی باقی است؟ آیا در ریاست جمهوری او نیز سرکوب شهروندان دگراندیش و دگرباش-چونان دوران نخست وزیری او - توجیه پذیر می نماید؟! آیا او را در تحقق آرمانخواهیش، کماکان باید در همان استبداد خونباری که در دهه نخست انقلاب و در زمان ولایت خمینی شاهد آن بودیم، دید و باز شناخت؟! می توانم بگویم به عینه چنین نیست. برای این پرسش ها، پاسخ هاید را خواهم نوشت.



پایه همین رویکرد می توان نشان داد که اتهام خامنه-ای دایر بر مخالفت موسوی و کروبی با "مبانی نظام" یک دروغ فاحش است و اگر از چشم اصلاح طلبان بنگریم؛ توجیه خامنه-ای است برای عبور از جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی که بر نصب الهی "رهبر" تأکید دارد و او را بعنوان موجودیتی مقدس، و فائقه و فراتقونی، بیرون از رأی و اراده جمهور مردم، و به عبارت رساتر؛ مالک الرقاب ایران و صاحب اختیار جان و مال و ناموس و دین و وجدان مردم معرفی می کند!

۳- قانون اساسی: گذرگاه یا کوچه بن بست؟

با مطالعه دقیق تر بیانیه، چنین برداشت می شود که آقای میر حسین موسوی تحقق اهداف جنبش مدنی و نافرمانی مدنی ملیونی مردم را در راهکاری جسته است که دو مؤلفه اصلی آن عبارتند از: الف- اجرائی کردن اصول فصل سوم، پنجم و هفتم قانون اساسی که بر حقوق اساسی مردم و حاکمیت ملت، تأکید دارد ب- بهره مندی از جنبش های مدنی و اجتماعی مردم و اتکاء به نیروی اعتراض آن، برای وادار ساختن حکومت ولایتی-نظامی به اجرای بی کم و کاست قانون اساسی و نه اجرای گزینشی آن یا مغفول نگهداشتن اصولی که مورد تأکید موسوی و مردم است. البته باید اضافه کنم که در بیانیه آقای موسوی، اشاره-ای هم به راهکار اصلاح قانون اساسی - مصرحه در آن - وجود دارد. اما این اشاره متوجه شرایط کنونی و نزدیک نیست، چنانکه در مورد نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه اصلاح قانون اساسی بلکه اعتراض قانونی به خلافکاری های شورای نگهبان مورد تأکید است.

من بارها در این باره که حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت در قانون اساسی، در حبس موازین شرع و در زندان ولایت مطلقه فقیه به اسارت در آمده است، گفته و نوشته ام. هرکس می داند که اصلاح قانون اساسی نیز مطابق اختیاراتی که همین قانون برای ولایت مطلقه فقیه مقرر داشته، بیرون از اذن و اجازه او ناممکن است. ساختار حقوقی-سیاسی حاکم که در کانون آن قانون اساسی قرار دارد، راه مشارکت آزاد مردم در تعیین سرنوشت خود را، مسدود ساخته است تا آنجا که هرگام پیشروی در راه اعمال اراده جمهور مردم، کسب حقوق اساسی و حق حاکمیت ملت، به شرطی امکان پذیر است که حکومت ولایتی و نهادهای اعمال کننده آن، عقب رانده، بی اثر و یا ملغاء شناخته شوند. تصور استیفای حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت، با التزام به قانون اساسی و صرفاً با اتکاء به نیروهای درون ساختار قدرت، یک تصور ذهنی ابطال شده، یک راهکار سترون و مصداق راندن جنبش مردم به کوچه بن بست اصلاح طلبی حکومتی است. اما آقای موسوی به جنبش اجتماعی مردم متکی است و به اتکای آن، هسته حقیقت در سخن او عبارت از این است که اصول مغفول مانده قانون اساسی، حامل "ممکناتی" برای پیشروی بسوی دستیابی به حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت است که نمی توان آن را یکسره نادیده گرفت و مطلقاً به آن بی اعتناء ماند. بعلاوه شرایط در ایران تغییر کلی کرده و بی اعتنائی و نادیدن آن خطای سیاسی بزرگی در لحظه کنونی خواهد بود. موسوی در بیانیه خود بر ظرفیت های مغفول مانده قانون اساسی انگشت تأکید گذارده و می نویسد:

"... قانون اساسی ما پر از ظرفیت هایی است که هنوز به فعلیت نرسیده اند... تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی، رفع تبعیض، امنیت قضایی و برابری در مقابل قانون، تفکیکناپذیری آزادی، استقلال و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر، مصونیت حیثیت، جان و مال اشخاص، ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی مطبوعات، ممنوعیت بازرسی نامه ها، استراق سمع و هر گونه تجسس، آزادی احزاب و جمعیت ها، آزادی برگزاری اجتماعات، تمرکز دریافت های دولتی در خزانه داری کل، تعریف جرم سیاسی و رسیدگی به آن با حضور هیئت منصفه، آزادی بیان و نشر افکار در صدا و سیما و بی طرفی آن و ... هر یک اصولی روشن از قانون اساسی ما را به خود اختصاص داده اند؛ اصولی که به راحتی و صراحت نقض می شوند و یا به صورتی ناقص و براساس تفسیر های مخالف با روح این میثاق ملی به اجرا در می آیند..."

از این زاویه نگاه، قانون اساسی یک گذرگاه است. چنانچه نیروی اعتراض مردم، برای دست یافتن به حقوق اساسی خود و حق حاکمیت ملت، در این گذرگاه جریان پیدا کند، امکان برای تغییر تناسب و ترکیب گرایش ها در ساختار قدرت بوجود می آید و تفسیر حقوقی و نه فقهی از اصول قانون اساسی، محتمل می شود. من از بیانیه آقای موسوی این برداشت را کرده ام که او به پیوندی که میان شخصیت حقوقی قدرت و شخصیت حقیقی قدرت وجود دارد واقف است!

موسوی متأثر از تجربه-ی کودتا علیه آرای اکثریت مردم، خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی است. او برای دست یافتن به این مطالبه، در پاسخ به سوال چه باید کرد؟ شبکه سازی اجتماعی، تقویت و تحکیم شبکه های اجتماعی موجود و فعال در جامعه و نیز همگرایی هدفمند آنان را پیشنهاد می کند. دریافت او در

جنبش سبز و آینده جمهوری اسلامی

دکتر کاظم علمداری

بخش اول



از دید نگارنده ریشه وقایع اخیر ایران بحران مشروعیت رژیم است. بحران مشروعیت رژیم برآیند شکاف عمیقی است که میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان بوجود آمده است. جمهوری اسلامی سال‌ها است که با "مشروعیت ساختگی" (مشروعیت مهندسی شده) دوام یافته است. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی مشروعیت نظام با پشتوانه آرای مردم بوجود می‌آید. از سال ۱۳۸۲، انتخابات مجلس هفتم، رژیم با ترندهای مختلف، نه رضایت مردم، از آنها رأی گرفته است. دوازده سال قبل، پس از دو دوره بی‌قواستی نسبی نسبت به انتخابات، در ۲ خرداد ۱۳۷۶ مردم نشان دادند که خواهان اصلاحات اساسی در نظام سیاسی ایران هستند. در این انتخابات ۷۹.۹۳ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند. در حالی‌که در دو انتخابات دوره‌های قبل از آن (دوره چهارم و پنجم) به ترتیب ۵۴.۵۹ درصد و ۵۰.۶۶ درصد واجدین شرایط شرکت کرده بودند. رشد تقریباً ۳۰ درصدی شرکت در انتخابات و رأی ۸۷ درصدی خاتمی، و در پی آن کسب اکثریت کرسی‌های مجلس ششم، و شوراها و شهر و روستا توسط اصلاح طلبان، جناح خامنه‌ای را سخت نگران کرد. از آن پس آنها کوشیدند تا خواست اصلاحات را مهار کنند. ابزار اصلی این هدف رد گسترده صلاحیت نامزدهای اصلاح‌طلبان در انتخابات و جدا سازی مردم از آنها بود. دامنه رد صلاحیت‌ها به حدی گسترده شد که در آستانه انتخابات مجلس هفتم، صلاحیت بیش از ۸۰ نماینده حاضر در مجلس ششم رد شد. در انتخابات مجلس هشتم دایره حذف گسترده‌تر شد. افزون بر حذف شدگان دوره قبل، افراد جدیدی بر آنها اضافه شدند. تا به حدی که افراد شناخته شده‌ای مانند دکتر عباسی فرد با سوابق ۸ سال نمایندگی مجلس، قریب ۱۲ سال حقوقدان شورای نگهبان، ۱۰ سال خدمت در قوه قضائیه بعنوان معاون و رئیس دیوان عدالت اداری، دکتر سید رضا نوروززاده با سابقه ۵ دوره متوالی و به مدت ۲۰ سال نمایندگی مجلس، و مهندس مرتضی الویری با سابقه مبارزه در زمان شاه، نمایندگی مجلس، شهردار تهران، معاون سازمان برنامه و بودجه و سفیر ایران در اسپانیا رد صلاحیت شدند. [۱]

اما در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری این سیاست به بن بست رسید و بار دیگر پیوند نوینی میان مردم و اصلاح‌طلبان بوجود آمد. این پیوند به دو دلیل رخ داد. نخست احساس خطر همگانی از ادامه دولت احمدی نژاد، و دوم انتشار برنامه‌های اصلاحی جدی اصلاح‌طلبان تا حد تلاش برای تغییر اصل‌هایی از قانون اساسی. تا زمانی که معترضان، اپوزیسیون پراکنده بیرون از رژیم بودند، خطری حکومت را تهدید نمی‌کرد و مشروعیت مهندسی شده ادامه یافت. ولی کشیده شدن این اعتراض به درون حاکمیت در سطحی که افرادی چون رفسنجانی، خاتمی، موسوی و کروبی را نیز دربرگرفت نگرانی جدی برای مثلث قدرت (خامنه‌ای، سپاه، احمدی‌نژاد) بوجود آورد. شکاف جدید تنها میان جامعه و حکومت نیست. آن شکاف سال‌هاست که وجود داشته است. شکاف میان حکومتگران نیز هست. شکاف میان حکومتگران زنگ خطری برای بقای رژیم ج است. این شکاف تنها بر سر مسایل امروز ایران نیست، بلکه بر سر آینده نظام نیز هست. این نگرانی‌ها شکاف درون نظام را جدی تر کرده است. با توجه به پیوند نوین میان اصلاح‌طلبان و مردم در انتخابات اخیر، تداوم "مشروعیت مهندسی شده" به شیوه سابق ممکن نبود. بنابراین، تقلب و سرکوب معترضان برای حفظ قوه اجرایی در دستور کار قرار گرفت. حفظ احمدی‌نژاد (دستگاه مالی و اجرایی) برای مجموعه رژیم از جمله خامنه‌ای و سپاه، و به ویژه پروژه اتمی آنها بسیار مهم بود. بنابراین، آنها با این محاسبه به پای هزینه تقلبی گسترده در انتخابات رفتند. ولی تقلب با مقاومت مردم روبرو شد. جناح خامنه‌ای خود را برای مقابله نظامی با اعتراض مردم نیز آماده کرده بودند. با توجه به این واقعیات، ادامه "مشروعیت مهندسی شده"، نظام با مشکل اساسی روبرو گردید. به همین دلیل آیت الله مصباح یزدی و شیخ محمد یزدی، حامیان نزدیک احمدی نژاد، با آگاهی از نبود حمایت اکثریت مردم، و بن بست مشروعیت مهندسی شده، به مشروعیت نوع سوم، یعنی "مشروعیت الهی" که هر دوی آنها در گذشته نیز آن را طرح کرده بودند، روی آورده‌اند. توجیه این مشروعیت بر اساس نظریه تقسیم "مشروعیت و مقبولیت" انجام می‌گیرد. مطابق آن، برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی، و سخن آشکار خمینی ("میزان رأی مردم است")، آرای مردم را "تشریفاتی" و تنها برای "مقبولیت" نظام دانسته، و اراده خداوندی را اساس "مشروعیت" نظام قلمداد کردند. به تعبیر آنها



نگاه سبز

در غیاب ائمه معصومین، اراده خداوندی نزد رهبر است. حال پرسش اساسی این است که آیا توسل به این شیوه "مشروعیت" سازی می‌تواند به بقای رژیم کمک کند؟

برگشت به ساخت مشروعیت نوع اول بدون تغییرات ساختاری ممکن نیست، چون مطابق قانون اساسی ج.ا باید بر آرای آزادانه مردم تکیه کند. مراجعه به آرای مردم می‌تواند حتی به تغییر نوع رژیم، یعنی نظام غیر دینی نیز منتهی شود. اکثریت مردم احساس می‌کنند که روحانیت آنها را فریب داده است و اگر فرصتی بیابند نظام ولایت فقیه را تغییر خواهند داد. ساخت مشروعیت مهندسی شده نیز کارکرد خود را از دست داده است. تحمیل "مشروعیت الهی" هم تنها با نیروی نظامی ممکن است. بنابراین، رژیم در چه مسیری حرکت می‌کند؟ (الف) سرکوب وسیع‌تر و جدی‌تر جامعه؟ (ب) تغییرات ساختاری و حقوقی نظام؟ (ج) گزینه انتقالی و توافقی زمان بر؟ در زیرجزئیات این راه‌ها در شش گزینه توضیح داده می‌شود. اما فارغ از این گزینه‌ها، احمدی‌نژاد به شیوه خودش می‌کوشد که اصلاحات ظاهری و کنترل شده‌ای را برای فریب مردم و جدا کردن خود از روحانیت بد نام شده اجرا کند. مانند ژست انتخاب سه وزیر زن که واکنشی است در برابر خواست‌ها و مبارزات زنان، علی‌رغم دید و سیاست زن ستیزانه او و بطور قطع مخالفت روحانیت سنتی حامی او. آنها در برابر این ژست او مصلحتی سکوت می‌کنند. با این تصور که باز بخش‌های دیگری از جامعه نسبت به او توهم پیدا کنند. اما با توجه به مشکلات اقتصادی ایران، از جمله کاهش در آمد نفت، تورم ۲۸ درصدی، و بیکاری ۱۵ درصدی، احمدی‌نژاد قادر نخواهد بود طرح‌های پوپولیستی توزیع پول دوره قبلی خود را ادامه دهد. بنابراین، احتمال رشد اعتراض‌های کارگری و تهیدستان بالا خواهد رفت. در چنین شرایطی تضاد درون حکومت بیشتر خواهد شد. او ممکن است برای فریب مردم پرونده‌های سو استفاده مالی کسانی را نیز رو کند تا به اصلاح نشان دهد که در پی اجرای وعده‌های پیشین خود مبنی بر مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و بی عدالتی است. ولی این کار او شکاف درون رژیم را بیشتر خواهد کرد. به ویژه آنکه در این دوره عامل اپوزیسیون فعال نیز وارد معادله سیاسی شده است. احمدی‌نژاد در ایران بعنوان فردی دروغگو با عدم تعادل روانی معرفی می‌شود. باور غالب بر این است که او با تقلب و کودتا خود را رئیس جمهور کرده است. او اقتدار مشروع برای اداره جامعه پر تلاطم و بحرانی کنونی را ندارد. اصلاح‌طلبان مشروعیت برای او قائل نیستند. در سطح جهانی نیز او بسیاری اعتبار شده است. بر حسب اینکه فشار جنبش اجتماعی، نزاع درون نظام و فشار جهانی چگونه و چقدر ادامه یابد احتمالات زیرمی‌تواند رخ دهد.

شش واکنش محتمل برای کسب مشروعیت رژیم:

۱. سماجت مثلث قدرت بر ادامه سیاست کنونی علی‌رغم بحران و مخالفت اصلاح‌طلبان و مردم.
۲. کنارگیری داوطلبانه خامنه‌ای با توافق مجلس خبرگان و گشودن راه برای برکناری احمدی‌نژاد و انتخابات جدید.
۳. برکناری خامنه‌ای با فشار روحانیت از طریق مجلس خبرگان، انتخاب رهبر موقت، و در ادامه آن بر کناری احمدی‌نژاد و تجدید انتخابات. با عمیق شدن بحران، فشار از بدنه و بخش روحانیت به خامنه‌ای منتقل می‌شود. این سیاست برای حفظ رژیم و جلوگیری از درون پاشی نظام است. اگر این رخ دهد رژیم مجبور می‌شود که چهره‌های مردم پسندی چون خاتمی را در رأس قرار دهد.
۴. راه میانه و توافقی. خواست جنبش سبز تغییر است. خواست مثلث قدرت حفظ وضع موجود است. در حالیکه هیچ یک از این دو خواست آسان حاصل نمی‌شود. ادامه وضعیت کنونی می‌تواند به هرج و مرج جامعه کشیده شده و در پی آن انتقام گیری‌ها نظم جامعه را برهم بریزد. با شناخت این واقعیت، دو طرف ممکن است بپذیرند که تغییر تدریجی و طی ۴ سال آینده انجام بگیرد. احمدی‌نژاد بماند. سپاه از مداخله در امور سیاسی، اقتصادی، قضایی و انتظامی برحذر شود. دستور بازنگری قانون اساسی توسط خامنه‌ای صادر شود و اختیارات شورای نگهبان محدود و نظارت استصوابی حذف گردد. پذیرفتن انتخابات آزاد در آینده طبق برنامه و زیر نظر سازمان ملل متحد. اختیارات رهبر محدود شود و انتخاب مستقیم و دوره‌ای جاگزین شود. رفسنجانی ظاهراً در این مسیر گام بر می‌دارد.
۵. بر کناری احمدی‌نژاد با حکم رهبر و دستور اجرای انتخابات جدید. این امر ممکن است با واکنش ناگهانی کودتا و ارائه احمدی‌نژاد با همکاری برخی



- طبقات تهیدست با فرهنگ سنتی و ارزش‌های دینی و نیاز مالی (طرفدار نسبی فرهنگ و مخالفان اقتصادی رژیم).

طبقات رو به رشد در ده سال آینده بیش از ۸۰ درصد جامعه را تشکیل خواهند داد و نیاز به تغییر همه جانبه برای برآورده کردن خواست‌های آنها اجتناب ناپذیر خواهد بود. ایران برای رفع مشکلات اقتصادی خود به سرمایه‌گذاری خارجی در بخش تولید، برای کاهش تورم و پائین آوردن نرخ بیکاری و دست‌یابی به بازار جهانی برای کالاهای غیر نفتی نیاز دارد. این نیاز بدون تغییرات سیاسی و حقوقی به دست نخواهد آمد.

در حال حاضر اساس قدرت رژیم را دو پای روحانیت وابسته به حکومت، یعنی اکثریت روحانیت، و نیروی نظامی-امنیتی تشکیل می‌دهند. اگر چه هر دو پا زخم‌هایی برداشته‌اند، ولی تا فلج شدن هنوز فاصله زیادی دارند. این دو پا سخت به در آمد اقتصاد دولتی، یعنی در آمد نفت وابسته‌اند. جنبش مدنی در کنار جنبش اجتماعی و سیاسی می‌تواند تهدیدی علیه این منافع بشود. زیرا کنترل قانونی توسط نهادهای مدنی، توان مالی بی حساب را از آنها سلب می‌کند. در حال حاضر کنترلی بر در آمد اقتصادی آنها نیست. نوعی تحریم اقتصادی که در آمد رژیم را کم کند، مثل تحریم خرید نفت ایران، (نه تحریم فروش بنزین به ایران، که هزینه رژیم را کاهش می‌دهد و عوارض آن نا روشن است) می‌تواند به این دو پا لطمه بزند، و حتی بخش‌های مختلف رژیم را در برابر هم قرار دهد. روحانیت وابسته به رژیم مدت‌ها است اخلاق را رها کرده و به منافع مالی چسبیده است. آنها در برابر شدیدترین و خشونت‌بارترین شکنجه‌ها در زندان، یعنی تجاوزجنسی، که از هر شکنجه‌ای کشنده‌تر و آزارمخرب آن طولانی‌تر است، سکوت کرده‌اند. نه امروز، سالیان درازی است که چنین کرده‌اند. حتی اعتصابات کارگری و کارکنان دولت و کسبه، خواست اپوزیسیون برای صدمه اقتصادی وارد کردن به حکومت، با توجه به دو پایه دینی، و نظامی-امنیتی رژیم، کار آسانی نیست. این دو نیرو از دو سو مردم را کنترل کرده، و زیر فشار قرار می‌دهند. در برابر مردم نیز باید آنها را زیر فشار اجتماعی قرار دهند.

پرسش اصلی این است که نظام ج ا با این ویژگی‌ها که مشروعیتی برایش باقی نمانده است به کدام سو می‌رود؟ در حالیکه برای بقای خود راهی جز بازسازی مشروعیت قانونی ندارد. راه‌های مختلف ساخت مشروعیت قانونی نظام در بندهای ششگانه بالا توضیح داده شده است، ولی وضعیت کنونی موازنه قوا ناپایدار است.



بخش دوم

الف: ریشه بحران مشروعیت

همانگونه که در بخش نخست این مقاله گفته شد، بحران مشروعیت رژیم برآیند شکاف عمیقی است که میان حکومت کنندگان و حکومت شونده‌گان بوجود آمده است. در حالیکه حکومت شونده‌گان حاکمان را نمی‌پذیرند، آنها با کنترل اقتصاد و دستگاه‌های تبلیغاتی و سرکوب خود را بر جامعه تحمیل کرده‌اند. رفسنجانی وجود بحران را پذیرفت، بی آنکه به سرشت آن اشاره کند، و خاتمی بازسازی مشروعیت نظام از طریق همه‌پرسی را پیشنهاد کرد. واقعیت بحران مشروعیت و شکاف عمیق میان حکومت و جامعه را جناح خامنه‌ای هم نمی‌تواند نادیده بگیرد. وگرنه با تجدید انتخابات و با همه پرسشی پیشنهادی خاتمی، به جای سرکوب خونین مردم، موافقت می‌کرد و به شک و شبهه‌ها پایان می‌داد و از یک آموزن بزرگ تاریخی نیز پیروز بیرون می‌آمد و به جهانیان نیز ثابت می‌کرد رژیم کنونی خواست اکثریت مردم ایران است. اما تن ندادن به نظارت بین‌المللی بر انتخابات، تجدید انتخابات، و یا همه‌پرسی دو واقعیت را نشان می‌دهد: نخست، حکومت گران می‌دانند که مردم در یک همه‌پرسی به این رژیم رأی نخواهند داد. دوم، تقلب در انتخابات امری قطعی است؛ وگرنه با یک محاسبه ساده می‌توان گفت که: تجدید انتخابات یا همه‌پرسی کم هزینه‌ترین و سودآورترین راه برای رژیم جمهوری اسلامی بود که هم مخالفان داخلی را ساکت می‌کرد و هم تبلیغات دولت‌ها و رسانه‌های خارجی مبنی بر غیر دمکراتیک بودن انتخابات در ایران را خنثی می‌نمود. به ویژه آنکه مثلث قدرت اعلام کرده است که احمدی نژاد ۱۱ میلیون رأی بیشتر از موسوی کسب کرده است. پس چه باک این تفاوت در یک یک انتخابات دیگر باز هم تکرار شود و چشم همگان را خیره کند. تن ندادن به این خواست‌های مشروع و قانونی، و توسل به سرکوب خونین برای

سران سپاه روبرو شود.

۶. انجام یک کودتای درون نظام علیه اصلاحات و برای حفظ نظام که قطعاً سرنوشته آن نا روشن است. کما اینکه کودتای درون حزب کمونیست شوروی برای حفظ نظام سوسیالیستی در برابر اصلاحات گورباچف تنها به سقوط آن سر عت بخشید.

اینکه کدام یک از این گزینه‌ها محتمل‌تر است بستگی به میزان فشار درونی و جهانی و رشد و سازماندهی جنبش اجتماعی دارد. شکی نیست که رژیم به گزینه شماره ۱ خواهد چسبید، ولی مانند هر رژیم بحران زده دیگر ممکن است مجبور به عقب نشینی شود و به بدیل‌های دیگر روی آورد. اما بسیاری از دیکتاتورهای با دلیل ارزیابی نا درست از رشد تحولات سیاسی، و اصرار بر تمامیت خواهی شانس خود را برای باقی ماندن از دست می‌دهند. رژیم ایران هم استثنا نیست. اگر جنبش مدنی با سازماندهی گسترده در کنار جنبش اجتماعی شکل بگیرد، راه سرکوب مردم بسته می‌شود و تنها گزینه‌های اصلاحات باقی می‌ماند. فشرندگی اجتماعی و دگرگونی جمعیتی جامعه نشان می‌دهد که رژیم ج ا نمی‌تواند نمایندگی جامعه متحول ایران را بکند. بنابراین، تغییر هم درونی و هم بیرونی اجتناب ناپذیر شده است. بخش بزرگی از این بحران ناشی از تمرکز قدرت در دست یک فرد، یعنی رهبر است. مدافعان ولایت مطلقه فقیه برای توجیه این سیاست به رهبر چهره الهی می‌دهند. ولی این ظاهر سازی نمی‌تواند مشکلاتی که از این ساختار بوجود می‌آید را حل کند. چهره الهی دادن به یک فرد با قدرت انسانی یک فرد با توان متوسط بحران را می‌شود. اصلاح‌طلبان باید به فکر راه حل اساسی این ساختار بحران را باشند و آنرا تغییر دهند، نه آنکه به فکر اصلاح جزئیات آن باشند.

نگاهی به قشر بندی اجتماعی جامعه ایران:

قشری بندی اجتماعی جامعه نشان می‌دهد که برگشت به گذشته رژیم و یا حتی حفظ موقعیت کنونی آن ممکن نیست، مگر با کنترل تمام عیار نظامی. نمونه‌های تاریخی از اسپانیای قرن ۱۶ گرفته تا امپراتوری عثمانی، ژاپن و آلمان پیش از جنگ جهانی اول، و تا کره شمالی امروز نشان داده است که هر گاه نظامیان بر سیاست و اقتصاد مسلط شوند مسیر رشد و توسعه جامعه منحرف شده، بودجه دولتی به راه‌های تقویت بنیه نظامی رژیم کانالیزه می‌گردد؛ و در پی آن رژیم به فکر تهدید همسایگان، باج‌گیری و کشورگشایی می‌افتد. این خطر در صورتی که ج ا مسیر کنترل تمام عیار نظامی را پیش بگیرد در مورد ایران کنونی نیز دور از تصور نیست. چنین مسیری که می‌تواند نابخردانه و بر اساس سرشت، روحیه و روانشناختی نظامیان رخ دهد، و شرایط را برای حمله قدرت‌های جهانی به ایران فراهم سازد.

اما اگر نظامیان در ایران فرصت نیابند که سیاستمداران را به کارگزاران زیر دست خود بدل سازند، تغییرات اصلاحی بر اساس ترکیب جمعیتی و خواست‌ها و ارزش‌های آنها و انتگره شدن ایران در جامعه جهانی رخ خواهد داد. کودتای انتخاباتی مقاومت خشونت‌بار حکومتگران در برابر خواست نسل جوان، آینده نگر و ارزش‌های نوین و مدرن آن بوده است. طبقات و قشرهای نوگرا حق طلب اند. در حالیکه حاکمیت سنتی ایران به حقوق مردم اعتقادی ندارد و حکومت مطلقه و مستبدانه خود را امتیازی الهی برای روحانیت می‌داند. در یک عبارت طبقات نوگرای جامعه در محاصره نظامی و امنیتی طبقات و سپس گرا قرار گرفته اند. طبقاتی که در اوایل در پناه انقلاب به امتیازهای بی سابقه‌ای دست یافته‌اند و امروز حریصانه نمی‌خواهد آن را از دست بدهند. نمای قشر بندی کنونی ایران را می‌توان با در صدی خطا بصورت زیر نشان داد.

- طبقه مرفه سنتی (اکثراً موافقین رژیم)

- گروه‌های مرفه مدرن (مخالفان فرهنگی و موافقین اقتصادی رژیم) فرصت

طلب و بی تفاوت

- طبقه متوسط با فرهنگ سنتی و ارزش‌های دینی (اکثراً مدافع رژیم) محدود و رو به ضعف

- طبقه متوسط با فرهنگ مدرن، بی‌دین یا با دین غیر سیاسی (اپوزیسیون) رو به رشد

- نسل گلوبال (جوانان) که بیشتر در طبقات میانی جامعه قرار دارند با فرهنگ و ارزش‌های جهانی (اپوزیسیون) رو به رشد



این جنبش با ویژگی‌های یکتای خود، که گفتمان‌های اسلامی مانند رنگ سبز، شعار الله اکبر، یا حسین، میرحسین، نصر من الله و فتح القریب، و غیره را با ویژگی‌های مدرن و عرفی/سکولار از جمله جدا نکردن صفوف زن و مرد و نقش فعال زنان در حرکت‌های عملی و ابتکارات در کاربرد تکنولوژی دیجیتال همراه کرده است با شیوه‌های سنتی سرکوب خاموش نخواهد شد. عنصر آگاهی و آگاهی‌رسانی جهانی و توزیع لحظه به لحظه آن دستگاه تبلیغات انحصاری رژیم را تقریباً بی‌اثر کرده است. بخش بزرگی از مقابله‌های مؤثر با رژیم در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی رخ داده است. مانند ضبط و ثبت صحنه‌های تیر اندازی افراد بسیج به مردم، که نه توسط خبرنگاران، بلکه توسط شرکت کنندگان در تظاهرات خیابانی انجام گرفته است. صحنه اصابت گلوله به ندا آقا سلطان را صدها میلیون نفر در جهان بارها و بارها دیده‌اند و به ج‌ا نفرین فرستاده‌اند. رژیم با پدیده نوینی مواجه شده است. همین گزارش‌ها نه تنها نفرت عمومی را در جهان علیه جمهوری اسلامی بالا می‌برد و همکاری کشورهای دیگر را با آن دشوارتر می‌کند، بلکه در درون نظام نیز بسیاری مسئله دار خواهند شد.

یکی از اهداف انتخاب سه وزیر زن در کابینه توسط دولت زن ستیز احمدی نژاد، تلاش بیهوده است برای تغییر این چهره منفی. احمدی نژاد نمی‌تواند صحنه‌های کتک زدن زنان را در تظاهرات ۱۰۰ نفره زنان، یا توقیف و دستگیری هزاران زن به بهانه بد حجابی در خیابان‌ها را با این ژست ببوشاند. اینها عوامل بسیار مهمی هستند که نمی‌گذارند رژیم به وضعیت ساخت مصنوعی مشروعیت گذشته برگردد. تا کنون آنها بر این باور بودند که جنگ و جدل شان با اصلاح طلبان خواهان سهم شدن در قدرت است و نقش مردم را نمی‌دیدند. این بار پیوند و اعتراض و مقاومت همزمان مردم و اصلاح طلبان آغاز راهی شد که با بلوغ بیشتر جنبش سبز مسیر و پایان راه را مشخص خواهد کرد. جنبش سبز در حال حاضر از دو کمبود رنج می‌برد. نخست، ضعف سازماندهی، و دوم ضعف رهبری. ادامه جنبش می‌تواند این دو ضعف را برطرف کند. در زیر اشاراتی به شیوه ممکن سازماندهی خواهد شد.



د: دست آوردهای جنبش سبز:

جنبش سبز یک جنبش اجتماعی و مدنی است، نه یک انقلاب، و با دعوی خانوادگی درون نظام. ویژگی جنبش‌های اجتماعی و مدنی روندی و تداومی بودن و افت و خیر داشتن آنهاست. یعنی نه اوج گیری آن به معنای شکست حکومت است، و نه رکود آن به معنای خاموش شدن آن. وجه بر جسته دیگر این جنبش حضور توده‌های مردم است. مردمی که می‌دانند چه می‌خواهند و چگونه باید خواهند. حکومت گران تلاش کردند که نوع مبارزه قهری را بر مردم تحمیل کنند تا توجیه ساده‌ای برای سرکوب آن داشته باشند. ولی مردم با تظاهرات آرام و تکنولوژی اطلاعاتی به مقابله آنها رفتند. انتشار عکس‌ها و فیلم‌های خیابانی صحنه‌های حملات خونین نیروی نظامی و شبه نظامی علیه مردم و تخریب اموال عمومی توسط نیروی انتظامی بسیار مؤثرتر از اسلحه و زندان و شکنجه‌ای است که سپاه و بسیج علیه مردم بکار برده‌اند. این خشونت بی رحمانه نیروهای نظامی اعتبار و آبروی رژیم را بر باد داد و دروغ‌های آنها را بر ملا ساخت. تلافی به مثل و کشتن صد پاسدار و بسیجی ایداً نمی‌توانست اینگونه رژیم را بی آبرو کند. جنبش سبز در مرحله‌ای است که جهانیان باید مظلومیت آنرا ببینند و ستمگران را بهتر بشناسند.

جنبش سبز در هفته‌های پس از انتخابات اوج گرفت و امروز در روند نهادینه کردن و بلوغ خود است. پیشنهاد تشکیل "راه سبز امید" با خصلت شبکه‌ای آن توسط میرحسین موسوی نمودار مسیر نهادینه شدن جنبش اجتماعی و ادامه آن در ساختار جنبش مدنی است. شرکت همه اصلاح طلبان در این روند بسیار مهم و تعیین کننده است. حتی اگر تقلب و کودتایی رخ نداده بود و میرحسین موسوی رئیس جمهوری شد این روند، یعنی سازماندهی جنبش مدنی برای پشتوانه اصلاحات ضروری بود. امری که در دوره ریاست جمهوری خاتمی از آن غفلت شد. این شبکه‌ها در شکل سازمان‌های کوچک و محلی یا صنفی مانند تشکل‌های دانشجویی، زنان، کارگری، کارمندی، وکلا، روزنامه نگاران، پزشکان، پرستاران، دانش آموزان، معلمان، دانشگاهیان و صدها نوع دیگر از هسته‌های سبز می‌توانند بوجود آیند و از طریق اهداف مشترک شبکه‌ای بهم متصل شوند. همانگونه که یک فرد عضو چندین ایمیل لیست است می‌تواند عضو چندین تشکل محلی، صنفی، و سیاسی و فرهنگی و عقیدتی نیز باشد. بطور مثال یک دانشجوی دختر می‌تواند عضو تشکلات دانشجویی، عضو سازمان زنان، عضو کمیته پاکیزه سازی محله خود و عضو مسجد یا کلوب فرهنگی خود باشد. از این طریق شبکه در هم پیچیده‌ای بوجود می‌آید که اهداف، اخبار و نظریات از چند سو به چند سو

ادامه حکومت بسیار پرنسب برانگیز است و می‌تواند ریزش‌های جدیدی را در بدنه اعتقادی حکومت بوجود آورد. خلاصه کلام اینکه نا رضایتی عمومی در ایران به اوج خود رسیده است؛ و انسجام درونی رژیم بکلی بهم ریخته است. تشکیل کابینه ایدئولوژیک به نا کار آمدی رژیم و بحران مدیریت آن خواهد افزود. این عوامل به زین رژیم در حال رشداند. احمدی نژاد می‌خواهد با تهدید از یکسو و شعار از دیگر سو بحران عمیق و چند بعدی رژیم را حل کند.

ب: مشروعیت مهندسی شده

در انتخابات پس از مجلس ششم شورای نگهبان رد و یا تصویب صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را طوری طراحی کرد که به دو هدف مشخص دست یابد. هدف اول، پر کردن بیش از ۳/۲ کرسی‌های مجلس از دست راستی‌های حامی ولایت مطلقه فقیه؛ هدف دوم، کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای برای مشروع جلوه دادن رژیم. نشان دادن شرکت بیش از ۵۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات نشانه مشروعیت رژیم قلمداد می‌شد. این امر از طریق مشارکت و سهمیه دادن به نامزدهای بی خطر اصلاح طلبان تا حد ۱۵ درصد و حدود ۱۰ درصد نامزدهای مستقل بی خطر، عملی می‌گردید. همین ترغیب انتخابات را رقابتی می‌کرد و مشارکت مردم به ویژه در شهرهای کوچک تر را بالا می‌برد و آنها به درصد مورد نظر خود می‌رسیدند.

این سیاست در کنار مکانیسم‌های دیگر کنترل جامعه، مانند وابسته کردن حدود ۶ میلیون نفر از فقیرترین جمعیت جامعه به صدقه‌های دولتی و "کمیته امداد امام"، در برابر دریافت آرای آنها و شرکت آنها در مراسم مذهبی-سیاسی رژیم، به اضافه ایجاد ترس مصنوعی و غیر مستقیم با شایعه ضرورت مهر خوردن شناسنامه برای ثبت نام فرزندان در مدارس و دانشگاه، عقد و ازدواج، مسافرت، وام گرفتن و جواز کسب و غیره برای ترسو ترین و محافظه کار ترین بخش‌های جامعه، و همچنین تقلب‌هایی ظریف در تمام مراحل انتخابات، در صد آرا را بالا نگه میداشت. جناح حاکم نتایج دراز مدت این روش‌ها را در نظر نمی‌گرفت. اصلاح طلبان هم به مشکل ساختاری نظام توجه نمی‌کردند. یک ارزیابی مستقل و ابرکتیو می‌توانست به رژیم بفهماند که این نوع مشروعیت سازی مصنوعی بنا نهادن خانه روی آب است. ولی آنها حتی ارزیابی‌های مستقل را هم تحمل نمی‌کردند و نمی‌کنند و آنها را با تهمت وابسته بودن به دشمن یا طرفداران "بر اندازی نرم" یا "وابسته بودن به آمریکا و اسرائیل" و سرکوب و زندان خاموش می‌کنند. از این پس رژیم نه در جهت رفع اختلاف درونی، بلکه تصفیه بیشتر پیش خواهد رفت. این روند رژیم را ضعیف تر و بنیه و پتانسیل گسترده تر شدن جنبش اجتماعی را قوی تر خواهد کرد.

ضرورت ادامه مشروعیت مهندسی شده، حفظ کلیه ارگان‌های رژیم در دست مثلث قدرت خامنه‌ای، احمدی نژاد و سپاه بود. محاسبه آنها اینگونه بود که با از دست دادن دولت در شرایطی که رفسنجانی در رأس مجلس خبرگان طرح رهبری شورایی را به میان کشیده و اختلاف خود را با خامنه‌ای علنی کرده بود، و به ویژه در شرایطی که مردم فعالانه در سیاست مشارکت کرده بودند، می‌توانست نه تنها دستگاه اجرایی و مالی مثلث قدرت را از کنترل آنها خارج کند، بلکه در پی آن خامنه‌ای و متحدانش را نیز با چالش جدی روبرو سازد. در چنین شرایطی تقلب در انتخابات با هر قیمت و وارد کردن نیروی نظامی به صحنه سیاست برای حفظ دولت در دست خود اجتناب ناپذیر بود.

ج: نقش مردم

اما اجرای این طرح نه تنها مشروعیتی برای رژیم بیار نباورد، بلکه سرشت مشروعیت ساختگی و مهندسی شده را عریان ساخته و کار آبی آن را نیز پایان داد. آنها نقش مردم را در بهم ریختن معادلات قدرت به حساب نمی‌آوردند. زیرا آنها تصور می‌کردند که با نمایش‌های نظامی و امنیتی در شهرها مردم را ترسانده و برای همیشه از صحنه سیاست خارج کرده‌اند. تصور دیگر آنها این بود که تا زمانی که اجازه ورود اصلاح طلبان به دایره اصلی قدرت را ندهند، و آنها را در حاشیه نگهدارند همه چیز در کنترل آنها خواهد ماند و مشکلی پیش نخواهد آمد. اما، تجدید نظر اساسی اصلاح طلبان در سیاست خود، و به ویژه فوران جنبش وسیع توده‌ای این تصورات و محاسبات را بهم زد و آینده جمهوری اسلامی را با پریش بزرگی روبرو کرده است. برای اولین بار در تاریخ سی ساله ج‌ا، اصلاح طلبان دریافته‌اند که متحدان واقعی و استراتژیک آنها نه دیگر جناح‌های رژیم، بلکه مردمی هستند که غیروودی نامیده شده‌اند. حرکت اخیر آغاز این همبستگی است که می‌بایست از ۲ خرداد ۱۳۷۶ شکل می‌گرفت.



انتخابات را درست دانست همه باید آنرا بپذیرند. حتی بالاتر از آن، آیت الله مرتضیٰ مقفدانی گفته است که انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران "مورد تایید امام زمان و پروردگار است و هیچ مشکلی در آن راه ندارد." (۱) این از زمین به آسمان بردن مشروعیت رژیم آلوده به فساد و بی عدالتی و دزدی است. این تفاوت بنیادی می‌تواند سر منشا نزاعی جدی، و خشونت‌های عمیق در ایران باشد.

امروز جمهوری اسلامی با بزرگترین و بی‌سابقه‌ترین چالش در تاریخ سی ساله خود هم از درون و هم از بیرون مواجه شده است. چالش درونی از بدو تولد رژیم با ادغام دو پدیده نامتجانس ولایت فقیه و جمهوری بوجود آمد و امروز بصورت دو بدلیل عمیقاً متضاد در برابر هم قرار گرفته‌اند، یعنی حکومت اسلامی در برابر جمهوریت. در دهه اول، ج ۱ از پیشوانه سه مشروعیت: کاریزماتیک، یا رهبری بی همتای خمینی، ایدئولوژیک، و پیشوانه آرای مردم برخوردار بود. امروز هیچکدام از آنها باقی نمانده است، و برای بقای رژیم، کسانی متوسل به مشروعیت الهی شده‌اند. درحالیکه نظام جمهوری آنچنانکه در قانون اساسی ایران آمده است، مشروعیت خود را از آرای مردم کسب می‌کند. قانون اساسی ج ۱ این دو را با هم یکجا دارد.

جمهوری اسلامی از بیرون نیز با چالش بزرگی روبرو شده است. این چالش نتیجه شکاف بزرگی است که میان حکومت شونندگان و حکومت کنندگان بوجود آمده است. چالش بیرونی در انتخابات اخیر در جنبش سبز بارتاب اجتماعی یافت. این تحول شکاف درون نظام جمهوری اسلامی را نیز شدت بخشید و منجر به رشد خشونت علیه اصلاح طلبان و معتزضان گردید. جنبش سبز در عین حال برآیند مطالبات معوقه مردم بود که رژیم به جای پاسخ دادن به آنها، دامنه خشونت و سرکوب را گسترش داد.

از نظر جمعیت شناسی جنبش سبز صدای نسل جوان، طبقات میانی، شهر نشین و تحصیل کرده است که از دست زور گویی‌های رژیم به ستوه آمده‌اند. نسل و طبقاتی که سال‌ها توسط حاکمیت به خاطر فرهنگ و دیدگاه متفاوت خود تحقیر شده‌اند. نسل و طبقاتی که آرزو دارند متمدن، آزاد و با استانداردهای جهانی زندگی کنند.

وجود اصول متناقض در قانون اساسی ج ۱ ناشی از دوگانگی اتکا به فقه و برتری روحانیت از یکسو، و ویژه گی‌های جامعه مدرن از دگر سو است. تبلور این دوگانگی را می‌توان در دو عبارت معروف و متضاد خمینی یعنی "میزان رأی مردم است" و "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" مشاهده کرد.

اکنون دو چالش بزرگ در برابر رژیم قرار گرفته است. چالش درونی یعنی "حکومت اسلامی" در برابر "جمهوری اسلامی"، و چالش بیرونی، یعنی آزادی انتخابات، رعایت حقوق بشر و خواست حقوق برابر شهروندی و تعیین حکومت با اراده مردم، نه احکام فقها است. آیا بحران ناشی از این دو چالش بدون توسل به خشونت حل خواهد شد؟ یا روندی که احمدی نژاد و سپاه پیش گرفته‌اند مسیر یک انقلاب، یا جنگ داخلی، فراهم آوردن حمله نظامی از خارج، و یا کودتا، یا همه آنها با هم را هموار نخواهد کرد؟ بخش بزرگی از پاسخ به این پرسش‌ها را تصمیم "روحانیت حکومتی" که در بحران کنونی ساکت مانده است، تعیین خواهد کرد. آنها بعنوان یکی از دو پایه اصلی نظام می‌توانند به چگونگی حل بحران کنونی نقش ایفا کنند. پایه دیگر قدرت نظام، یعنی سپاه پاسداران، مسیر خشونت، سرکوب و پلیسی کردن کامل جامعه را بر گزیده است. علی رغم تلاش سپاه پاسداران، سه عامل زیر سرنوشت آینده ج ۱ را معین خواهد کرد:

- (الف) تحول جنبش اجتماعی کنونی به سازمان‌های جنبش مدنی، یعنی نهادینه کردن دستاوردهای مبارزه مردم،
 (ب) چگونگی حل تضادهای درون حاکمیت، از جمله اختلافات درونی اصول گرایان، به ویژه جهت گیری روحانیت وابسته به حکومت، و
 (ج) فشارهای بین المللی.

واقعیت این است که ج ۱ نمی‌تواند بدون تغییر اساسی در یکی از دو مسیر زیر باقی بماند. یا باید به سرکوب‌ها شدت ببخشد و تمام صداها چه درون و چه بیرون حکومت را خاموش کند، و حکومت عریان پلیسی بوجود آورد و نتایج مخرب آنرا نیز تحمل کند، و یا به اصلاحات اساسی دست بزند و راه را برای مشارکت مردم و توسعه جامعه باز کند. راه میانه‌ای که رفسنجانی بطور ضمنی برای مذاکره میان جناح‌ها پیشنهاد کرده است فقط آغاز یک راه طولانی است که نمی‌تواند در همان سطح باقی بماند.

و سپس به هزار سو منتقل می‌شود. این شبکه‌ها تمام ایران و خواست‌های مدنی و حقوقی مشترک مردم را بهم متصل و پشتیبانی می‌کند. "جنبش سبز امید" می‌تواند چتر حمایتی تمام تشکلهای مستقلی باشد که به دلایل نظری و اهداف سیاسی نمی‌خواهند در یک کل تحلیل بروند. مثلاً تشکیلات زنان، کارگران و یا گروه‌های سیاسی چپ، سازمان‌های حقوق بشری و غیره. مردم در هر نهاد کوچک و بزرگی که بوجود می‌آورند می‌توانند با آگاهی از خط مشی کلی و خواست مشترک جنبش سبز پیوند خود را با یکدیگر مستحکم کنند تا در زمان‌های مقتضی مانند تظاهرات خیابانی، نشست‌ها و شرکت در انتخابات به یاری هم بشتابند. در یک جامعه دموکراتیک وجود ده‌ها هزار تشکل مدنی گوناگون نقش محافظت از دموکراسی را بعهد دارند. در جامعه ایران نقش این تشکلهای می‌تواند بعنوان اهرم انتقال به دموکراسی در حال حاضر و حفظ دموکراسی در آینده باشد. برای ایجاد "کمیته‌های سبز امید" نباید منتظر اعلام رسمی تشکل "جنبش سبز امید" توسط موسی شد. شکل گیری کمیته‌های سبز محلی و صنفی به شکل گیری جنبش سبز امید کمک خواهد کرد و تردیدها را کنار خواهد زد.

خواست مشترک کنونی همچنان به رسمیت نشناختن دولت کنونی، و تجدید انتخابات است، ولی شیوه‌های دست یابی به این خواست باید انعطاف پذیر باشند. روزی مقابله با تقلب در انتخابات، روز دیگر تظاهرات خیابانی و همبستگی، روزی نشست‌ها و روزی هم شرکت در مراسم و مناسک دینی است.

بنابراین دستاوردهای تا به کنونی این جنبش را نباید نا چیز شمرد. پس از سالها سکوت و نا امیدی و یکه تازی رژیم، جنبش سبز نخست، فضای جدیدی بوجود آورد که حاصل آن همبستگی بیشتر و عمیق تر مردم با هم در برابر حکومتی است که تصور می‌کرد هر نوع تحرک، همبستگی و مقاومتی را برای همیشه از بین برده است. دوم، مردم نشان دادند که به مشروعیت ساختگی رژیم باور ندارند و صبوری شان دال بر پذیرش آن نبود. سوم، علیرغم سرکوب‌های خونین و تلاش برای کشتاندن مردم به درگیری قهری، جنبش بسیار مدنی و با آرامش و قانونمداری به اعتراضات خود ادامه داده است. چهارم، مردم نشان دادند که ایجاد رعب وحشت و کاربرد تکنیک‌های ترس و دلهره نمی‌تواند مردم را وادارد که از حقوق خود صرف نظر کنند. پنجم، مقاومت مدنی مردم مطلق بودن قدرت رژیم و فرض تسلیم بودن مردم در برابر آنرا شکست. ششم، تجربه همین دوره کوتاه نشان داد که ماشین نظامی دیکتاتوری در برابر اراده مردم شکننده است. درست مانند دولت سوسیالیستی شوروی سابق و متحدانش که علیرغم ظاهر قدرتمنداش با رشد اعتراضات آرام مردم و با کمترین هزینه از درون پاشید. اقدامات سپاه و دستگاه امنیتی برای ایجاد رعب و وحشت از طریق اعدام‌های علنی، شلاق زدن در ملا عام، آزار و اذیت و کتک زدن و دستگیری زنان به بهانه بد حجابی و یا یورش بردن به خانه‌ها برای تخریب ماهواره‌ها قادر نبوده است که اراده مردم را از بین ببرد. به کاربرد آخرین تکنیک‌های سرکوب، تیر اندازی به تظاهرات آرام مردم، دستگیری، شکنجه و اعتراف گیری، دادگاه‌های نمایشی، و حتی تجاوز و آزارهای جنسی تنها رسوایی بیشتر برای رژیم در سطح جهان، و شکاف‌های بیشتری در درون نظام بوجود می‌آورد. آنچه از بطن همه این اقدامات بیرون آمد از دست رفتن بیشتر اعتبار رژیم به ویژه سپاه پاسداران که خود را به گناه ریختن خون مردم آلوده کرد. بحران مشروعیت را نمی‌توان با سرکوب بیشتر جبران کرد. برعکس، ادامه این وضع حکومت ج ۱ را به یک رژیم پلیسی بی اعتبار بدل می‌کند که سرانجامش سقوط خشونت بار و به تاریخ سپردن نقش روحانیت در سیاست خواهد بود.

بخش سوم

۵. حکومت اسلامی در برابر جمهوری اسلامی



تفاوت اساسی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ با ۲ خرداد ۱۳۷۶ در این است که در ۲ خرداد مردم رأی دادند و منتظر ماندند که دولت به وعده‌هایش عمل کند، و در ۲۲ خرداد مردم رأی دادند و در دفاع از آرای شان ایستادند. برخلاف سال ۱۳۷۶ این بار خواست اصلاح طلبان باخواست مردم یکی شد و هر دو در کسب آن هم داستان شدند. آن زمان ترس از سیاست مخرب احمدی نژاد و سپاه نیز وجود نداشت، و گزینه "حکومت اسلامی" مصباح بزدی در برابر "جمهوری اسلامی" هنوز نگرانی جدی ایجاد نکرده بود. کشمکش سیاسی و قانونی ترکیب دو واژه "جمهوری" یعنی حکومت مردم و "اسلامی" یعنی حکومت فقها (ولایت فقیه) سرانجام پس از سی سال مغایرت درونی و سرشتی نا سازگار با یکدیگر، نتایج منفی خود را نشان داد. بطوریکه رژیم در مسیری قرار گرفته است که فقهای حامی احمدی نژاد مدعی شوند مشروعیت خود را از خدا می‌گیرد و رأی مردم تشریفاتی و صرفاً برای مقبولیت رژیم است. با اینکه وقتی ولی فقیه نتایج



۶. فشار درونی بر مثلث قدرت

ادامه مبارزات مردم فشار درونی نظام بر مثلث قدرت را افزایش خواهد داد. بحران رژیم، موقعیت نهاد روحانیتی را که سرمایه اجتماعی و دینی خود را پشتوانه آن قرار داده به مخاطره انداخته است. همین امر سبب خواهد شد که احتمال پشتیبانی حوزوی از خامنه‌ای مورد تردید قرار بگیرد و فشار بر او برای یافتن راهی غیر نظامی افزایش یابد. زیرا سیاستی که احمدی نژاد در پیش گرفته است تمام هستی اجتماعی و دینی و آینده نهاد روحانیت را به مخاطره انداخته است.

در درون سپاه پاسداران نیز مخالفت‌های درونی علیرغم تصفیه‌ها رشد خواهد کرد. فرماندهان سپاه در صدد بازسازی ساختار سپاه هستند. درحال حاضر بی‌اخلاق‌ترین عناصر سپاه بر آن مسلط شده‌اند. سپاه بعنوان نهادی که از بنطن جامعه بیرون آمده و در جنگ علیه تجاوز صدام نقش مهمی بازی کرد اعتبار و حیثیت خود را با مشارکت در سرکوب‌های خونین و مفسد مالی از دست داده است. تصویری که امروز از سپاه داده می‌شود سو استفاده‌های کلان مالی از طریق انحصار امتیازهای تجاری و قراردادهای انحصاری دولتی و مقابله و سرکوب خونین با مردم است. بخش‌های دلسوز درون این نهاد و یا حتی کسانی که در ساخت این نهاد نقش داشته‌اند و اکنون کناره گرفته‌اند برای اصلاح این نهاد بی تفاوت نخواهند ماند. تجربه سپاه نشان داده است اگر کسانی که اسلحه در دست دارند از کنترل مدیریت سیاسی حاکم خارج شوند می‌توانند به تهدیدی علیه مردم خود بدل گردند. سپاه با پوشش دفاع از انقلاب در برابر مردم و کسانی که این نظام را بنا نهاده‌اند قرار گرفته است. این زنگ خطری است برای آن بخش از روحانیت که به جای تکیه بر پیگاه سنتی خود، یعنی مردم، بر اسلحه سپاه تکیه کرده است. زمانی که اسلحه معیار مشروعیت حکومتی قرار گرفت، اصول اخلاقی و قانون به سادگی زیر پا گذارده می‌شود.

در بعد سوم نیز اصول گرایانی که مستقیم در دولت و مجلس نقش دارند، خطر پدیده احمدی نژاد - مصباح بزدی را حس کرده‌اند. علی لاریجانی رئیس مجلس، که پس از انتخابات و سرکوب‌ها موضع انتقادی داشت، در برابر تهدید نشریه "رجانیوز"، مدافع احمدی نژاد، که در کاربرد زبان خشونت و تهدید از روزنامه کیهان پیشی گرفته است، عقب نشست و ساکت شد. سایت متعلق به پسر احمدی نژاد نیز در آغاز کار آیت الله صادق لاریجانی، رئیس جدید قوه قضائیه هشدار داده است تا که "نگرانی برخی دوستداران جریان عدالتخواه را در مورد تشکیل جبهه فامیلی در برابر دولت عدالتخواه نهم بر طرف نماید". (۲) علی رغم این واقعیت‌ها، احتمالاً برادران لاریجانی در رأس دو قوه مجلس و قضایی، ضمن ادامه مخالفت خود با اصلاحات، می‌کوشند که رفتار احمدی نژاد را مهار کنند. اما کنترل احمدی نژاد به دلایل ویژگی‌های خود بزرگ بینی، خود محور بینی و عدم تعادل روانی او غیر قابل پیش بینی است.

به نظر می‌رسد که مثلث قدرت (خامنه‌ای، سپاه، احمدی نژاد) مصمم است که تمام راه‌ها را برای مشارکت دیگران در رقابت‌های انتخاباتی آینده ببندد، تا انتخابات آینده را بدون حضور رقیب بر گزار کنند. یعنی رژیم وارد مرحله دیگری از مشروعیت سازی بشود. در این صورت مشروعیت رژیم به اصطلاح شکل "قانونی" پیدا خواهد کرد. اگر تا به حال شورای نگهبان در لباس داور به بازی کن فعال و متعقل تیم اصول گرایان ظاهر شده بود، از این پس مسابقه میان تیم خودشان برگزار خواهد شد. طرح دادگاه نمایی برای غیر قانونی اعلام کردن احزاب اصلاح طلب و همینطور پیشنهاد دستگیری سران دستگیر نشده اصلاح طلبان آماده سازی این راه است. این وضع برخی از گروه‌های درون طیف اصول گرایان را نیز نگران خواهد کرد. کسانی که خود تا به حال در ساخت پدیده احمدی نژاد نقش داشته‌اند. آنها ضمن نگرانی از احمدی نژاد، منتظراند ببینند که او می‌تواند با مرخص کردن بر زخم توده‌ها و با هزینه کردن بخشی از پول نفت، و تحریک عقده‌های گروه‌های خشونت طب، بحران کنونی را مهار کند.

۷. زمینه سازی کودتا

حدود یک سال پیش از انتخابات خامنه‌ای خطاب به احمدی نژاد اعلام کرد که برنامه‌های خود را برای پنج سال آینده تنظیم کند، نه یک سال باقی مانده ریاست جمهوری‌اش. بدین شیوه خامنه‌ای، بی توجه به اینکه مردم چه بگویند، تصمیم خود را مبنی بر اینکه او می‌خواهد احمدی نژاد برای یک دوره دیگر در پست ریاست جمهوری باقی بماند مشخص کرد. پس سپاه و دولت در صدد اجرای این تصمیم بر آمدند. دو بخش ۷ و ۸ توضیح مختصری در باره این موضوع است.

مدت‌ها قبل از انتخابات، احتمال ضرورت کودتا پیش بینی شده بود. ولی تا

روشن شدن وضعیت رقابتی انتخاباتی احمدی نژاد و واکنش مردم نسبت به آنها هنوز ضرورت یا عدم ضرورت کودتا مشخص نبود. در آن زمان آنها نمی‌دانستند که آیا خاتمی که از محبوبیت بالایی برخوردار بود وارد رقابت انتخاباتی خواهد شد یا نه. ولی مقدمات کودتا را ایجاد کرده بودند. مقدمات کودتا ایجاد رعب و وحشت، و نمایش قدرت و ترساندن مردم بود. مانور نظامی سپاه و نیروهای ضد شورش در خیابانها برای نمایش قدرت، اعدام‌های غیر سیاسی و شلاق زدن متهمان در انظار عمومی برای ایجاد ترس و دلهره، اجرای پروژه سرکوب خونین به اصطلاح مقابله با اوپاش و ارازل در خیابان‌ها و تهیه فیلم و عکس از صحنه‌های دلخراش آن، و پخش علنی و وسیع آن از وسایل ارتباط جمعی، و همچنین اجرای طرح گسترده مقابله با "بدحجابی" که آنها با عکس برداری و تهیه و نمایش فیلم از صحنه‌های دستگیری و پخش آنها همراه بود، از یکسو، و راه انداختن هیاهوی تبلیغاتی برای مقابله با به اصطلاح "براندازی نرم" و تهدید سرداران سپاه برای سرکوب هرگونه اعتراضات خیابانی مردم پس از انتخابات، از دیگر سو، زمینه سازی برای جلوگیری از انتخاب موسوی با اجرای کوتاهی احتمالی بود. اگر قصد بر ترساندن مردم و ایجاد دلهره نبود، تمام این عملیات می‌توانست دوران چشم مردم و خبرنگاران انجام بگیرد و نیازی به پخش آنها از رسانه‌ها هم نبود. غرض از "براندازی نرم"، که دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مدام از آن حرف می‌زنند، پیروز شدن اصلاح طلبان در انتخابات و کنار زدن قانونی دولت احمدی نژاد بود. همین امر کافی بود که کودتا در پوشش مقابله با "براندازی نرم" و حفظ دولت احمدی نژاد عملی شود. سرداران سپاه مدام تکرار میکردند که اجازه نمی‌دهیم دشمنان از طریق تبلیغات فرهنگی و سیاسی دولت را عوض کنند. تغییر دولت از طریق تبلیغات فرهنگی و سیاسی امری قانونی است که ربطی به بر اندازی ندارد. "براندازی نرم" واژه‌ای ساختگی برای زمینه سازی سرکوب‌ها و اجرای کودتا بود.

۸. نشانه‌های کودتای انتخاباتی

پیش از اعلام نتایج انتخابات نیروهای ضد شورش در وزارت کشور مستقر شدند. یک روز قبل از انتخابات سیستم پیامک‌ها را از کار انداختند. در روز انتخابات بیش از ۳۰۰ خط تلفن ستاد صیانت از آرای مردم میر حسین موسوی را نیز قطع کردند. در همان روز به ستادهای میر حسین موسوی حمله و آنها را پلمب کردند. افراد شناخته شده اصلاح طلب مانند عبدالله رمضان زاده را تنها دو ساعت بعد از اعلام نتایج انتخابات با وضع بدی دستگیر کردند. (۳) احکام دستگیری برخی از دستگیر شدگان پیش از انتخابات صادر شده بود. برخی از رابطین ستاد موسوی با مراکز رای گیری در همان روز انتخابات دستگیر شدند. اعضای ستاد هم تا دو روز بعد از انتخابات همه به زندان افتادند. همزمان با سرکوب‌های خونین خیابانی، رهبران سیاسی اصلاح طلب، روزنامه نگاران منتقد، وکلای مدافع مترقی و تعدادی از فعالان سیاسی شبانه با روش‌های خشونت بار در خانه‌هایشان دستگیر و روانه زندان شدند و برای اعتراف گیری زیر فشار فرا گرفتند. همزمان برای پنهان کردن سرکوب‌های خونین از دید جهانیان، از جمله تیراندازی به تظاهرکنندگان و تخریب اموال مردم و اماکن عمومی، خبرنگاران خارجی را نیز از کشور ممنوع الگزارش کردند. اما هیچ چیز گویاتر از سخنان سرلشکر عزیز جعفری، فرمانده سپاه پاسداران گویای واقعیت کودتای انتخاباتی نیست. (۴) او در سخنرانی خود در جمع کادرهای سابق سپاه، ضرورت ممانعت از انتخاب اصلاح طلبان به ریاست جمهوری را توضیح داده است. او انتخاب موسوی به ریاست جمهوری را بخشی از یک توطئه علیه انقلاب و رهبری اعلام کرده است که به زعم او سپاه آنرا کشف و خنثی کرد. سخنان او دلایل آشکار برای اقدام غیر قانونی در انتخابات است. او اقدامات سپاه را برای به اصطلاح مقابله با "هجوم فرهنگی" و "بر اندازی نرم" قلمداد کرده است. ویژگی‌های بالا نشانه یک کودتا است. و چون هدف کودتا تغییر نتیجه انتخابات بود، می‌توان آن را کودتای انتخاباتی نامید.

۹. نقش اقتصاد و تحریم اقتصادی

اگر قرار باشد رژیم ایران زیر فشار تحریم اقتصادی قرار بگیرد باید از در آمد رژیم کاست، نه از هزینه آن. تحریم فروش بنزین به ایران در واقع کم کردن هزینه مالی رژیم است و بازتاب منفی آن بر زندگی مردم را نمی‌توان دقیقاً پیش بینی کرد. اگرچه هزینه اجتماعی آن را نمی‌توان نادیده گرفت. این واقعیت پیش روی ماست که با جیره بندی بنزین در دو سال قبل موج گسترده اعتراضات و زد و خورد‌های خیابانی همراه با آتش زدن چندین پمپ بنزین بالا گرفت. ولی



طریق تحریم خرید نفت ایران کم کردن در آمد رژیم است و بطور قطع نتایج منفی برای رژیم در پی خواهد داشت. دوم، فشارهایی از این دست را نباید فقط از دریچه اینکه به مردم ضربه اقتصادی می‌زند، نگاه کرد. مبارزه برای کسب آزادی و حقوق مردم هم به عموم شهروندان زیان می‌رساند. مگر هزینه شرکت در تظاهرات اعتراضی و مسالمت آمیز پائین است؟ از آن گذشته، بزرگترین ضربه اقتصادی به تهرستان در دولت احمدی نژاد با تورم ۲۸ درصدی و بیکاری ۱۵ درصدی رخ داده است. جمهوری اسلامی در تاریخ سی ساله اش ایران را به صادر کننده مواد خام و وارد کننده انواع کالاهای صنعتی و کشاورزی بدل کرده است و در نتیجه ایران از بسیاری از کشورهای دیگر عقب مانده است. (برای نمونه نگاه کنید به سخنان دری نجف آبادی پس از سفرش به کره جنوبی). (۵) باید دید برای رهایی از این وضعیت چه می‌توان کرد. اگر ترس و نگرانی ما از بروز تنگناهای معیشتی بر مردم معیار مخالفت با هرگونه فشار اقتصادی قرار گیرد نباید کارگران و کارکنان دولت و کسبه را تشویق به اعتصاب نمود. زیرا همه اینها می‌تواند به زندگی اقتصادی مردم - از جمله طبقات پائین جامعه - لطمه بزند. معیار درست و منصفانه، مطالعه ی دقیق علمی و همه جانبه ی تأثیرات مثبت و منفی تحریم اقتصادی و اعتصابات عمومی برای وادار کردن رژیم به

خواست‌های قانونی مردم است. در آمد نفت برای رژیم ایران و ادامه سیاست زورگویی اش بر مردم سر نوشت ساز بوده است. بدون در آمد نفت رژیم قادر نخواهد بود هزینه‌های جاری برای حفظ پایه‌های سرکوب خود را تأمین کند. بنابراین، تحریم اقتصادی ایران که شامل خریدن نفت نیز بشود می‌تواند برای رژیم کمر شکن باشد که دست از فساد و بی عدالتی و زورگویی بر مردم بردارد. سران رژیم بر سر سفره نفت نشسته‌اند. زیرا در آمد نفت نه رژیم را تابع مردم، بلکه بر عکس، مردم را تابع رژیم کرده است. درآمد نفت هزینه سرکوب‌های خونین مردم توسط سپاه را تأمین می‌کند، و روحانیت وابسته به حکومت به دلیل اقتصادی و در آمد سرشار خود از نفت به توجیه دینی سیاست مخرب کنونی پرداخته است؛ و اکنون به فکر آن افتاده است که مشروعیت رژیم را خدایی کند. زمانی که روحانیت به حمایت مالی مردم وابسته بود، در کنار مردم نیز بود. از زمانی که از درآمد هنگفت نفت به زندگی اشرافی دست یافته است، علیه مردم حرکت کرده است. سپاه و روحانیت حکومتی دو پایه اصلی رژیم کنونی ایران‌اند که به در آمد نفت تکیه دارند. گزارش بانک مرکزی بسیار شایان توجه است.

- [۱] مدیر حوزه علمیه قم: انتخابات اخیر مورد تایید پروردگار است، سه شنبه، ۱۶ تیر، ۱۳۸۸ <http://www.autnews.me/node/459>
- [۲] هشداری سایت پسر احمدی نژاد به صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، آینده، <http://news.gooya.com/politics/archives/2009/08/092642.php>
- [۳] عبدالله رمضان زاده: به نحو بدی بازداشت شدم، // <http://news.gooya.com/politics/archives/2009/08/092696.php>
- [۴] سرلشکر پاسدار عزیز جعفری: سران اصلاحات به دنبال حذف ولایت فقیه بودند، <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1940366>
- [۵] بخش استقلال ایران و وابستگی کره جنوبی! در <http://politic.iran-emrooz.net/index.php?politic/print/18674>
- [۶] وابستگی تجاری ایران به نفت سه برابر شد، سرمایه، شنبه ۷ شهریور ۱۳۸۸ <http://news.gooya.com/politics/archives/2009/08/092913.php>



نتیجه تحریم خرید نفت ایران کم کردن در آمد رژیم است و بطور قطع نتایج منفی برای رژیم در پی خواهد داشت. دوم، فشارهایی از این دست را نباید فقط از دریچه اینکه به مردم ضربه اقتصادی می‌زند، نگاه کرد. مبارزه برای کسب آزادی و حقوق مردم هم به عموم شهروندان زیان می‌رساند. مگر هزینه شرکت در تظاهرات اعتراضی و مسالمت آمیز پائین است؟ از آن گذشته، بزرگترین ضربه اقتصادی به تهرستان در دولت احمدی نژاد با تورم ۲۸ درصدی و بیکاری ۱۵ درصدی رخ داده است. جمهوری اسلامی در تاریخ سی ساله اش ایران را به صادر کننده مواد خام و وارد کننده انواع کالاهای صنعتی و کشاورزی بدل کرده است و در نتیجه ایران از بسیاری از کشورهای دیگر عقب مانده است. (برای نمونه نگاه کنید به سخنان دری نجف آبادی پس از سفرش به کره جنوبی). (۵) باید دید برای رهایی از این وضعیت چه می‌توان کرد. اگر ترس و نگرانی ما از بروز تنگناهای معیشتی بر مردم معیار مخالفت با هرگونه فشار اقتصادی قرار گیرد نباید کارگران و کارکنان دولت و کسبه را تشویق به اعتصاب نمود. زیرا همه اینها می‌تواند به زندگی اقتصادی مردم - از جمله طبقات پائین جامعه - لطمه بزند. معیار درست و منصفانه، مطالعه ی دقیق علمی و همه جانبه ی تأثیرات مثبت و منفی تحریم اقتصادی و اعتصابات عمومی برای وادار کردن رژیم به

خواست‌های قانونی مردم است. در آمد نفت برای رژیم ایران و ادامه سیاست زورگویی اش بر مردم سر نوشت ساز بوده است. بدون در آمد نفت رژیم قادر نخواهد بود هزینه‌های جاری برای حفظ پایه‌های سرکوب خود را تأمین کند. بنابراین، تحریم اقتصادی ایران که شامل خریدن نفت نیز بشود می‌تواند برای رژیم کمر شکن باشد که دست از فساد و بی عدالتی و زورگویی بر مردم بردارد. سران رژیم بر سر سفره نفت نشسته‌اند. زیرا در آمد نفت نه رژیم را تابع مردم، بلکه بر عکس، مردم را تابع رژیم کرده است. درآمد نفت هزینه سرکوب‌های خونین مردم توسط سپاه را تأمین می‌کند، و روحانیت وابسته به حکومت به دلیل اقتصادی و در آمد سرشار خود از نفت به توجیه دینی سیاست مخرب کنونی پرداخته است؛ و اکنون به فکر آن افتاده است که مشروعیت رژیم را خدایی کند. زمانی که روحانیت به حمایت مالی مردم وابسته بود، در کنار مردم نیز بود. از زمانی که از درآمد هنگفت نفت به زندگی اشرافی دست یافته است، علیه مردم حرکت کرده است. سپاه و روحانیت حکومتی دو پایه اصلی رژیم کنونی ایران‌اند که به در آمد نفت تکیه دارند. گزارش بانک مرکزی بسیار شایان توجه است.

این گزارش "نشان" می‌دهد در صورت در نظر نگرفتن عایدات حاصل از فروش نفت و گاز (سرمایه ملی) طی ۳۰ سال مورد بررسی از قدرت تجاری و مبادلاتی ایران بالغ بر ۹/۲ برابر کاسته شده یا قدرت مبادلاتی ایران به یک سوم سال ۱۳۵۷ کاهش یافته و در صورتی که صادرات نفتی ایران و ارزهای حاصل از فروش نفت (سرمایه ملی) نبود معلوم نبود که چگونه باید نیاز به ارز خارجی را تأمین می‌کردیم و دولت‌ها کسری‌های تجاری و بودجه خود را چگونه جبران می‌کردند. نتیجه حاصل از این گزارش نشان دهنده این واقعیت است که توان کشور برای تأمین ارز مورد نیاز جهت واردات کالا و خدمات در ۳۰ سال گذشته عملاً سه برابر تضعیف شده و وابستگی به نفت برای تأمین تراز منفی تجاری کشور از ۱۷ میلیارد دلار در سال ۵۷ به ۶/۴۹ میلیارد دلار رسیده است. در واقع اتکا به ۲/۵ برابر شدن و درآمدهای نفتی طی این ۳۰ سال موجب شده اقتصاد کشور توان تأمین ارز مورد نیاز را داشته و ساختار وابسته و بیمار اقتصادی را به پیش برد. (۶) این گزارش وابستگی رژیم ج ا به در آمد حاصل از فروش نفت را نشان می‌دهد.

اما می‌دانیم تحریم اقتصادی مورد توافق همه اپوزیسیون رژیم و همه دولت‌ها نیست. بطور قطع چین و روسیه که منافع اقتصادی سرشاری از رژیم کنونی ایران می‌برند، با تحریم اقتصادی ایران مخالف‌اند. آنها می‌خواهند که رژیم ایران نفت بفروشد که بتواند کالا و اسلحه از آنها بخرد. بنابراین توافق جهانی بر سر تحریم نفت ایران آسان نیست.

برخی گروه‌های سیاسی اپوزیسیون نیز اثرات تحریم اقتصادی را صدمه دیدن طبقات محروم جامعه می‌دانند. این گروه‌ها برای اثبات درستی نظر خود عراق را نمونه می‌آورند که تحریم اقتصادی به جای ضربه به رژیم صدام به مردم صدمه زد. آنچنانکه در زیر اشاره کرده ام، شرایط ایران شباهتی به وضعیت عراق ندارد. اما در مورد صدمه به طبقات محروم جامعه برای مثال می‌توان از آنها پرسید منظور از اعتصاب کارگران شرکت نفت واقعا چیست؟ آیا جز ضربه زدن اقتصادی به رژیم و پائین آوردن درآمد آن است؟ آیا می‌توان گفت که کم شدن درآمد دولت از طریق اعتصاب کارگران (که متأسفانه روی زندگی طبقات پائینی جامعه هم به شدت اثر می‌گذارد) مجاز است، ولی کم کردن در آمد رژیم از

تفاوت امروز و دیروز علیرضا قریباغی



تاریخ را نمی توان تکرار حوادث و روندهای مشابه دانست. آدمی عادت دارد با برخوردهای ساده انگارانه، همه مصیبت هایی را که بر او می گذرد، مصایبی بداند که از ازل تا ابد وجود داشته است و بنابراین غیر منتظره نیست، طبیعی است، نیازی هم به فکر کردن و چاره جویی ندارد. ساده انگاران پزشکی هستند که برای همه مرض ها یک نسخه واحد و از پیش آماده دارند: نابود باید گردد!

وقتی می خوانیم دختر جوانی را در خیابان دستگیر کرده اند، چادر از سرش کشیده اند، او را به بازداشتگاه نامعلوم برده اند و خواسته اند اعتراف کند با دوستان پدرش که همراه او در زندان هستند رابطه نامشروع داشته است، پاسخ راحت طلبان و ساده انگاران مشخص است: ای بابا! مگر این اولین بار است؟ دهها سال است که این رفتارهای وحشیانه با مردم وجود داشته است!

ساده انگاران زمانی که می خواهند به نقض قوانین و زیرپا گذاشتن حقوق هم میهنان خود اعتراض کنند، جمله خود را چنین آغاز می کنند: «نقض فاحش حقوق بشر در ایران از سه دهه پیش تا کنون همچنان ادامه دارد». و هنگامی که از بازداشت، شکنجه، مرگ و سرکوب در ماه های اخیر می شنوند، می گویند بعضی از همین کسانی که امروز در زندان هستند، روزگاری چنین رفتاری را با دیگران می کردند.

حاصل چنین بحث هایی چیست؟ آیا نمی توان گفت در تمام طول تاریخ ایران و حتی در تمام دنیا، از داستان هایبل و قابیل گرفته تا کنون، خشونت و نقض حقوق بشر روایتی مکرر است؟ آیا با چنین فضولیت های عام و کلی می توان شرایط کنونی، مخاطرات موجود و راه برون رفت از آن را شناخت و بیان کرد؟ آیا نباید ضمن همدردی با همه انسان های ستم دیده در طول تاریخ، ویژگی ستمی را که در فجایع اخیر دامنگیر کشور شده است تبیین کرد؟

روایت اشک های کسی که هنوز صدای «گرگرفته ایم جان به کف و فدای یاران کنیم» او در فضای خاطرات جامعه طنین انداز است، حتی تکذیب این روایت و ارائه سناریویی متفاوت در مورد آدم ربایی، حکایت از آن دارد که میان دستگیری های اخیر و دستگیری های گذشته، و انتظارات مردم از واکنش ها در این دو مقطع، تفاوت اساسی وجود دارد.

منظور آن نیست که شهروندان را به درجه یک و دو تقسیم کنیم، خون بعضی را رنگین تر بنماییم، و در برابر تجاوز به حقوق بخشی از جامعه، به بهانه غیر خودی بودن سکوت کنیم. اما واقعیت آن است که آنچه اکنون روی می دهد، با گذشته متفاوت است. اگر این تفاوت را نشناسیم، واقعیت را نشانخته ایم و به بیراهه خواهیم رفت.

این تفاوت را با یک مثال می توان بهتر بیان کرد. در تاریخ از دموکراسی یونان بسیار سخن رفته است. علم و هنر و فرهنگ جهان از نام هایی چون سقراط، افلاطون، ارسطو، اپیکور، بقراط، پلانس، فیثاغورس، سوفکل، و آریستوفان با افتخار یاد می کند. اما همه می دانیم که در زمان این بزرگان علم و ادب، جامعه یونان یک جامعه برده دار بوده است. یعنی در همان دوران نیز بردگان شلاق می خورده اند و حقوق انسان ها نقض می شده است. پس چرا تنها مقاطعی از آن دوران، نظیر دوران پسیستراتوس دیکتاتوری نامیده شده است؟

حاکمان ایران از همان روزهای اول تأسیس جمهوری اسلامی، با افراد و جریاناتی روبرو بوده اند که به شکل قانونی یا غیرقانونی، و به شیوه مسالمت جویانه یا خشونت آمیز با حکومت مخالفت می کرده اند. برخی از این مخالفان دگراندیش بوده اند و جمعی از آنان سرنگونی جمهوری اسلامی را شعار می داده اند. ترور، زندان، شکنجه، اعدام، اخراج، توقیف، انحلال، ارباب و به ندرت هدایت، شیوه ای بوده است که صاحبان قدرت رسمی و آنان که خودش نامیده شده بودند، در قبال این افراد و جریانات به آن متوسل می شدند.

اما این بار حلقه اول مخالفین و معترضین افرادی هستند که خود از پایه گذاران و مدعیان اصلی نظام به شمار می روند. حلقه بلافاصل این افراد، از احزاب و سازمان هایی تشکیل شده است که سال ها قواعد بازی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران را رعایت کرده اند و گرچه در اکثر سال های پس از انقلاب، قدرت واقعی در دست آنها نبوده است، اما تقریباً همیشه در مدیریت بخشی از نهادهای رسمی سهیم بوده اند. حلقه سوم معترضین از خیل عظیم فریختگان، روشنفکران، و ایرانیانی تشکیل شده است که با انگیزه های گوناگون و اندیشه های متفاوت، و در شهرهای مختلف ایران و جهان، استقرار ارزش های والای انسانی و پیاده سازی شرایط مناسب برای رشد و تعالی کشور را آمل و آرزوی خود می دانند. در میان همه این معترضین، تنها عنصری از حلقه سوم را ممکن است بتوان به غیر خودی بودن متهم کرد.

اما شاکله اصلی میلیون ها انسانی که این حلقه ها را تشکیل می دهند، از تبار بردگان یونان به حساب نمی آیند.

تفاوت اصلی رویدادهای اخیر و مصایب قدیم درست در همینجا است. این تفاوت اساسی، تبعات فراوانی دارد که تنها ساده انگاران از دیدن آنها عاجزند. آنچه در کلام برخی بزرگان به بحران یا فتنه تعبیر شده است، ناظر بر همین تفاوت ها است. برخی از ویژگی ها و تبعات بحران کنونی را می توان چنین برشمرد:

- اقتدارگرایان که به بهانه حفظ نظام، حذف مخالفین را برنامه ریزی کرده اند، با هیچ لطایف الحیلی قادر نیستند آنان را محارب، باغی، مفسد فی الارض، برانداز، مقدم بر علیه امنیت کشور و ... جا بزنند. البته آنها که لااقل از ۱۵ - ۱۰ سال قبل شرایط کنونی را تدارک دیده اند، با کمک نظریه پردازان خارجی تئوری دروغین براندازی نرم را طراحی کرده اند تا بتوانند برای دست های خالی و لب های خاموش، اقدامی مجرمانه بتراشند. اما با همه افرارگیری ها و داستان سرایی ها، چنین اتهامی به اصطلاح با یک من سریش هم به حلقه اول و اکثریت قریب به اتفاق حلقه دوم و بخش بزرگی از حلقه سوم معترضین نمی چسبد. با پرسش های ساده ای نظیر این که چرا احزاب اصلاح طلب می کوشیدند آقای موسوی انصراف دهد و آقای خاتمی کاندیدا شود، با چرا این احزاب در تظاهرات تاریخی دوشنبه ۲۵ خرداد خواستار نشستن جماعت میلیونی در خیابان ها نشدند، همه تلاش هایی که اقتدارگرایان برای جانداختن تئوری انقلاب نرم می کنند، نقش برآب می شود.

توسل به شبیه سازی های تاریخی نظیر طلحه و زبیر، از آن جهت ناموفق بوده است که نه یکی دو نفر، بلکه تقریباً همه صحابه امام و یاران انقلاب را از دایره نظام خارج می داند و نتیجه معکوسی به دست می دهد. همچنین هر روز بیشتر مشخص می شود که مقصود از براندازی نرم، همان تعامل با فرهنگ های دیگر یا به عبارتی نرمش در برابر تهاجم فرهنگی، بی بصیرتی سیاسی، پذیرش برخی از علوم انسانی، و نهایتاً فعالیت قانونمند یک گرایش خاص سیاسی - اجتماعی

بوده است. هر روز این پرسش پر رنگ تر می شود که چرا به جای آن که احزاب دیگر، فعالان فرهنگی، عالمان دینی، اندیشمندان دانشگاهی، رسانه ها و نهادهای اجتماعی با این گرایش مقابله کنند، از داغ و درفش و سرنیزه برای باز کردن چشمها و بصیرت بخشی استفاده می شود و چرا مقابله نظامی یا حتی نرم با بیگانگان، به مقابله نظامی با مردم تبدیل شده است؟

- دسیسه چینی اقتدارگرایان برای حذف یک جناح نه فقط از قدرت، بلکه از عرصه فعالیت سیاسی، قواعد بازی را یکسره برهم زده است. دیگر هیچ تحلیلگر و نظریه پردازانی که با سیاست های اقتدارگرایان مخالف باشد، نمی تواند به چشم انداز چرخش قدرت و فعالیت انتخاباتی در چارچوب کنونی دل خوش کند. یک حزب قانونی همه محدودیت ها را از آن نظر رعایت می کند که طرف مقابل نیز به آن محدودیت ها کامیابش پایبند باشد. اگر سر بزنگاه و زمان اوج گیری اختلافات، به جای بسترهای قانونی با زندان و سرکوب روبرو شود، طبیعی است که چارچوب موجود را تأمین کننده فعالیت قانونی خود نداند.

قرارداد بیمه زمانی محترم باقی خواهد ماند که در مقطع بروز بیماری و حادثه ضمانت اجرایی داشته باشد و کسی که یک عمر حق بیمه پرداخت کرده است، در آن مقطع بتواند از خدمات بیمه بهره مند شود. وگرنه وصول حق بیمه و معتبر دانستن قرارداد در حالت سلامتی، شاهکار نیست! و کدام فعالیت سیاسی است که اختلاف جناح ها در مقاطعی از آن اوج نگیرد و شرایط حساس نشود؟ حتی در ادبیات ما بروز و اوج گیری اختلاف امری بديهی فرض شده است و گفته می شود دوستی واقعی تنها در زمان سختی ها نمایان خواهد شد. در داستان عامیانه خاله سوسکه نیز ملاک پیوند آن است که در زمان دعوا، دم نرم و نازک به کار گرفته شود نه ساطور قصابی!

- وقتی قواعد یاد شده برهم می خورد، همه منتقدین و مخالفین پی می برند که مرزبندی های پیشین واهی بوده است و همه آنان با تمام تفاوت هایی که دارند، با هم هستند. وقتی مؤمنین اهل مسجد ضرار قلمداد شوند و پایبندان به قانون و حتی طراحان آن قانون گریز لقب بگیرند، همگی احساس خواهند کرد که مشکل در جای دیگری است و ارزش های مورد ادعای اقتدارگرایان، ابزاری برای تفکیک و تقسیم معترضان است که هرگاه لبه آن کند شود، با توجیهی متفاوت صیقل خواهد خورد. در مصایب و حوادث اخیر شاهد بوده ایم که اقتدارگرایان از یکسو از حمله بی پرده به روحانیون و حتی مراجع عظام ایبایی نداشته اند و از سوی دیگر کثیف ترین اقدامات و جنایات ها را پرده پوشی کرده اند.



در همینجا است. این بار هدف ارباب نیست، هدف فریب است. طبیعی است که این فریبکاری به مراتب خطرناک تر و پیچیده تر از آن ارباب باید صورت گیرد. در اینجا فقط کشتن یک انسان مطرح نیست. باید آدم ربایی به صورتی انجام شود و صحنه چنان تنظیم گردد که بتوان جرم و گناه را نیز به حساب معترضین گذاشت.

روی دیگر این دسیسه چینی، سقوط و انحطاط اخلاقی توطئه گران است. جمعی از آنان که به صورت مستقیم در سرکوب ها نقش دارند یا لاقط آن را توجیه می کنند، در این روند، جرم ساغری روح خود را ذره ذره به شیطان وا می گذارند. ما ایرانیان در فرهنگ غنی خود، با شاهنامه خوانی آموخته ایم که بر مرگ دشمن نیز باید گریست. کشیده شدن مدافعان دسیسه چینان در گرداب رذایل، گرگ شدن انسان ها، و کم رنگ شدن یا وارونه شدن ارزش های انسانی و اخلاقی، غم بزرگی است که بر کشور سایه می افکند.

اقتدارگرایان که از ارباب طرفی نمی بندند و در اقتناع نیز ناموفق می مانند، می کوشند با عوامفریبی صحنه را عوض کنند و حریف را به زمین دیگری بکشانند. همچنان که مبتکر انکار هولوکاست آن را اقدامی به منظور تعویض زمین بازی و توسل به حمله به جای دفاع خواند، در عرصه داخلی نیز مطرح کردن مسایلی نظیر مبارزه با غارتگران بیت المال، دوستی با اسرائیل، و اکتش دیر هنگام به توصیه مقام و لایط، معرفی وزیر زن، آزادی ماهواره و نظایر آن نوعی تلاش برای مشغول کردن اذهان به مسایلی است که نیاز مبرم جامعه در شرایط کنونی را در بر نمی گیرد. مردم درک می کنند که تلاش برای پیشرفت کشور و مبارزه با فساد، با حذف یا دور زدن همه نهادهای کنترل کننده از «سازمان مدیریت و برنامه ریزی» گرفته تا دیوان محاسبات، با تعطیل روزنامه ها و رکن چهارم دموکراسی، و با انحلال نهادهای مدنی و تشکیلات صنفی نمی تواند تحقق یابد.

زمانی که اقتدارگرایان بر ادامه روش نادرست خود اصرار می ورزند، در اقتناع و فریب ناموفق می شوند، نومییدی را در جامعه گسترش می دهند، انحطاط اخلاقی را دامن می زنند، و در یک کلام بر آتش فتنه می دمند، اقتشار مختلف جامعه حس همدردی بیشتری با یکدیگر پیدا خواهند کرد. اقتدارگرایان تنها اصلاح طلبان را هدف قرار نداده اند. برخوردهایی که با آقایان لاریجانی، باهنر، توکل و دیگران صورت گرفته است، از هم اکنون خاکیزهای بعدی را نشان می دهد. همچنان که دیکتاتوری پیسیستراتوس دموکراسی یونان را هدف گرفته بود، در شرایط کنونی نیز انسان های بسیاری در هر دو جناح هستند که وضعیت کنونی را بر نمی تابند و زبان به انتقاد خواهند گشود. وجدان بشری چیزی نیست که بتوان برای مدتی طولانی آن را در خواب نگه داشت.

وقتی اقتدارگرایان ویژگی انقلاب نرم را فریب لایه های تازه تری از مردم می دانند و اعلام می کنند که باید برای مقابله با کارشکنی های بیشتر آماده شوند، به معنی آن است که قصد دارند خشونت را گسترش دهند و با اقتشار بیشتری مقابله کنند.

و سرانجام، یکی از تبعات دردناک فجایع اخیر، احتمال اعطای امتیاز از موضع ضعف به بیگانگان است. بدرقتاری در خانه، موجب کرنش در برابر همسایه می شود.



دارد اتفاق می افتد زن سبز

دارد اتفاق می افتد! داریم «بت» ها را می شکنیم! خانوادگی، دسته جمعی داریم سخت ترین روزهای زندگی مان را می گذرانیم؛ ولی امیدمان هنوز زنده و بشاش و پابرجاست و اینکه سحر آزادی، حقیقتاً نزدیک شده است. نمی دانم این امید از کجا می آید؟ اما به سراغ خیلی ها آمده است. مردم «امید» را حس کرده اند. خیلی از ناامیدهای سه ماه قبل، الان به آزادی و پایان این نظام جنایتکار و ظالم امیدوار شده اند! نمی دانم این چگونه احساسی است که هر کسی را در شهر و روستا می بینیم، می گوید دارد احساسش می کند. برق تازه ای در چشم بعضی ها می بینی که نمی دیدی! شما چطور؟ آیا حس نمی کنید چیزی درونتان بیدار شده که تا همین سه ماه پیش هم نبود؟ ممکن است الان خوشحال و شاد نباشیم، با حتی سوگوار عزیز باشیم و با چشم براه عزیز زندانی و دربندمان باشیم، و با از چشم مأموران مخفی شویم، اما بعد از این لایه های رویی، بعد از این غمها

مقابلاً اختلاف بین معترضین نیز کم رنگ می شود. افراد و نیروهایی که تا دیروز در مقابل هم قرار داشتند و حتی همچنان منافع متفاوت و گاه متضادی دارند، در مقابل پنجه کشیدن به چهره آزادی احساس همدردی می کنند و خطاهای گذشته یکدیگر را به دیده اغماض می نگرند.

• ساده انگاران یا درک نکردن همین واقعیت و یکسان دانستن همه رویدادهاست که به جای توجه به نیازهای مبرم و دفاع از ارزش هایی که مورد تهدید قرار گرفته است، به ذکر فجایع گذشته و احیای کینه های قدیم بسنده می کنند و ممانعتی از نابودی فضایل به عمل نمی آورند. مثل آنان به زحمتکشی می ماند که در هنگام وقوع زلزله در کارخانه نیز گریبان کارخانه دار را رها نمی کند.

• وقتی گروه و جماعتی کلیت یک نظام را قبول نداشته باشد و با آن مبارزه کند و سرکوب شود، تنها خشم و نفرت آن گروه نسبت به آن نظام افزایش می یابد. اما زمانی که یک جریان از نظامی که برایش خون دل خورده است و آرمان ها و ارزش های خود را با آن گره زده است ضربه می خورد، تنها امید است که کشته می شود.

• سرخوردگی وسیع اجتماعی که در فجایع اخیر دست به گریبان جامعه شده است، این پدیده را قابل درک می کند که چرا در همان سال های آغازین پس از انقلاب اکثراً، فرهیختگان و هنرمندان و روشنفکرانی چون ولادیمیر مایاکوفسکی و سرنگی یسینین واقعیت اجتماعی موجود را قابل تحمل ندانستند و خودکشی کردند. این روزها در ایران نیز زمانی که کندن خلخال از پای زن یهودی رنجی جانکاه خوانده می شود، مقایسه شرایط موجود با آن ایده آل ها درد بر سینه ها می نشاند.

• تاریخ ایران بارها شاهد بوده است که حکومت ها در سرکوب شورش مردم به ارباب روی آورده اند. این شیوه در شرایطی نظیر سرکوب قیام اسپار تاکوس ممکن است نتیجه بخش باشد. اما در شرایطی که با تعبیر فتنه از آن یاد شده است، هر قدر هم سرکوبی شدید و بیرحمانه باشد انسان ها مرعوب نمی شوند. در این شرایط اقتناع باید به جای ارباب بنشیند.

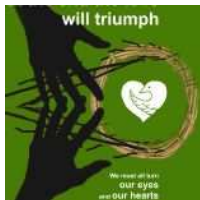
• اما اقتناع زمانی صورت می گیرد که نقاط ضعف با شفافیت تمام نشان داده شود و اقدامات نادرست نه تنها متوقف شود، بلکه با پوزش از صورت گرفتن آنها، شرایط به وضعیت قبلی باز گردد. طبیعی است اقتدارگرایانی که سالها برای امروز برنامه ریزی کرده اند، نیروهای سرکش را پرورش داده اند، تشکیلات دلخواه خود را سازمان داده اند، عادات و اعتقادات جدیدی را طرح کرده اند و افکار حامیان را شستشو داده اند، به دنبال حمله ای برای عقب نشینی نبوده اند. سالها طول کشیده است تا آنها برای مثال، مداحان را به یک نهاد مرجع تبدیل کنند یا دخالت نظامیان در سیاست را جا بیاورند. بنابراین اقتدارگرایان به جای اقتناع، به دسیسه روی خواهند آورد و این دسیسه ها هر بار خطرناک تر و غیرانسانی تر خواهد شد.

از همان آغاز انتخابات، سناریویی تنظیم شد تا وانمود شود این اصلاح طلبان بوده اند که قصد برهم زدن روال تعیین ریاست جمهور با رأی ملت را داشته اند. همچنین تلاش شد کشتار مردم دروغ نامیده شود و شبیه افکنی معترضین قلمداد گردد. وقتی تیر خورده ها در برابر دوربین های غیر حرفه ای جان دادند، گفته شد که قبل بر اثر اختلاف خانوادگی بوده است. زمانی که صحنه به رگبار بستن مردم ضبط شد، گفتند اغتشاشگران قصد حمله به پایگاه ها و آتش زدن مساجد را داشته اند. همزمان با راهپیمایی های میلیونی معترضین، تلاش هایی برای انفجار بمب و نوشتن آن به پای مردم صلح طلب صورت گرفت. صریحاً گفته شد که همه اینها تبلیغات اغتشاشگران است و الحق خوب تبلیغات کرده اند! سپس از بازداشت شدگان اعترافاتی گرفته شد که خود را خائن بنامند و به مدح و ستایش بازجویان خود بپردازند. زمانی که جنایات و فجایع کهریزک برملا شد، باز همین چرخه انکار، بی اهمیت جلوه دادن، به حساب عوامل نفوذی معترضین گذاشتن، و بی تقوایی و عناد برملاکنندگان نامیدن طی شد و چاره نهایی در آن دیده شد که پیگیری کنندگان بازداشت شوند و مستندات آنها ضبط گردد و آقایان کروی، بهشتی، الویری و موسوی مقتری خوانده شوند.

طبیعی است که این دسیسه چینی ها نمی تواند مردم را اقتناع کند. اما اقتدارگرایان به افسانه هایی نیاز دارند که لاقط بخشی از طرفداران ایشان که مستقیماً در سرکوب دخالت ندارند، بتوانند به وسیله آن افسانه ها وجدان خود را فریب دهند و همچنان فجایع موجود را نزد خود و خویشاوندان و دوستانشان توجیه کنند.

تفاوت اساسی میان دسیسه های کنونی با مواردی نظیر قتل های زنجیره ای

بدلیل بی تدبیری مقامات نظام شکسته شده اند و تابوها و بهتایی که بدست مردم شکسته شده اند، در مطلب دیگری مفصل تر خواهم نوشت. فعلاً "تکرار تاریخ را ببینید که ابراهیمیانی آمده اند با تیرهایی بر دوش، تا بهتای زمانه را بشکنند و سرعت فروپاشی این کاخ را ببینید که مقدمه آزادی است. بی نوشت: دوست عزیز و نادیده امیرفرشاد ابراهیمی در سایتش «ناگفتنی ها» از خبر کیهان ابراز نگرانی کرده و گفته ممکن است این خبرسازی کیهان، مقدمه ای باشد برای «ربودن» و سر به نیست کردن بابک داد توسط مأموران نظام کودتا! این نگرانی را کسان دیگری هم ابراز کرده اند و دلیل شان هم این است که با انتشار خبر خروج بابک داد از ایران، پروژه دستگیری و...



قدیسانی برای سیاست مرثی کاظمیان

گاندی، پیشوای خشونتگریز نهضت آزادی هند معتقد است: «در قلمرو سیاست، قدرت خشنترین رفتار را در روابط انسانی ایجاد میکند. سیاست اصلاح نخواهد شد مگر آنکه افراد شریف، خود را وقف این وظیفه‌ی ناخوشایند کنند. اینک، بیش از هر زمان دیگر، به قدیسانی نیاز است که معنویت خود را به مخاطره اندازند و وارد گود سیاست شوند.» چه به سیاست از منظر هابزی نگریسته شود (که حکومت در آن نقشی کانونی دارد و کنش سیاسی در نسبتی که فرد یا گروه با حکومت پیدا می‌کند، واجد معنا میشود) و چه از نگاه آرننت (که سیاستورزی مستقل از حکومت مورد تأمل قرار می‌گیرد و «عرصه عمومی» و تعامل انسانها و گفتگو و مفاهمه در آن محوریت می‌یابد)، کنشگران متخلق به اخلاق انسانی نقشی منحصر به فرد ایفا میکنند. این گروه از فعالان اجتماعی و سیاسی، از آنرو که حتی در سختترین شرایط می‌کوشند «انسان را رعایت کنند» و بدیهیزترین و مشترکترین اصول و ارزشهای انسانی را پاس دارند، البته بس نایاباند. اینان تجاوز به حقوق بشر را تاب نمی‌آورند؛ نسبت به بیحرمتی و بی‌توجهی به حقوق اساسی انسانها معترض و خشمگیناند؛ نودوستی را در کنش و زندگی اجتماعی، مفروض می‌شمارند؛ مدارا و شفقت بر خلق را تا بالاترین حد، محقق می‌سازند؛ آزادی را تنها برای خود نمی‌خواهند؛ برابری فرصتها و عدالت و انصاف را محترم می‌شمارند؛ و می‌کوشند «انسانی» بزیبند و رفتار کنند. گاندی، رهبر کم‌نظیر جنبش رهایی هند از ستم و سلطه، اگر یکی از نمونه‌های عالی سیاستورزی اخلاقی است، اما یگانه شاهد محسوب نمی‌شود. دستکم اینجا، در این بخش از جهان، در شرق، که «عرفان» جلوه‌گری بیشتری داشته است، نمونه‌های متعددی را میتوان به‌مثابه‌ی الگو و تراز مورد تمسک قرار داد. احمد شاه مسعود، مبارز آزاده و کمیاب افغانستان و سید محمود طالقانی، مجاهد عارف ایرانزمین، دو شاهد شاخصاند. شگفت آنکه دست تقدیر، روز درگذشت این دو مجسمه‌ی سبزی با ستم و سلطه را «هجدهم شهریور» ثبت نمود. «امر صاحب»، شاه مسعود، معروف به «شیر پنجشیر» (متولد 1332 هجری شمسی) نزدیک به سه دهه علیه حکومت‌های دستنشانده، غیردموکراتیک، استبدادی و سلطه‌ی بیگانگان و استیلا‌ی متحجران بر افغانستان، کوشید و به‌گونه‌ی حیرت‌آور، با کمترین امکانات و تجهیزات مقاومت و مبارزه کرد. ایستادگی حیرت‌آور او در برابر ارتش هولناک اتحاد جماهیر شوروی، در دره‌ی پنجشیر، و همچنین مقابله‌ی تحسین‌برانگیز او با نیروهای طالبان و مقاومت در برابر استیلا‌ی تام و تمام ایشان بر افغانستان، و همزمان، مواجهه‌ی اخلاقی و انسانی او با اسرای ارتش سرخ و طالبان، از شاه مسعود، اسطوره‌های غیرقابل اغماض در این منطقه از جهان خلق کرده است. شیر پنجشیر در روز 18 شهریور 1380 و در پی عملیات انتحاری دو مرد عرب که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند دو روز مانده به حادثه‌ی 11 سپتامبر، ترور شد و به شهادت رسید. اگر شاه مسعود 50 سالگی خود را ندید، سید محمود طالقانی (متولد 1289) در روز 18 شهریور 1358 که درگذشت، 69 سال داشت و بهاندازه‌ی سن شاه مسعود، علیه استبداد و خودکامگی، و برای آزادی و عدالت، مبارزه کرد و کوشید... تسامح و مدارا، سعصدر و بزرگواری، و نیز همفکری و همدردی طالقانی با دیگر نیروهای فکری-سیاسی در طول دوران مبارزاتش، به ندرت مورد تشکیک قرار گرفته است. او نیز، چون «شیر پنجشیر»، قدیسی بود که حیات خود را وقف آزادی انسانها از ستم و سلطه، و بسط نگاه رحمانی دین به انسانها کرده بود. قرأت طالقانی از دین، چنان نگاه شاه مسعود به دین، از قرأت فاشیستی و طالبانی، فرسنگها دور بود. این هر دو «عارف شب و مجاهد روز»، «انسان» را محترم و محور می‌شمارند و پاس میداشتند.

و سوگها و انتظارهای گذشته، وقتی به عمق وجودمان دقیق تر نگاه کنیم، می‌بینیم آن زیرها، یک چیزی «جوانه» زده و دارد به سرعت، لایه‌های بالایی وجودمان را می‌شکافد و قد می‌کشد و بالا و بالاتر می‌آید. اگر دقت کنید می‌بینید آن جوانه عجب «جوانه سبزی» است. بعد با اینکه نیمه شبی تاریک است و یک راننده اتوبوس برایت همان حسن ناشناخته امید و از همان جوانه حرف می‌زند و به مسافران نگاه می‌کند که خوابیده اند، این اعتراف را بر زبان می‌آوردی که: «من چه سبزم امروز! و چه اندازه تم هشیار است!» و راننده خوش قریحه می‌گوید: «من چه سبزم امشب! من چه سبزم امروز» و با هم می‌خندید بعد از مصاحبه جمعه شب با سیامک دهقانپور، بار و بندیل ناچیزمان را بستیم تا جابجا بشویم! ساعت دو نیمه شب زدم بیرون و تا عصر شبیه در اتوبوس بودیم تا به سمت دیگری از این سرزمین غصب شده برسیم. اما ارزشش را داشت! شمار روزهای کوچ سبزمان «یک عدد» بالاتر رفت و شما روزهای «تحقیر» قدرت امنیتی نظام کودتا هم ایضا! یک روز بیشتر شد! از غروب جمعه دچار دلشوره بودم. حیفاست با یک اشتباه، بازی را ببازم! بعد دیدم بقیه خانواده هم همین نگرانی را داشته‌اند؛ منتها نگرانی در خانواده ما «نهاده» شده و آن نگرانی را خیلی جدي نگرفته بودند. در میان برنامه اتفاقی روی خط تلفنی افتاد که احساس کردم باید همین الان برویم! همین الان باید از اینجا و از این شهر دل بکنیم تا داغ دستگیری ام بر دل کیهان و افراد مرتضوی بماند! راه افتادیم. بی هیچ وسیله ای! اما با «امید» بعد از حدود هفتاد و چند روز «کوچ سبزی»؛ خوشبختانه حالا همه خانواده به زندگی پارتیزانی (به قول روزنامه کیهان!) عادت کرده ایم. خوابیدن توی ماشین، راهپیمایی کنار جاده، زندگی زیر چادر، توی کویر، توی جنگل، بیداری شبانه لب ساحل، علافی در ترمینال مسافری و حتی خوابیدن روی صندلی سالن فرودگاه مهرآباد! اینها را با تعمد و از روی قصد می‌گویم و می‌دانم وضعیت امنیتی ما را باز هم مشکل تر از این خواهد کرد. قصدم این است اولاً «تابوی» ترسیدن از هیمنه امنیتی نظام را بشکنم. شاید این کار باعث شود ترسی که سالهاست با آن بر ما حکومت می‌کنند، در دل شما خواننده این نوشته بریزد و از بین برود. آنها از ما می‌ترسند و از ترسشان است که جنایت می‌کنند. قصد دیگرم این است که «هزینه» دستگیری ام را بالاتر ببرم. با بستن جاده‌ها یا تفتیش آدمها یا کنترل و شنود تماسهایی که بین ساعت 12 تا یک نیمه شب میان ایران و آمریکا می‌شود و افزایش ردیابی‌های هزینه بر، کاری می‌کنم تا «هزینه» دستگیری این صدای مخالف را برای آنها آنقدر بالا ببرم تا دستگیری فله‌ای و آسان دوستان و دانشجویان را جبران کرده باشم! و قصد آخرم این است بگویم آزادی «هزینه» دارد و برای روشننگری یا تحقیر نظام، می‌توان کوچک می‌توان «دل‌کنند» را تجربه کرد. و بدون دل‌کنند از آنچه داریم، به چیزهای برتری که حق ماست نمی‌رسیم. و آزادی حق ماست همه این‌ها فقط با لطف خدا بوده و دعاهایی که برخی از شما می‌کنید و همواره آن دعاهای انرژی‌های نیکی را که برای می‌فرستید، مثل یک نسیم پاک، یک عطر خوش احساس می‌کنم. و همین است که به من یاری می‌دهد ادامه بدهم. در طول مسیر شب، به بت‌ها و «تابوی»هایی فکر می‌کردم که نظام بدست خود آنها را شکسته است و جنبش سبزی در هر گام، بتی را می‌شکند و تابویی از ذهن جامعه زوده می‌شود. تابوها خواه بدست مقامات نظام یا بدست مخالفان نظام و یا بدست مردم، فرقی نمی‌کند، دارند یک به یک شکسته می‌شوند و این کاخ که اساسش بر تابوهای دروغین بنا شده، به سرعت در حال فروپاشیدن است. این کاخ که می‌بینی؛ خواه از من و خواه از تو! جاوید نمی‌ماند، گاه از من و گاه از تو! این اتفاق دارد به سرعت در «زیر پوست جامعه» رخ می‌دهد و از قشر نخبه و جوان شروع شده و نرم نرمک دارد در ذهن جامعه سنتی و قشر کمتر آگاه یا کم‌سواد و روستائیان هم چنین اتفاقی می‌افتد. جامعه دارد از برخی بهتای خودساخته و تابوهایش فارغ می‌شود و ذهن مردم روز به روز دارد از اسارت آن تابوها آزاد و رها می‌شود. رهبران و اهالی جنبش سبزی، «ابراهیم وار» به بنکده این نظام آمده‌اند تا تک به تک، بتها و تابوهایش را بشکنند. به بی تدبیری مقامات نظام فکر می‌کردم که اگر بر نظر مردم و رأی ملت گردن گذاشته بودند، منتخبین ملت نهایتاً «تغییراتی» «درون ساختار نظام» انجام می‌دادند. اما با این کودتا و فجایع بعد از آن، اساس مشروعیت نظام زیر سؤال رفت و تابوی مشروعیت و اولویت نظام شکست. مقامات نظام به دست خود پرده حقیقت را انداختند و نتوانستند چند سال دیگر هم از اعتبار اشخاص شریفی مانند خاتمی و موسوی و کروبی، برای بقای حکمرانی مستبدانه خود بهره ببرند. آنها ثابت کردند که حکومتی اصلاح ناپذیرند که به تغییرات باید اساسی تر نیاز دارد و باید طرحی نو در انداخت. بعد تابوها و بهتای بیشتری شکسته شد. تابوی «مقدس بودن نظام جمهوری اسلامی» با تجاوز جنسی به پسران و دختران شکسته شد. حالا دیگر تابوی فصل الخطاب بودن حرف مقام عظمای ولایت، شکسته شده و تعداد کسانی که به رهبری «نه» می‌گویند، مانند بیست سال قبل کم‌شمار نیست، بلکه بی‌شمار شده است! درباره تابوهای که

گرفتار شدن در دست مأموران متجاوز به ناموس زندانیان از هر نوع فعالیت سیاسی دور شوند. اینها را نوشتم، بگذارید از نگاه فردی که در درون حلقه قدرت است نکات مهمی را یادآور شوم. نکاتی که وظیفه شما و دیگر دست اندرکاران رسانه‌ها به خصوص آنها که دسترسی به رادیو تلویزیونهای ماهواره‌ای و سایتهای آزاد دارند، گزارش دادن و تحلیل مستمر و دقیق روی آنهاست. این درست که حکومت با وحشیگری و خشونت و ایجاد رعب می‌کوشد کنترل خود را بر جامعه در گسترده‌ترین شکل برقرار کند. اما یادتان باشد فضای حاکم در حلقه قدرت نیز فضائی سرشار از ترس و سوءظن است. رهبر و رئیس جمهوری‌اش نماد واقعی از قهرمان حکایت عبید در مصاف با شیر است. نعره می‌زنند و تیز می‌دهند یکی برای ارباب و دومی از سر ترس. رویدادهای پس از انتخابات بازتاب و تأثیر گاه تکان‌دهنده‌ای در جمع پایوران نظام از کشوری و لشکری داشته است. برای نخستین بار در طول عمر سی ساله جمهوری اسلامی، شاهد فروریزی شگفتی‌آور نیروهای مؤمن و وفادار به انقلاب و نظام هستیم. من چند نمونه که در جلسه اخیر شورایی امنیت ملی به آن اشاره شد و نیز دو گزارش ارسالی به دفتر مقام رهبری را ذکر می‌کنم تا آشکار شود صدای نعره برای ترساندن شیر بلندتر است یا صدای تیز. در نخستین گزارش به شورایی امنیت ملی آمده بود که بیش از 30 درصد از مدیران و کارکنان بلندپایه وزارت اطلاعات به طور صریح علیه احمدی‌نژاد و به حمایت از موسوی موضع گرفته‌اند، در معاونت سیاسی و معاونت امنیت داخلی عملاً بیش از نیمی از مسؤولان احمدی‌نژاد را به رسمیت نمی‌شناسند و معتقدند موسوی برنده انتخابات بوده است. کار به استعفای شش معاون که سنگین‌ترین بار را در عرصه امنیت داخلی و تجسس و ضدجاسوسی عهده‌دار بودند ختم نشد بلکه دهها تن از مدیران رده‌های دو و سه و چهار که زیر نظر این معاونان فعالیت می‌کردند خواستار انتقال به مراکز دیگری شده‌اند.

در گزارش دوم اوضاع در سپاه نگران‌کننده توصیف شده است. استعفاهای پیاپی که تا کنون شامل کنارگیری و یا بازنشستگی زودهنگام بیش از 400 تن از صاحبان درجات سرتیپ، سرتیپ دوم و سرهنگ تمام شده است ادامه دارد. در اصفهان به تنهایی 80 تن از مسؤولان بلندپایه سپاه خود را بازنشست کرده‌اند، و 4 فرمانده اصلی سپاه اصفهان استعفا داده‌اند. کار حتی به استعفای مسؤولان اطلاعات سپاه کشیده است. در نیروهای بسیج که بعد از آمدن طائب، خیلی از باشرقی‌های بسیج کنار کشیدند ریزش بهمین آسا بود به‌ویژه بعد از آن که فیلمها و عکسهای بسیجی‌ها و لباس شخصی‌ها در حال ضرب و قتل مردم توسط رسانه‌های تصویری و سایتهای منتشر شد. با آنکه ارتش هیچ نقشی در رویدادهای اخیر نداشت، بسیاری از افسران بلندپایه که هنوز دو سه سالی تا بازنشستگی فاصله داشتند هر کدام به بهانه‌ای و با تمارض و یا واسطه تراشیدن به افتخار بازنشستگی نائل آمدند. نیروهای انتظامی نیز از این ریزش مصون نمانده‌اند. در شهرهای کوچک که مردم افراد نیروی انتظامی را می‌شناسند، تقاضا برای انتقال رو به افزایش است و در شهرهای بزرگ از جمله پایتخت و اصفهان و مشهد و سمنجان و ارومیه و اهواز، زیر فشار خانواده و دوست و آشنا بسیاری از بلندپایگان نیروهای انتظامی اگر مدت خدمتشان 25 سال به بالا بوده به دنبال بازنشستگی رفته‌اند و یا اگر از جوانترها هستند تقاضای انتقال به وظایف اداری را کرده‌اند. در گزارش دیگری به شورایی امنیت ملی که مبنای احضار چهل و سه سفیر، 11 کاردار، 22 کنسول و دبیر اول شد، آمده بود که اغلب هیأت نمایندگان جمهوری اسلامی با تظاهرکنندگانی که به نفع موسوی و کروی در برابر این نمایندگی‌ها تظاهرات کرده‌اند، به نوعی همدلی و سمپاتی داشته‌اند. در هیأت نمایندگی لندن و برلین و پاریس و حفاظت منافع در واشنگتن و دبی و رم خانواده سفیر و کارکنان سفارت و کنسولگری، در میان تظاهرکنندگان دیده شده‌اند.

گزارش ارسالی به دفتر مقام رهبری از نظر رأس نظام فاجعه آمیز است. در این گزارش که دو سازمان اطلاعاتی از جمله اطلاعات قم و هیأت رئیسه حوزه آن را تأیید کرده‌اند، تأکید شده که از جمع مراجع صاحب رساله 18 تن علیه اقدامات اخیر در جلسه دروس خود موضع گرفته‌اند. عده‌ای احمدی‌نژاد را غیرمشروع خوانده و در عدالت و درایت رهبر تشکیک کرده‌اند. از مدرسین مرتبط با شورا و جامعه مدرسین، حتی آنهایی که بالاترین حقوق را دریافت می‌کنند، تنها ده زاده نفر حاضر به حمایت صریح از احمدی‌نژاد شده‌اند. به جز حلقه مصباح یزدی هیچ کدام از حلقه‌های بحث و درس خارج حاضر به اظهار صریح در حمایت از مشروعیت رئیس جمهوری نیستند. حتی کسانی مثل آقایان صافی گلپایگانی، جوادی آملی، ناصر مکارم شیرازی، شبیری زنجانی، حسنی آملی نیز از تأیید احمدی‌نژاد سر باز زده‌اند. آقای وحید - خراسانی - به تازگی در جلسه درس خارج آنها را که به نوامیس شیعیان تعرض کردند ملعون و مفسد

جالب آنکه این دو قرآنی‌پژوه پارس‌زبان، بهشدت از سوءاستفاده از دین برای حکومت، دلنگران بودند و بهشدت نسبت به آن هشدار میدادند. شاهمسعود البته خود در سنیز با طالبان، مجال یافت که از بسط و تثبیت نگاه طالبانی به دین و حکومت در افغانستان، ممانعت کند. دو مجاهد نستوه، نه تنها با قرآن، که با اشعار حافظ و مولانا، محشور بودند و میکوشیدند در متن سیاستورزی، «عرفان» را از یاد نبرند. کنش «پدر» انهی هر دو آزاده، چنان بود که بهمثابهی نخ تسبیح، طیف قابل توجهی از نیروهای فکری سیاسی گوناگون، با سلاقی و رویکردهای مختلف را، گرد جذابیتهای وجودی و بضاعت‌های انسانی خود، مجتمع ساخته بودند. آنانی که با این دو قدیس، محشور و همکلام و همگام شده‌اند (در ایران و افغانستان) بهره‌ها برده‌اند و خاطرات غریب و ستایشبرانگیزی یادگار دارند. تمسک به این دو پیکارگر آزادی و برابری و عرفان، البته چونان انتخاب راهی متفاوت، قابل ارزیابی است. آنچنان که جبران خلیل جبران میگوید: «آن کسی که از درک شخصیت سقراط درمیانند، اسپر اسکندر است. زمانی که قادر به فهمیدن ویرژیل نیست، قیصر را میستاید. اگر در ذهن خویش نمیتواند لاپلاس را دریابد، بهخاطر ناپلئون در بوق خود میدمد و به طبل خویش میکوبد.» قابل توجه آنکه، جای خالی «امر صاحب» و «پدرطالقانی» در تحولات سیاسی اجتماعی این بخش از کره خاکی، بس محسوس بوده است. جای خالی قدیسانی که به سیاست، «رنگ» و معنا دهند؛ آن را از دروغ و خشونت و نیرنگ و تظاهر و تزویر و سلطه، تهی کنند و با شعر و عرفان و حقیقتجویی و انساندوستی توامان سازند. جای خالی قدیسانی که معنویت خود و جان خویش را بهخاطر انسان، بهخاطر آزادی و بهخاطر زندگی توام با صلح و دوستی، به خطر افکنند. جای خالی آزادگانی چون شاه مسعود و سید محمود طالقانی. سیاست بیش از پیش محتاج حضور و مشارکت چنین قدیسانی است.



صحبت حکام ظلمت شب یلداست...

علیرضا نوری زاده

سه شنبه ۱ تا جمعه ۴ سپتامبر

شنیده‌ها و گزارش‌های مستقیمی که هموطنان از خانه پدری آمده روایت می‌کنند همگی نشان از آن دارد که سایه‌ای از ناامیدی اندک اندک در افق سیاسی ایران ظاهر می‌شود و مردمانی که از چند هفته پیش از انتخابات تا حداقل شش هفته پس از تقلب بزرگ سید علی آقا و نوکرانش، همچنان سرشار از امید به پیروزی بر بستر موج سبز جاری بودند، با انتشار گزارش جنایات تکان دهنده رژیم در بازداشتگاهها و افزایش تعداد قربانیان درگیری‌ها و نمایش صحنه‌هایی از دادگاههای فرمایشی، و فراتر از آن بی‌غیرتی جامعه جهانی و عملکرد غلط و پر از ابهام دولت ایالات متحده و شماری از کشورهای اروپایی در برخورد با رویدادهای ایران و عملکرد هیأت حاکمه جمهوری جهل و جور و فساد، اندک اندک به یأس می‌رسند. یأسی که همه تلاشهای رژیم، بر تعمیق و بسط آن در هفته‌های اخیر متمرکز بوده است.

بیش از پرداختن به راهکارهای مقابله با این یأس، متن دورنگاری را می‌آورم که نویسنده‌اش سالها از پایوران سرشناس رژیم بوده است و از آغاز انقلاب تا پایان دومین دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی در مناصب بالا، در عرصه سیاست و دیپلماسی و فرهنگ حضور داشته است: «شبکه تلویزیونی رژیم در کنار رادیو شب و روز مظاهر قدرت رژیم را نمایش می‌دهد و یا از آن سخن می‌گوید و در کنار آن دهها روزنامه و مجله و سایت اینترنتی، از فلاکت و بریدن سران و فعالان جنبش سبز و نیز ابعاد خشونت‌ناکی که نسبت به بازداشت شدگان اعمال می‌شود و آثار و عواقبی که در انتظار مخالفان و فعالان جنبش در تمامی سطوح است، هر روز گزارشات و مقالات و مصاحبه‌های جنید پخش می‌کنند. برای نمونه در دو هفته اخیر تمرکز بیشتر روی دانشگاهها و نحوه برخورد با دانشجویان در صورت فعالیت‌های مخالف حکومت، بوده است. همزمان چون می‌دانند با باز شدن دانشگاه موج سبز پرتوانتر از پیش به حرکت درخواهد آمد، از هم اکنون مسؤولان حراست و نمایندگان اطلاعات در هر دانشکده نخست از دانشجویان سال اولی تعهد می‌گیرند و بعد دانشجویان سالهای بالاتر به ویژه آنها را که سابقه مبارزه نیز دارند با تهدیدهای بیرون از باور، از مشارکت در هر نوع حرکت سیاسی و فرهنگی در مخالفت با حکومت منع می‌کنند. موضوع تجاوز به زندانیان زن و مرد از یکسو مورد انکار بزرگ و کوچک نظام قرار می‌گیرد اما از سوی سایتهای وابسته به رژیم به ویژه آنها که توسط اطلاعات سپاه و در حلقه «گر داب» اداره می‌شوند به صورت مبالغه‌آمیزی عنوان می‌شود با این هدف که خوانندگان این مطالب هر روز بیشتر از روز پیش در وحشت از



زنجیرهای از پیوستگی را در اعتراض به حضور تحفه آرادان در نیویورک به نمایش بگذاریم. تردیدی نیست عده‌ای از روی تعصب و شماری نیز با مأموریت از سوی رژیم برای شکستن این زنجیره از هم اکنون به راه افتاده‌اند. باید هوشیار بود. گنجی مؤکداً می‌گفت که به هیچ روی قصد انحصارطلبی و خودپیش انداختن را ندارد و فقط در اندیشه آن است که شمار بیشتری از روشنفکران و آزاداندیشان جهان با ایرانیان در نفی حاکمیت غیرمشروع همصدا شوند. در لندن ما جوانانی که از فرادی نقاب بزرگ به طور خستگی ناپذیر تظاهراتی در خور تحسین را برپا داشتند و کارشان همچنان ادامه دارد، در ماه رمضان علاوه بر تظاهرات در برابر سفارت رژیم، در مقابل سفارتخانه‌های دولتهای همدست رژیم (سوریه، روسیه و ونزوئلا و...) نیز تظاهراتی برپا کردند و در روزهای پایان هفته نیز در مقابل مراکز اسلامی (نماینده‌گری رهبر) تصاویر جنایات رژیم را بر دست گرفته و دیدارکنندگان از مراکز را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهند. به محض آنکه شنیدیم در میانشان دودستگی ایجاد شده، برایشان پیام فرستادیم که جدائی شما تنها باعث شادمانی رژیم خواهد شد. شنیدیم که با صدای واحدی شعار داده‌اند، دلم راحت شد. همصدائی ما تلاش رژیم را برای گسترش فضای یأس در داخل کشور خنثی خواهد کرد. دل‌های خسته ساکنان خانه پدري به بانگ وحدت و همبستگی ما، نیازمند است.

شنبه ۵ تا دوشنبه ۷ سپتامبر

دیکتاتورک...

اطوار و احوال تحفه آرادان و سخنانش، تصویر یک دیکتاتورک را در برابر ما قرار می‌دهد که اگر ترمزش را نکشید دور نخواهد بود روزی که ادعای خدائی کند. جاهل بیسوادی که با ادای خمینی را درآوردن با زبان چاله میدانی، نه از ادب بونی برده و نه از سیاست، نه اقتصاد می‌داند و نه با علم اداره کشور آشناس. پس از یک دوره مداحی و قرآن خواندن در مجلس سیدعلی آقا، سر از شهرداری تهران در می‌آورد و بعد نایب امام زمان دستش می‌گیرد و پا به پا به کاخ ریاستش رهنمون می‌شود. امروز او خود را بی‌نیاز از رهبر حس می‌کند. در چند مجلس خصوصی گفته که آرایش بیشتر از آرای خامنه‌ای است و اگر او تکیه بر سپاه دارد، حضرتش اعتماد بر بیعت سپاه دارد و سالی 50 میلیارد یا بیشتر هم پول در اختیارش است. امروز به برکت میلیاردهای زدی، تحفه در صد چهره سازی برای خویش است. یکصد میلیون تومان به نمایندگان مجلس دستخوش می‌دهد، دو میلیارد نقد برای حاج عزت ضرغامی می‌فرستد و برای حسین باجو مدیر کیهان مقرر می‌کند ماهیانه یک میلیون تومانی ترتیب می‌دهد. و جالبتر از همه آقازاده‌اش را مأمور می‌کند به همراه خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها و کور و کچل‌های فامیل گروه «جمعی از دانشجویان مستقل» را راه بیندازند و در باب کرامت مولانا تحفه آرادان خز عیلاتی از این دست را بنویسند: «از سفر استانی مشهد باز می‌گشتیم وقت پیاده شدن دکتر احمدی‌نژاد چند ورق کاغذ به من داد تا نگه دارم. دست خط دکتر بود، اشعار زیبایی سروده بود. برایم جالب بود دکتر شعر هم می‌گوید. (یعنی اینکه حضرت دکتر ترافیک نیز مثل خمینی و خامنه‌ای شعر می‌گوید)... در جشن کتاب سال آقای حداد عادل هم حاضر بود، بعد از سخنرانی دکتر احمدی نژاد، آقای حداد که خودش ادیب است در گوش من گفت آنچه با تعجب، آقای احمدی‌نژاد خیلی خوب صحبت می‌کند (یعنی لحن چاله میدانی‌اش را نبینید، به وقتش بلد است ادیبانه حرف بزند) «دکتر گاهی کاپشن و تسبیح و انگشتر خود را نیز هدیه می‌دهد. یعنی مردم نامه می‌دهند و او دستور می‌دهد به آدرس در خواست کننده پست کنیم» (یعنی اینکه چون بر تن و در دست مبارک بوده متبرک است) «دکتر در بین غذاها آش و قرمه سبزی را خیلی دوست دارد چون خودشان دستپخت خوبی دارند!!» یکبار یک روحانی به او اعتراض کرد به چه حقی این همه در مورد امام زمان حرف می‌زنی، شما حق نداری و من اجازه نمی‌دهم، دکتر گفت مگه امام زمان رو خریدی؟» یادداشتها در باب سوراخ بودن کفش و جوراب آقازاده تحفه آرادان نیز شرح مبسوطی دارد و...

دیکتاتورک تا قدیس شدن دو سه گام بیشتر فاصله ندارد. بعد هم نوبت سیدعلی آقا می‌رسد که به لقاالله واصل شود...

عظیم‌ترین راهپیمای تاریخ



خوانده است. در بسیاری از شهرهای کشور منبری‌ها، بعضاً با صراحت و شمار بیشتری در پرده، اقدامات اخیر دولت را محکوم می‌کنند. و در بعضی از شهرها مثل مشهد و شیراز و اصفهان، واقعه عاشورا را به حوادث اخیر وصل می‌کنند و برای کربلاهای اخیر ناله سر می‌دهند. آقای منتظری در کنار صناعی و طاهری روز به روز محبوب‌تر می‌شوند. درس خار صناعی ده دوازده مراجع داشت، حالا از صداقت افزون است. آقای منتظری فرصت سر خاراندن ندارد و از نظر دریافت وجوهات از همه آقایان جلو زده است. آقای شهرستانی داماد آیت‌الله سیستانی گفته است شهریه بگیران اگر از احمدی‌نژاد حمایت کنند، آقای سیستانی راضی نیست و شهریه بر آنها حرام است... این نکات را به مردم گوشزد کنید تا مبادا ناامید شوند. این رژیم است که در ترس و یا نگرانی دست و پا می‌زند. امسال اینها نماز عید فطر را در مصلا بخش خواهند کرد. وحشتشان بیشتر از این است که یک میلیون شال سبز به گردن میرحسین یا حسین گو در نماز حاضر شوند. در تاریخ و اصول دورنگار هنوز لغو نماز عید فطر در مصلا اعلام نشده است. - مسأله روز قدس حالا تبدیل به کابوسی گران شده است. از هم اکنون تدارک انتشار هزاران سپاهی و بسیجی و لباس شخصی را در جمع تظاهرکنندگان، دیده‌اند...»

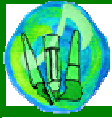
دورنگار اضافاتی نیز دارد که ذکر آن ضروری نیست. اما به گمان من نکته دیگری را نیز باید به نکات ذکر شده در این دورنگار افزود. اینکه ریزش فقط در بنه نظام نبوده بلکه نظام در بالاترین سطح دچار ریزش شده است. حلقه خواص روز به روز کوچکتر و دایره دشمنان وسیعتر می‌شود. مراسم تنفیذ ریاست جمهوری احمدی‌نژاد گویاترین منظر برای آشکار کردن تنگی حلقه خواص بود. در مراسم تنفیذ خاتمی یازده تن در کنار «آقا» ایستاده بودند. این برن فقط «وحید» حایل او و احمدی‌نژاد بود. نه محمدی گلپایگانی نه اصغر حجازی و نه حتی علی اکبر خان طیبی حضور ولایتی که در عین حال رفیق مجلس کوکنار آقاست هیچیک بر منصفه تنفیذ حضور نداشتند. حالا آن چند محرم چنان می‌گویند که روز به روز نایب امام زمان مشکوک‌تر و نگران‌تر به رختخواب می‌رود. وقتی به قول سردار محمدعلی جعفری، اهل حکومت از هاشمی رفسنجانی گرفته تا خاتمی و کروبی و موسوی و خوینی‌ها همگی در صدد برانداختن ولایت عظمای باشند دیگر چه کسی به جی خود او و دست پرورده‌اش تحفه آرادان و سردار جوانی و یک دو سه سردار کاسه و ردار به جا می‌ماند تا رهبر با تکیه بر شانه‌های آنها ولایت‌مداری کند؟

پیش از انتخابات زمانی که یکی از نزدیکترین مشاوران آقای کروبی به او گفته بود خامنه‌ای همه شما را سر کار گذاشته و احمدی‌نژاد از صندوقهای رأی بیرون خواهد آمد، پاسخ شنیده بود چرا اینهمه بدبین هستید، آقای خامنه‌ای به فکر عاقبت خود و آینده نظام است، او واقعا قصد دارد انتخابات سالمی برگزار کند. آقای کروبی در این زمان با همه خلوص به آقای خامنه‌ای وفادار بود امروز اما می‌داند چه کسی هفت میلیون رأی او را به سید هزار رأی تنزل داد و او آرایش را یکجا به تحفه آرادان بخشید. کروبی چهار سال پیش در نامه معروفش به خامنه‌ای از نقش آقا مجتبی ولیعهد پرده برداشت اما در پی دیداری با خامنه‌ای آرام گرفت. حزب و روزنامه اعتماد ملی را بر پا داشت و در چهارچوب ممکنات زمینه‌سازی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را آغاز کرد. امروز کروبی در برابر رهبر قرار گرفته است. همینطور خاتمی که همه گاه رعایت احوال و جایگاه سیدعلی آقا را منظور داشت، موسوی که علی‌رغم اختلافات بیست و چند ساله زمانی که رهبر به منزل پدرش آمد همه گذشته‌ها را فراموش کرد و با سید دست باعلی داد، حالا این هر دو در جایگاه دشمن قرار گرفته‌اند. از هاشمی رفسنجانی چه بگویم که سید تخت و تاجش را مدیون اوست که با همه نامردی‌هایی که در دوره قبل انتخابات نصبیش شد بدون ذره‌ای گلایه گفت که شکایت به خدا می‌برد اما حالا همه رشته‌های افشش با رفیق 50 ساله بریده شده و هاشمی هدفی ندارد جز آنکه آقا را از تخت رهبری پلین بکشد. خانواده آیت‌الله خمینی از فریده خاتم گرفته تا فهیمه و حسین و حسن، دیگر در صف احباب جای ندارند، بلکه به دستور رهبر، مراسم شهبای احیا در مقبره آیت‌الله خمینی نیز لغو می‌شود. یعنی اینکه باز ماندگان بنیان‌گذار جمهوری ولایت فقیه هم حق برپا داشتن مراسم مذهبی در حرم را ندارند و هم اینکه حسن آقا نوه محبوب باید طعنه‌های نیش‌های نوکران مقام ولایت را تحمل کند و خم به ابرو نیآورد. آقای خامنه‌ای روز به روز نتاهتر می‌شود و این سرنوشتی است که خودخواهی و قدرت پرستی خودش و البته هندوانه‌هایی که زیر بغلش می‌گذارند، پایان آن را مقرر می‌کند.

و نقش ما در بیرون مرزها

خیلی طبیعی است که حاکمیت هر روز وحشی‌تر و سرکوبگرتر، برای جلوگیری از خروش موج سبزی، در برابر مردم ظاهر شود، روز قدس و ابعاد حضور مردمی تجربه‌ای مهم است که تکلیف همه ما را روشن خواهد کرد. با اینهمه در خارج ایران، ما که هزینه‌ای به مراتب کمتر از هموطنان داخل کشور برای مبارزه با رژیم می‌پردازیم نباید ناقل ویروس «یأس» به داخل باشیم. حضور گسترده ما در تظاهرات، راهپیمایی‌ها و هر نوع حرکتی که باعث قوت قلب داخل کشور و بی‌اعتباری رژیم در خارج شود یک وظیفه ملی است.

چند روز پیش با اکبر گنجی گفتگو می‌کردم او شگفتی زده بود که چرا هموطنان ما به جای پیوستگی با هم و مبارزه با رژیم، به جان هم می‌افتند، یک روز بهانه مخالفت پرچم است و روز دیگر ناراحتی از اینکه چرا سبید تن از روشنفکران برجسته جهان با او همصدا شده و رژیم را محکوم کرده‌اند. به او گفتم هموطنانی طی سه دهه با رژیم در ستیز بوده‌اند برای بسیاری از آنها پرچم شیر و خورشید نشان، نماد هویت ایرانی و ضدیت با رژیم است. به این باور باید احترام گذاشت در عین حال می‌توان توافق کرد در تظاهراتی که موج سبز را نمایندگی می‌کند ضمن حفظ حرمت پرچم ملی ما، همصدا و هم‌رنگ حضور داشت. دو هفته دیگر باید در نیویورک (در درجه اول) و سپس در شهرهای بزرگ جهان



سیمین بهبهانی

سرزمینی که دوست اش می دارم!
ناصر اطمینان

من از سرزمین شگفتی ها می آیم.
با رنگ هایی شلاق خورده- همه کیود،
کلام هایی جویده جویده،
نازاده، سپرده به خاک.

سرزمینی
با مردمی
با پاهای خرگوش،
و زبان های آفتاب پرست.
با سایه هایی گیج،
باور یافته به غروب غرب،
عقیم مانده در طلوع شرق.

سرزمینی،
مردمی،
با آرزوهای،
همه گره، گره،
تنگ بسته به شاخه ها
و عاقبت هایی
چونان سرو کاشمر
- بریده، بریده-
افتاده به خاک.

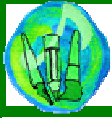
مردمی،
با حافظه ای
منزوی
از تاریخ
چونان تک درختانی،
در کناره ی راه ابریشم
از نیشابور تا چین

سرزمینی،
با قهرمانانی،
افسوس!
که یا سر بدارند
و یا «... لواشک دوست می دارند»

شگفتا سرزمینی که
دوست می دارم اش.
و دل بسته ام، این بار،
به تماشای جوانه ای
که تنجه* زد درگلی هر کدام مان
- یک قد و یک شکل-
و در حیرت ام،
که چه تند قد بر می کشد
در این تند باد وحشت!

* تنجه زدن به کسر «ت و ن و ج» به معنای جوانه زدن در گویش شیرازی.
** «... لواشک دوست می دارند» اشاره به نوشته ای از علی و...

قلم چرخید و فرمان را گرفتند
ورق برگشت و ایران را گرفتند
به تیتر «شاه رفت» اطلاعات
توجه کرده کیهان را گرفتند
چپ و مذهب گره خوردند و شیخان
شبیانه جای شاهان را گرفتند
همه از حجره ها بیرون خزیدند
به سرعت سقف و ایوان را گرفتند
گرفتند و گرفتن کارشان شد
هر آنچه خواستند آن را گرفتند
به هر انگیزه و با هر بهانه
مسلمان نامسلمان را گرفتند
به جرم بدحجابی، بد لباسی
زنان را نیز، مردان را گرفتند
سراغ سفره ها، نفتی نیامد
ولیکن در عوض نان را گرفتند
یکی نان خواست بردندش به زندان
از آن بیچاره دندان را گرفتند
یکی آفتابه دزدی گشت افشاء
به دست آفتابه داشت آن را گرفتند
یکی خان بود از حیث چپاول
دوتا مستخدم خان را گرفتند
فلان ملا مخالف داشت بسیار
مخالف های ایشان را گرفتند
بده مژده به دزدان خزانه
که شاکی های آنان را گرفتند
چو شد در آستان قدس دزدی
گداهای خراسان را گرفتند
به جرم اختلاس شرکت نفت
برادرهای دربان را گرفتند
نمیخواهند چون خر را بگیرند
محبت کرده پالان را گرفتند
غذا را آشیز چون شور میکرد
سر سفره نمکدان را گرفتند
چو آمد سقف مهمانخانه پائین
به حکم شرع مهمان را گرفتند
به قم از روی توضیح المسائل
همه اغلاط قرآن را گرفتند
به جرم ارتداد از دین اسلام
دوباره شیخ صنعتان را گرفتند
به این گله دوتا گرگ خودی زد
خدائی شد که چوپان را گرفتند
به ما درد و مرض دادند بسیار
دلیلش اینکه درمان را گرفتند
مقام رهبری هم شعر میگفت
ز دستش بند تنبان را گرفتند
همه این ها جهنم، این خلیق
ز مردم دین و ایمان را گرفتند



بر پای خویش زانو زنید حمید حمیدی

آی شمشیر بستگان کودتا!
اینک بر پای خویش زانو زنید.
آن سوترک
در دشت سبز
حادثه شیار بسته است.
پروانه ها با نوک شمشیر هایتان
بی بال می شوند،
و چشمانی که
آزادی را با استین های تکیده می خواهند،
به شما می نگرند.
چه سان بر خود غره می شوید؟
از من بپرسید
تاریخ هزار حادثه در من است
چشمانم از گیلان سبز
و عطفتم از خوزستان گرم آمده است
همان، میدانهای نفت خیز برای سلاح شما.
صد تازیانه در من رسوب کرده است
وقتی ماتم چشمانم
چون مهی برنیزار های خفته می نشیند
چگونه توانم گفت، چسان گذشت؟
چسان گذشت؟
اندوه بزرگ
که از خاوران بر می خواست
و تا اوین و گوهر کش و کهریزک
فرو می نشست.
دیگر ما
چون اسب های خسته و تشنه از آب نیستیم
که از دشت، هراسان باشیم
می خواهیم دشت را تجربه کنیم.
دور می شویم از شما
مارا جادوی علف های باطل شما
ربوده بود.
بر تاج خروسی تعویذ بسته بودید
تا هیچ گاه بامدادان
بر برج اذان نایستند.
ما چشمان خود را بسته بودیم
تا مباد گیسوان سفید مادران داغدار
بر یازوان مان پریشان شوند.
ما را فرسوید
ولی اکنون
پای می فشاریم، بر آزادی.
بی هیچ دستی
در آتشیان فکندید
تا چلچله ها از ما رمیده شوند
تا کلاغ هایتان
چشمان و کاسه های سرمان را بکاوند.
ما ایستاده بودیم
واز پای، خویش را می جویدیم
مادران، دخترکان را
چادر به سر کشیدند
و از وحشت به حجله گاهای خونین روانه کردند.
شماشب بودید
و ما را نیز، شب می خواستید،
تا تولد و مرگمان روی برگ افتاده از درختی باشد
آن چنان که کرکس ها
بربال های ریخته کیوتران و پروانه ها.
نگاه کنید!

آن جا، سهراب زخم می خورد
ندا در خون خود شنو راست
در شرم خویش،
آسمان اشک می بارد
و شما در مرداب های خویش
با ماران هفت سر
بر جوجه های پرندگان، ستم می کنید.
ما اما شماره کردیم
اندوه گیسوان پریشان مادری را
که از عزای عزیز-دلیندش آمده بود؛
چشمش خون
فریادش نارسا
تکه های محزون قلب کودکش در دست
ایستاده روی در روی ما و شما و جهان.
ماسنگ بر سنگ سائیدیم
تا خوابها، بیدار شوند.
نگاه کنید!
ما همچون دشت-سبز بیدار و بی انتها در مقابلتان ایستاده ایم.
آی شمشیر بستگان کودتا!
اینک بر پای خویش زانو زنید
این سوترک
در دشت سبز
حادثه شیار بسته است،
نگاه کنید!

بامداد 28 شهریور 1388

* علیرغم تمامی تمهیدات بعمل آمده از سوی کودتاگران، وقتی امروز شکوه
حضور مردم میهن را در تصاویر و فیلم های ارسالی از ایران مشاهده کردم، به
احترام آنها از جا برخاستم و به تصاویر مردم میهنم ادای احترام نمودم. در همان
حال پرسشی ذهنم را مشغول نمود:
کودتاگران و مستبدان چه زمانی در مقابل این حضور زانو می زنند؟

سکوت به لب های تو / شلیک می کند محمود معتقدی

برکشته های تو و / پروا ز این خاطر
ما / اینگونه پیرو / پیرتر می شویم
چاقو و / مرگ
سکوت به لب های تو / شلیک می کند
کسی می آید و /
از تمام تو می گذرد
تهران / تا نفسی
نه از شعار
که از تاستان تو / می جوشد
غمگین نباید بود
این ترانه و / آن سهراب
باران سبزی که تمام نمی شود
دستم را بگیر
تا سقف آن پاییز
پرچی به سرزمین باد نمی گذرد
چه اعتمادی!
به کودکان شعله بیندیش
تردید / حکایتی ست / میان پنجره ات